

«پرسش‌گری» از آغاز آفرینش انسان، رخ‌نمایی کرده، بر بال سبز خود، فرشتگان را فرانشانده، بر برگ زرد خود، شیطان را فرونشانده و در این میان، مقام آدمیت را نشان داده است. آفتاب کوفه چه زیبا فرموده است:

«مَنْ أَحْسَنَ السُّؤَالَ عِلْمٌ» و «مَنْ عِلِمَ أَحْسَنَ السُّؤَالَ».

هم سؤال از علم خیزد هم جواب *** همچنان که خار و گل از خاک و آب

آری، هر که سؤال‌هایش آسمانی است، دانش و بینش، پاسخش خواهد بود. پویایی و پایایی «جامعه» و «فرهنگ»، در گرو پرسش‌های حقیقت‌طلبانه و پاسخ‌های خردورزانه است.

از افتخارات ایران اسلامی، آن است که از سویی، سرشار از جوانانی پاك دل، کمال‌خواه و پرسش‌گر می‌باشد و از دیگر سویی، از مکتبی غنی برخوردار است که معارف بلند آن، گوارا نوش دل‌های عطشناك پرسش‌گر و دانش‌جوست.

اداره مشاوره و پاسخ‌معاونت آموزش و تبلیغ نهاد، محفل انسی فراهم آورده است، تا «ابر رحمت» پرسش‌ها را به «زمین اجابت» پذیرا باشد و نهال سبز دانش را بارور سازد. ما اگر بتوانیم سنگ صبور جوانان اندیشمند و بالنده ایران پرگهرمان باشیم، به خود خواهیم بالید.

شایان ذکر است که در راستای ترویج فرهنگ دینی، اداره مشاوره و پاسخ‌نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، با همکاری گروه‌های علمی، بیش از ۷۰ هزار پرسش دانشجویی را در موضوعات مختلف اندیشه دینی، مشاوره، احکام و... پاسخ داده است.

این اداره، دارای هشت گروه علمی و تخصصی، به شرح زیر است:

۱. گروه قرآن و حدیث;

۲. گروه احکام;

۳. گروه فلسفه، کلام و دین‌پژوهی;

۴. گروه اخلاق و عرفان;

۵. گروه تربیتی و روان‌شناسی;

۶. گروه اندیشه سیاسی;

۷. گروه فرهنگی و اجتماعی;

۸. گروه تاریخ و سیره.

آن چه پیش رو دارید، مهمترین سؤالات پیرامون سیره پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله) است که توسط محققان ارجمند گروه تاریخ به ویژه حجة الاسلام والمسلمین حمید حسینی (زیدعزه) ، پاسخ دهی شده و توسط پژوهشگر توانمند، جناب حجة الاسلام والمسلمین محمدباقر پورامینی (زیدعزه) پس از پاسخ دهی به بخشی از پرسش ها، بازپژوهی، ساختاربندی و به قلمی نو، نگاشته شده است. و مطالب دولت پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز توسط محقق ارجمند جناب آقای علیرضا محمدی (زیدعزه) تهیه شده است.

بر آنیم تا با توفیق خداوند، به تدریج ادامه این مجموعه را تقدیم شما خوبان کنیم. پیشنهادها و انتقادهای سازنده شما، راهنمای ما در ارائه شایسته و پربار مجموعه هایی از این دست خواهد بود.

در پایان، از تلاش های مخلصانه مؤلفان محترم و مجموعه همکاران اداره مشاوره و پاسخ، به خصوص حجة الاسلام والمسلمین صالح قنادی (زیدعزه) که در بازخوانی و آماده سازی این اثر تلاش کرده اند، تشکر و قدردانی می شود و دوام توفیقات این عزیزان را در جهت خدمت بیشتر به مکتب اهل بیت (علیهم السلام) و ارتقاء فرهنگ دینی جامعه - به ویژه دانشگاهیان - از خداوند متعال مسئلت داریم.

ولادت و رشد:

تبار محمد (صلی الله علیه وآله)

پرسش ۱. نیاکان پیامبر اسلام را به ترتیب نام ببرید؟ درباره هاشم و خدمات او، چه اطلاعاتی در تاریخ وجود دارد؟

۱. تبار و نیاکان پیامبر (صلی الله علیه وآله)، به ترتیب عبارتند از: عبدالله، عبدالمطلب، هاشم، عبدمناف، قصی، کلاب، مرّة، کعب، لؤی، غالب، فهر، مالک، نضر، کنانه، خزیمه، مدرکه، الیاس، مضر، نزار، معد، عدنان.

پیامبر می فرمود: «هرگاه نسب من به عدنان رسید، درنگ کنید و از آن تجاوز نکنید» [۱]. آن چه همگان اتفاق دارند، آن است که نسب عدنان به اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل منتهی می شود [۲].

۲. هاشم، جد والای پیامبر (صلی الله علیه وآله)، نامش عمرو و معروف به عمروالعلی و القابش قمر، زادالربک و معروف ترینش «هاشم» بود. او در آستانه موسم حج، تمام مردم مکه را به حفظ حرمت خانه خدا، سفارش می کرد و آنان را به تکریم زوار و میهمانان خدا سفارش می کرد [۳]. او خود، حاجیان را در مکه، منی، عرفات و مشعر، غذا می داد و برای آنان، نان، گوشت، روغن و سویق تهیه می کرد و آب را همراهشان می برد و حتی در سال قحطی نیز این کار را انجام می داد و بدین جهت، هاشم نامیده شد [۴].

خطبه ها و مناجات وی هنگام رؤیت هلال ذی الحجه، در تاریخ، ماندگار شده است. در سال های قحطی، کرم و جوانمردی وی، مانع از رنج مردم می شد. وی با امیر «عنسان»، پیمان تجاری بست و در زمان حکمرانی وی، با امیر حبشه، یمن و شاه ایران نیز معاهدات تجاری بسته شد. هاشم، نخستین کسی بود که دو سفر بازرگانی زمستان و تابستان یعنی «رحلة الشتاء و الصيف» را برای قریش برقرار ساخت؛ سفری در زمستان به شام و سفری در تابستان به حبشه [۵].

هاشم با زنی از یثرب ازدواج کرد و نتیجه آن، پسری به «شبیبه» بود که بعدها به نام «عبدالمطلب» مشهور شد [۶].

ذبح عبدالله

پرسش ۲ . جریان واقعه ذبح «عبدالله»، پدر پیامبر اکرم، چه بود؟

به هنگام بازسازی چاه زمزم از سوی عبدالمطلب، قریش درباره این چاه با او به مخاصمه پرداختند! در اوج این مخاصمه، عبدالمطلب نذر کرد که هر موقع شماره فرزندان او به ده رسید، یکی را قربانی کند و چون شماره فرزندان او به ده رسید، همگان را برای وفای به نذر خود، فراخواند و قرار شد یکی را با قرعه انتخاب نماید؛ همگان نیز پذیرفتند. قرعه به نام عبدالله (پدر پیامبر اکرم) درآمد و او نیز پذیرفت؛ اما دیگران جلوگیری کردند و بنا بر آن شد که میان ده شتر و عبدالله، قرعه زنند و اگر قرعه به نام او در آمد، ده شتر اضافه کنند و باز قرعه بزنند و اگر باز هم قرعه به نام وی اصابت کرد، باز ده شتر اضافه کنند و قرعه بزنند و به همین ترتیب عمل کنند تا وقتی که قرعه به نام شتران در آید. قرعه کشی آغاز گردید و هربار نام عبدالله در می آمد تا آن که در دهمین بار که شماره شتران به صد رسید، قرعه به نام صد شتر درآمد و به این ترتیب، عبدالمطلب دستور داد تا صد شتر در همان روز ذبح کنند[۷].

درباره این نوع نذر از سوی عبدالمطلب نیز باید گفت که ممنوع بودن چنین نذری در آن وقت، ثابت نبوده[۸]؛ چنان که حضرت ابراهیم(علیه السلام) نیز بر اساس يك رؤیای صادق، اقدام به ذبح فرزندش اسماعیل، کرد؛ اما هر دو واقعه تاریخی، ذبح و قربانی، انجام نپذیرفت؛ ولی عظمت مقام اسماعیل و عبدالله، در طول تاریخ، به نمایش گذاشته شد.

حوادث هنگام ولادت

پرسش ۳ . هنگام تولد پیامبر، چه اتفاقاتی روی داد؟

به هنگام میلاد رسول خدا، اتفاقات شگرفی به ظهور رسید و بسیاری از مورخان، از حوادث زیر، مقارن ولادت یاد کرده اند:

۱. ایوان کسری در مداین، لرزید و ۱۳ یا ۱۴ کنگره آن فرو ریخت.

۲. آتشکده فارس، پس از هزار سال، خاموش شد.

۳. دریاچه ساوه خشك گردید.

۴. بت ها، همگی به رو در افتادند.

۵. نوری درخشش پیدا کرد که فضای مکه را روشن نمود.

۶. شیاطین که تا آن لحظه به عالم بالا راه داشتند و صدای ملائکه را می شنیدند، برای همیشه، طرد شدند[۹].

بیهقی درباره حوادث شب ولادت پیامبر، می نویسد: در شب میلاد پیامبر، ایوان کسری به لرزه درآمد و شکست (ترك) برداشت و چهارده کنگره آن فرو ریخت. آتشکده فارس که پیوسته روشن بود، خاموش شد. دریاچه ساوه

خشکید و موبد بزرگ در خواب دید که شتران تتومندی همراه اسب های عربی، از دجله گذشتند و در سرزمین ایران، پراکنده شدند» [۱۰].

ابن شهر آشوب، افزون بر حوادثی که بیهقی گفته، از وقایع دیگری به نقل از امام صادق (علیه السلام) یاد می کند که حضرت فرمود: «در هنگام ولادت پیامبر عظیم الشان، بت ها به صورت، به زمین افتادند... پادشاهی نماند؛ مگر آن که تاجش واژگون و زبانش در آن روز، بند آمد. کاهنان از دانش خود جدا شدند... در آن شب، نوری از سرزمین حجاز پدید آمد و منتشر شد و تا مشرق، گسترش یافت» [۱۱].

دوران یتیمی

پرسش ۴. دیدگاه قرآن در سوره ضحی، پیرامون دوران کودکی حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) چیست؟

در آیه ۶ سوره ضحی، چنین می خوانیم: (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى)؛ «آیا خداوند تو را یتیم نیافت و سپس پناهت داد.»

این آیه، اشاره به یتیمی پیامبر (صلی الله علیه وآله) دارد. به جریان درگذشت والدین پیامبر دقت کنید:

عبدالله، پدر پیامبر، در ۲۵ سالگی در مدینه، نزد دایی های پدرش از طایفه بنی النجار، در خانه ای معروف به دار النابغه، وفات یافت و به قول مشهور، وفات وی، پیش از میلاد رسول خدا روی داد.

آمنه، دختر و هب نیز شش سال و سه ماه پس از ولادت فرزندش محمد، در سفری که فرزند خویش را به مدینه برده بود، هنگام بازگشت به مکه، در ۳۰ سالگی، در محلی به نام ابواء درگذشت.

عبدالمطلب نیز هنگامی که نواده اش محمد، هشت ساله بود، از دنیا رفت و آنگاه حضرت در دامان عمویش، «ابوطالب»، بزرگ شد [۱۲]. بنابراین، پیامبر، اوان ولادت و دوران کودکی اش، با یتیمی آغاز شد؛ دوران سختی که تنها پناه الهی می توانست تسلی بخش او باشد و این دوره، مقدمه ای بود تا در دوران نبوت، پناه پناه جویان گردد.

پس بگفتش ای محمد! منت از ما دار از آنک *** نیست دارالملک منتهای ما را منتها

نه تو دُرّی بودی اندر بحر جسمانی یتیم *** فضل ما، تاجیت کرد از بهر فرق انبیا

با تو در فقر و یتیمی، ما چه کردیم از کرم *** تو همان کن ای کریم از خُلق خود، با خلق ما

مادری کن مر یتیمان را بپرورشان به لطف *** خواجهی کن سایلان را طبعشان گردان وفا [۱۳]

نوجوانی و جوانی:

آیین محمد(صلی الله علیه وآله)

پرسش ۵. پیامبر، قبل از نبوت، چه دینی داشت؟

بی شک پیغمبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله)، قبل از بعثت، یکتاپرست بود و از هر نوع شرک پاک بود. او هرگز بر بت سجده نکرد و تاریخ زندگی او نیز به خوبی این معنی را منعکس می کند؛ بدان گونه که در نوجوانی، وقتی «بحیرا» او را به لات و عزری قسم داد، محمد(صلی الله علیه وآله) آن دو را مبعوض ترین چیز برای خود برشمرد[۱۴]. از امیرمؤمنان(علیه السلام) درباره رسول خدا(صلی الله علیه وآله) سؤال شد که آیا بتی را - حتی برای یک بار - عبادت کرده است؟ حضرت فرمود: خیر. سؤال شد که آیا خمر نوشیده است؟ فرمود: خیر[۱۵].

مورخ نامی، ابن اسحاق، می نویسد:

«رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، در حالی به جوانی رسید که خداوند، او را مراقبت کرده و از پلیدهای جاهلی حفاظت می کرد؛ زیرا اراده آن داشت تا کرامت رسالت به او دهد»[۱۶].

درباره آیین او پیش از نبوت، چند نظر وجود دارد که عبارتند از:

۱. برخی او را پیرو آیین مسیح(علیه السلام) می دانند؛ زیرا قبل از بعثت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، آیین رسمی و غیر منسوخ، این آیین بوده است.

۲. بعضی او را پیرو آیین ابراهیم(علیه السلام) می دانند؛ زیرا او «شیخ الانبیاء» و پدر پیامبران است و در بعضی از آیات قرآن، آیین اسلام، به عنوان آیین ابراهیم معرفی شده است[۱۷]. گرایش حنیفی و یکتاپرستی، از گرایش های شناخته شده در مکه بود و به ویژه در میان بنی هاشم و دیگر تیره های قریش، افرادی خود را ابراهیمی مذهب می دانسته اند و گفته ابن اسحاق را که پیامبر پیش از بعثت بر دین قومش بود، می توان در این راستا تفسیر کرد[۱۸].

۳. بعضی نیز گفته اند که می دانیم او آیینی داشته است؛ اما آیین او بر ما روشن نیست!

۴. پیامبر(صلی الله علیه وآله) شخصاً برنامه خاصی از سوی خداوند داشته و بر طبق آن عمل می کرده است و در حقیقت، آیین او، مخصوص خودش بوده است. و این آیین تا زمانی که اسلام بر او نازل گشت، ادامه داشت. شاهد این سخن، حدیثی از نهج البلاغه است که می گوید: «و لقد قرن الله به صلی الله علیه و آله من لدن ان كان فطیما اعظم ملك من ملائکته یسلك به طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم ليله و نهاره...[۱۹]؛ خداوند از آن زمان که رسول خدا از شیر بازگرفته شد، بزرگ ترین فرشته اش را قرین وی ساخت؛ تا شب و روز او را به راه های مکارم و طرق اخلاق نیک، سوق دهد.»

مأموریت چنین فرشته ای، دلیل بر وجود یک برنامه اختصاصی است. شاهد دیگر این که در هیچ تاریخی نقل نشده است که پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، در معابد یهود نصاری و یا مذهب دیگری، مشغول عبادت شده باشد؛ نه در کنار کفار، در بت خانه بود، و نه در کنار اهل کتاب و در معابد آنان و در عین حال، پیوسته خط و راه توحید را ادامه می داد و به اصول اخلاقی و عبادت الهی سخت پای بند بود. در روایات متعددی نیز آمده است که پیامبر(صلی

الله علیه وآله) از آغاز عمرش، مؤید به روح القدس بود و با چنین تأییدی، بی شک براساس الهام روح القدس عمل می کرد. از دیدگاه علامه مجلسی از آن زمانی که حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) به رشد عقلی رسید، پیامبر بود. به اعتقاد او، پیامبر اسلام قبل از مقام رسالت، دارای مقام نبوت بوده، گاهی فرشتگان با او سخن می گفتند و او صدای آنها را می شنید و گاهی در رؤیای صادق به او الهام الهی می شد و بعد از چهل سال، به مقام رسالت رسید و قرآن و اسلام، رسماً بر او نازل شد [۲۰].

میرزای قمی می گوید: حق این است که پیامبر اسلام، پیش از بعثت، بر اساس دین خودش عبادت می کرد؛ چون آن حضرت از همه پیامبران برتر است و اگر پیامبر اسلام تا چهل سالگی پیامبر نباشد، در این صورت، حضرت عیسی و حضرت یحیی، از آن حضرت برتر خواهند بود؛ چون حضرت عیسی و حضرت یحیی، در کودکی پیامبر بودند [۲۱].

ابن ابی الحدید روایتی را از حضرت امام باقر(علیه السلام) نقل می کند که فرمود:

«خداوند، بر همه پیامبران خود فرشتگانی را گماشته است. مأموریت این فرشتگان، محافظت از اعمال آنها و تبلیغ رسالت می باشد. خداوند از آن زمان که حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) از شیر گرفته شد، فرشته بزرگی را بر آن حضرت گماشت. این فرشته، آن جناب را به سوی خیر و اخلاق خوب، هدایت می کرد و از بدی ها و اخلاق بد باز می داشت و همین فرشته بود که پیش از آن که آن حضرت به درجه رسالت برسد، او را با «السلام علیک یا رسول الله» صدا می کرد و پیامبر هنوز جوان بود که با این جمله، صدا زده می شده» [۲۲].

لازم به ذکر است که اگر پیروی پیامبر از حضرت ابراهیم را بپذیریم، این پیروی به معنای التزام پیامبر به شریعت ابراهیم نیست؛ بلکه به معنای همسویی در عقاید، یعنی توحیدی بودن است و این مسئله، وصف دین حضرت موسی(علیه السلام) و حضرت عیسی(علیه السلام) نیز بوده است که به ادیان ابراهیمی، اشتها داشته اند.

با توجه به برگزیدگی پاسخ چهارم، این نکته را می توان یادآور شد که با جزم، نمی توان آیینی را برای پیش از دوران بعثت پیامبر برشمرد؛ اما محمد(صلی الله علیه وآله)، مؤمن موحدی بود که خدا را می پرستید و نسبت به آن چه که برایش شریعت الهی و دین حنیف ابراهیمی بود و همچنین به آن چه که خردش رهنمون می ساخت، پای بند بود. او، برترین و کامل ترین خلق در خلقت، رفتار و خرد بود و برترین فرشته نیز او را تعلیم می داد و به محاسن اخلاق، راهنمایی اش می کرد [۲۳].

شغل

پرسش ۶. پیامبر گرامی اسلام، چه شغل هایی داشته است؟

منابع تاریخی، درباره ی شغل پیامبر(صلی الله علیه وآله) قبل از هجرت، دو نمونه یاد کرده اند؛ شبانی و بازرگانی. پیامبر در پاسخ این سؤال که آیا شما نیز شبانی کرده اید، آن را تأیید کرد و از دو محل از محله های مکه، به نام های قراریط [۲۴] و اجیاد [۲۵]، به عنوان محل شبانی گوسفندان یاد کرد.

حضرت می فرمود: «خداوند، هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود؛ مگر این که چوپان گوسفندان بوده است» [۲۶].

مصطفی فرمود خود که هر نبی *** کرد چوپانیش، برنا یا صبی

بی شبانی کردن و آن امتحان *** حق ندادش پیشوایی جهان

تا شود پیدا وقار و صبرشان *** کردشان پیش از نبوت حق شبان

گفت سایل هم تو نیز ای پهلوان؟ *** گفت من هم بوده ام ای دهری شبان [۲۷]

گویا این پیشه تا پیش از بعثت ادامه داشته است [۲۸]. به هر حال، آرامش دشت و بادیه برای حضرت، از ماندن در میان مشرکان و بت پرستان مکه، پسندیده تر بود.

حضرت محمد (صلی الله علیه وآله)، علاوه بر شبانی، بازرگانی و تجارت نیز کرده است. در تاریخ از پذیرش پیشنهاد خدیجه برای سفر تجارتي از سوی محمد (صلی الله علیه وآله)، یاد شده است که حضرت این سفر را انجام داد و در این سفر، چند برابر دیگران سود برد. در این سفر، میسره، غلام خدیجه نیز پیامبر را همراهی می کرد [۲۹].

پیامبر در دوران رسالت نیز می فرمود: هرگز کسی غذایی بهتر از دسترنج خود نخورد [۳۰].

«امّی» بودن

پرسش ۷. امّی بودن که در قرآن بر پیامبر، پیش از بعثت، اطلاق شده، به چه معناست و آیا امّی بودن، تأثیری در نزول وحی یا امانت داری او داشته است؟

یکی از ویژگی های پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، این است که او امّی بوده و درباره پیامبران دیگر، چنین امری، بیان نشده است. درباره امّی بودن حضرت، نکات زیر، لازم به ذکر است:

۱. منبع این مطلب، در درجه اول، خود قرآن است. در آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره اعراف، پیامبر با صفت (النَّبِيُّ الْأُمِّيَّ) [۳۱] توصیف شده است. منبع بعدی، تاریخ است؛ مورّخان مسلمان و حتی غیر مسلمان، ادّعا نکرده اند که آن حضرت در دوران خردسالی، نوجوانی، جوانی و یا پیری، نزد معلّم و آموزگاری، خواندن یا نوشتن آموخته باشد. به عنوان نمونه، ویل دورانت در تاریخ تمدّن [۳۲] می نویسد:

«ظاهراً هیچ کس در این فکر نبود که وی (رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)) را نوشتن و خواندن آموزد... معلوم نیست که محمد (صلی الله علیه وآله) شخصاً چیزی نوشته باشد. پس از نیل به مقام پیامبری، کاتب مخصوص داشت؛ معذک، معروف ترین و بلیغ ترین کتاب زبان عربی، به زبان وی جاری شد و دقایق امور را بهتر از مردم تعلیم دیده، می شناخت.»

۲. واژه امّی، مرکب از «ام» و «ی» (یای) نسبت است. چند دیدگاه در میان مفسران و اندیشمندان اسلامی، در مورد این ترکیب، وجود دارد که عبارتند از:

الف) امّی کسی است که به «امت عرب» منسوب است و از صفات بارز و عمومی عرب در آن روزگار، این بود که خواندن و نوشتن نمی دانسته اند. از پیامبر نقل شده که «ما امت امّی هستیم که نمی نویسیم» [۳۳].

ب) کسی که در «ام القری» متولد شده یا از آن جا برخاسته است؛ ام القری، یکی از نام های مکه است.

ج) مراد از ام، مادر می باشد که در این صورت، انتساب به حالت مادر زادی است که با آن حالت، انسان خواندن و نوشتن نمی داند. این، دیدگاه اکثریت است. احتمالات دیگری نیز ذکر شده است [۳۴].

همه این دیدگاه ها بر این نکته اتفاق دارند که واژه امی به این معنی بر پیامبر اطلاق شده است که پیامبر اسلام درس خوانده و مکتب ندیده بود و نزد هیچ آموزگاری، زانوی شاگردی بر زمین نزده بود.

احمد مرسل که خرد خاك اوست *** هر دو جهان بسته فتراك اوست

امی گویا به زبان فصیح *** از الف آدم و میم مسیح

همچو الف راست به عهد وفا *** اول و آخر شده بر انبیا [۳۵]

۳. باید توجه داشت که امی بودن، به معنی بی سواد و جهل نیست. این امر، در مورد هر کسی امکان دارد؛ یعنی ممکن است کسی سواد خواندن و نوشتن نداشته باشد؛ اما سینه او گنجینه اسرار و حکمت های عقلی و الهی باشد. مؤمنان، زاهدان و عارفانی بوده اند که گرچه سواد متعارف نداشته اند، اما توان تشخیص حق از باطل (فرقان) را که سرچشمه حکمت است، داشته اند. به استناد قرآن، هر کس تقوا بورزد، به قدرت تشخیص حق از باطل دست خواهد یافت [۳۶]. در حدیث نیز چنین آمده است: هر کس چهل روز را برای خداوند، اخلاص بورزد، سرچشمه های حکمت، از قلب او، بر زبانش جاری می گردد [۳۷]. روشن است که این امر، اختصاصی به آنان که سواد خواندن و نوشتن دارند، ندارد. پیامبر اسلام با آن که امی بود، به چنان مقامی دست یافت که توانست طرف خطاب مستقیم خداوند قرار گرفته، از طریق وحی، به حقیقت واصل گردد و کتابی بی مانند، همچون قرآن را برای بشر، به ارمغان آورد و معلم آدمیان شود؛ آن گونه که خداوند سیمایش را ترسیم می کند؛ (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) [۳۸]؛ «اوست آن کس که در میان بی سوادان، فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و (آنان) قطعاً پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.»

پیامبر امی با گسترش فرهنگ قرآن، تمدنی عظیم را بر بنیاد آن استوار ساخت و آموزگار بزرگ انسان ها گردید.

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت *** به غمزه، مسئله آموز صد مدرّس شد [۳۹]

۴. اعجاز، عام ترین راه شناخت پیامبران است. برای پی بردن به راستی ادّعای پیامبران، واقع شدن معجزه به دست آنان، يك راه عمومی است [۴۰] و عالمان گفته اند که معجزه هر پیغمبری، از جنس کمال و فضیلتی بوده که در زمان آن پیغمبر، بالاترین درجه کمال داشته است؛ چنان که در زمان موسی (علیه السلام) چون ساحران بسیار بودند و علم سحر به مرتبه ای رسیده بود که در هیچ زمانی نبود، از این جهت، معجزه موسی و منقلب شدن عصا، به صورت اژدها و بلعیدن تمام اسباب و وسایل سحر ساحران، به سحر آن ساحران شبیه بود و چون آن ساحران، در کمال مهارت در علم ساحری بودند، دانستند که عمل موسی، اگر چه شبیه سحر است، اما سحر نیست؛ بلکه کاری است الهی و خارج از طاقت بشری؛ از این رو، همه به سجده افتاده، ایمان آوردند [۴۱].

۵. مهم ترین معجزه پیامبر اسلام، قرآن است [۴۲]. قرآن، معجزه ای است از نوع سخن که اساساً با معجزات دیگر، تفاوت دارد و از باب تناسب معجزه با زمان خویش، معجزه پیامبر اسلام نیز دارای این ویژگی بود. در کتاب های

تاریخی آمده است که در دوران جاهلیت (مقارن با ظهور پیامبر اسلام)، بازار شعر و شاعری بسیار پررونق و مایه افتخار بود. هنگامی که در میان يك قبیله، شاعر ماهری وجود داشت، او را در بازارهایی که هر ساله در آن گرد می آمدند (کنگره یا انجمن ادبی) می آوردند و یا در هنگامه حج، او را در خانه کعبه حاضر می کردند؛ تا همه قبایل و عشایر گرد آمده، شعر او را بشنوند. آنها این را يك افتخار و شرافت محسوب می کردند و [۴۳] این، نشانه اهتمام اعراب جاهلی به ادبیات است.

بنابراین، به تناسب چنین اوضاع و احوالی، پیامبر، اثری را ارائه کرد که نه تنها اعراب آن زمان، بلکه، همه ادیبان و دانشمندان روزگاران بعدی نیز در برابر بزرگی و شکوه ادبی آن، سر تعظیم فرود آوردند.

آن چه بر لطف این کار می افزود، آن بود که کسی این اثر را ارائه کرد که خود امّی و درس نخوانده بود و نخستین آیاتی که به گوش مردم آن زمان در مکه رساند، در باره خواندن، آفریدن، دانستن و فهماندن بودند و آیات دیگر نیز درباره فراخوانی به تعقل، تفکر و تأمل بودند. از این گذشته، در این کتاب معجزه آسا، به قلم و ابزار دانش، سوگند یاد شده بود؛ (ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ) [۴۴]؛ «نون، سوگند به قلم و آن چه می نویسد.»

۶. اگر پیامبر اسلام امّی نبود، به او این اتهام را می زدند که چون درس خوانده و با سواد است، کتاب هایی نزد خود دارد و آن چه می آورد، با استفاده از آن کتاب هاست. قرآن کریم، همین مطلب را به وضوح بیان کرده است؛ «و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خواندی و با دست (راست) خود (کتابی) نمی نوشتی و گرنه باطل اندیشان، قطعاً به شك می افتادند» [۴۵].

این آیه، در بیان نفی خواندن و نوشتن پیش از نبوت است و در غیر این صورت، زمینه شك در نبوت او پیش می آمد. بنابراین، امّی بودن پیامبر، سبب شد که ارمغان و حکمت او، اعجاب همگان را برانگیزاند. هدف قرآن از تأکید بر عدم خواندن و نوشتن، اثبات نبوت و الهی بودن آیات قرآن است.

علامه طباطبایی در ذیل آیه ۴۸ سوره عنکبوت توضیح می دهد که اگر چنان بود که پیامبر، خواندن و نوشتن می دانست، باطل اندیشان، در قرآن، تردید روا می داشتند؛ اما از آن جا که پیامبر خواندن و نوشتن نمی دانست و آنان او را بر همین وضع و حال می شناختند، جای شك و تردیدی برای آنان باقی نمی ماند [۴۶]. استاد مطهری نیز به همین مطلب اشاره کرده است [۴۷].

بدین ترتیب، ارتباط امّی بودن پیامبر اسلام، با ارائه معجزه ای همچون قرآن، روشن می شود. البته باید توجه داشت که امّی بودن پیامبر اسلام، ارتباطی با اصل وحی یا امانت داری او ندارد.

پرسش ۸. آیا يك فرد امّی، خود نمی تواند يك متن بیاورد؟

در مورد این پرسش، این نکات را باید متذکر شد:

۱. ممکن است فردی امّی بتواند متنی را از پیش خود ارائه کند؛ اما متنی با ویژگی های قرآن را هرگز نمی تواند ارائه کند. قرآن، متنی است که با وجود مبارزه طلبی (تحدی) و وجود انگیزه برای مخالفان، هیچ کسی، حتی عالمان

نیز نتوانسته اند همانندی برای آن عرضه کنند.

۲. قرآن دارای ویژگی هایی است که از فردی دانشمند، چه رسد به شخصی امّی و درس خوانده، آوردن همتایی برای آن، میسر نیست. به پاره ای از این ویژگی ها اشاره می شود:

الف) به لحاظ زیبایی ها، آراستگی های ظاهری و ادبی و استواری، ماندندی ندارد و با این حال، نه شعر است و نه نثر؛ آهنگین است و آهنگ بردار و با این وجود، از ساختار کلام آهنگین، پیروی نمی کند. قرآن، ژرف ترین و لطیف ترین معانی را در عباراتی ساده و بی تکلف، بیان کرده است [۴۸]؛ هم ظاهری زیبا دارد و هم باطنی ژرف؛ چنان که از علی (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «ظاهره انیق و باطنه عمیق» [۴۹]. پیامبر نیز وقتی سخنی از خود (غیر از قرآن) می گوید، در سطح قرآن نیست و با آن متفاوت است.

استاد مطهری می گوید: «عجیب این است که کلام خود پیغمبر که قرآن بر زبان او جاری شده است، با قرآن، متفاوت است. از رسول اکرم سخنان زیادی به صورت خطبه، دعا، کلمات قصار و حدیث باقی مانده است و در اوجه فصاحت است؛ اما به هیچ وجه، رنگ و بوی قرآن ندارد. این خود می رساند که قرآن و سخنان فکری پیغمبر، از دو منبع جداگانه است» [۵۰].

ب) به لحاظ معنی و محتوا، قرآن بسیار عظیم و عمیق است. در این جا، به پاره ای از موضوعات اساسی طرح شده در قرآن، اشاره می شود:

۱. خداوند، ذات و صفات (سلبی و ایجابی) او.

۲. معاد، رستاخیز، حشر و برزخ.

۳. پیامبران، هادیان بشر به سوی زندگی سعادت مندانه در دنیا و آخرت.

۴. خلقت آسمان ها، زمین، کوه ها، دریاها، گیاهان، حیوانات، ابر، باد، باران، تگرگ، شهاب ها و سایر موجودات.

۵. احتجاج ها و استدلال ها در مورد خدا، قیامت، پیامبران و... و پاره ای خبرهای غیبی ضمن این احتجاجات.

۶. تاریخ و داستان ها به عنوان آزمایشگاهی انسانی که صدق دعوت پیامبران را روشن می کند و عواقب نیک مردمی را که بر سنن انبیا رفته اند و عاقبت بد تکذیب کنندگان آنها را می نمایاند.

۷. تقوا، پارسایی و تزکیه نفس.

۸. اخلاق خوب فردی، از قبیل شجاعت، استقامت، صبر، عدالت، احسان، محبت ذکر خدا، محبت خدا، شکر خدا، توکل به خدا، تعقل و تفکر، علم و آگاهی و... .

۹. اخلاق اجتماعی، از قبیل اتحاد، تواصی (توصیه متقابل) بر حق و صبر، تعاون بر نیکی و تقوا و... .

۱۰. احکام از قبیل نماز، روزه، زکات، خمس، حج، جهاد، بیع، رهن، اجاره، هبه، نکاح، حقوق زن و شوهر، حقوق والدین و فرزندان، طلاق، لعان، ظهار، وصیت، ارث، قصاص، دین، قضا، شهادت، حلف (قسم)، ثروت، مالکیت، حکومت، شورا، حق فقرا، حق اجتماع و... [۵۱].

بنابراین، کتابی با چنین ویژگی های منحصر به فردی، معجزه است و نه تنها يك شخص امی عادی؛ بلکه اگر همه دانشمندان و عالمان جمع شوند، نمی توانند همانندی برای آن بیاورند.

همسری خدیجه

پرسش ۹. ازدواج خدیجه با پیامبر (صلی الله علیه و آله) چگونه بود؛ چرا این ازدواج انجام گرفت و آیا واقعاً خدیجه ۱۵ سال از پیامبر، بزرگ تر بوده است؟

در باره این ازدواج و مسائل پیرامون آن که هنوز هم از مسائل بحث انگیز است، به نکات زیر دقت کنید:

۱. مشهور است که حضرت خدیجه (علیها السلام) در هنگام ازدواج، چهل ساله بوده است که بدین ترتیب، پانزده سال از پیامبر خدا، بزرگ تر بوده است [۵۲]؛ اما با مراجعه به منابع دیگر تاریخی، در می یابیم که نظرات دیگری درباره سن او در وقت ازدواج، وجود داشته است که از آن جمله، می توانیم به ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۳۵، ۴۴، ۴۵، ۴۶ اشاره کنیم که در این میان، ۲۸ ساله بودن وی، بیشتر مورد قبول است [۵۳]. بدین ترتیب، تفاوت سنی او با پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از حدود سه سال، بیشتر نمی شود.

۲. از جریان علاقه و عشق خدیجه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و گفته های او در می یابیم که این علاقه، بر محور ارزش های پاک انسانی بوده است؛ بدون آن که ذره ای مسائل مادی (همچون زیبایی پیامبر) مطرح باشد. حضرت خدیجه در یکی از اولین گفتگوهای خود با پیامبر (صلی الله علیه و آله)، علت علاقه خود را چنین بیان می کند:

«انی رغبت فیک لقرابتک منی و شرفک فی قومک و امانتک عندهم و حسن خلقک و صدق حدیثک» [۵۴]؛ من به تو علاقه مند شدم؛ زیرا با من خویشاوندی؛ در میان قومت، شریفی؛ در نزد قبیله ات، به امانتداری مشهوری؛ دارای اخلاق نیک می باشی و راستگو هستی.»

۳. خدیجه با حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) خویشاوند بود و نسب هر دو، در قُصی، به هم می رسید. او اطلاعاتی از آینده درخشان محمد (صلی الله علیه و آله) داشت [۵۵] و علاقه مند به ازدواج با او بود [۵۶].

برخی از خاورشناسان - با استناد به اموری واهی - در صدد اثبات این نکته هستند که پیامبر خدا به جهت اموال خدیجه، با او ازدواج کرد و حتی کار را به جایی رسانده اند که با جعل داستان هایی دروغین، در صدد اثبات مدعای خود برآمده اند و چنین گفته اند: آن حضرت (صلی الله علیه و آله) در آغاز، به خواستگاری دختر عمویش، هانی دختر ابوطالب رفت و عمویش به جهت فقر و ناداری او، این خواستگاری را به فال نیک نگرفت و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به جهت آن که از ذلت فقر رهایی یابد، به سراغ خدیجه رفت [۵۷].

دیگری چنین شایعه پراکنی کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به جهت تفاوت جایگاه اجتماعی خود با خدیجه (علیها السلام)، همیشه از این نکته بیم داشت که خدیجه از او درخواست طلاق کند [۵۸].

در پاسخ به این شبهات، امور زیر، قابل ذکر است:

یکم. با مراجعه به منابع معتبر اسلامی، درمی یابیم که این خدیجه بود که در آغاز، به پیامبر(صلی الله علیه وآله) علاقه مند شد و به وسایط مختلف، سعی در انجام این ازدواج داشت و حتی حاضر به قبول مهریه در مال خود شد.

دوم. داستان خواستگاری آن حضرت(صلی الله علیه وآله) از امّ هانی، در هیچ يك از منابع تاریخی نیامده و معلوم نیست که «مرگلیوث»، آن را از کجا گرفته است.

سوم. نوع برخورد ابوطالب با پیامبر(صلی الله علیه وآله) در طول زندگانی خود - چه قبل از بعثت و چه بعد از آن - نشان دهنده بالاترین درجات فداکاری او درباره پیامبر می باشد و طبیعی است که چنین فرد فداکاری، هیچ گاه درخواست ازدواج حضرت با دخترش را رد نخواهد کرد.

چهارم. خطبه ای که ابوطالب در مراسم عقد پیامبر(صلی الله علیه وآله) با خدیجه ایراد کرد، به خوبی، نشان گر دیدگاه او درباره آن حضرت است. او در این خطبه، برادرزاده خود را چنین معرفی می کند:

«ثم ان ابن اخي هذا (يعني رسول الله) ممن لا يوزن برجل من قریش الا رجح به ولا يقاس به رجل الا عظم عنه ولا عدل له في الخلق....[۵۹]» ; برادرزاده ام (رسول خدا)، از همه مردان قریش، برتر است و هر کس با او مقایسه شود، در مقایسه، کم می آورد و او همانندی در میان مردم ندارد.»

هنگامی که عده ای سخن خدیجه(علیها السلام) را - که مهریه را در مال خود قرار داده بود - به مسخره گرفته، با تعجب گفتند: چگونه زنان، مهریه را متعهد می شوند؟ ابوطالب غضبناك شده، گفت: اگر مردی همانند برادرزاده ام باشد، او را با بیشترین مهر، خواستار می شوند؛ اما اگر مردی همانند یکی از شماها باشد، طبیعی است که باید برای ازدواج، مهر سنگینی پرداخت کند[۶۰]. بنابراین، از چنین شخصیتی، بسیار بعید است که خواستگاری پیامبر(صلی الله علیه وآله) را درباره دختر خود رد کند؛ بلکه او این خواستگاری را بزرگ ترین افتخار برای خود خواهد دانست.

پنجم. نوع برخورد خدیجه(علیها السلام) با پیامبر(صلی الله علیه وآله)، نشان گر آن است که همیشه صفا و صمیمیت و وفا و یگانگی در این خانواده، حکم فرما بوده است. خدیجه(علیها السلام) در دوران عبادت پیامبر(صلی الله علیه وآله) در غار حرا، همیشه مراقب آن حضرت(صلی الله علیه وآله) بود و بارها برای او غذا می فرستاد[۶۱].

او همیشه آماده بود تا كوچك ترین تمایلات حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) را - که به زبان هم نمی آورد - به انجام رساند؛ چنان که وقتی دید آن حضرت(صلی الله علیه وآله) به زید بن حارثه - که در آن هنگام به عنوان برده نزد خدیجه به سر می برد - علاقه دارد، او را به حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) بخشید[۶۲].

خدیجه، چنان آرامشی در فضای خانه برقرار کرده بود که برخی از مورخان به حق از آن، با عنوان «کان یسکن الیها»؛ یعنی در نزد خدیجه آرامش می یافت»، یاد کرده اند[۶۳].

زندگی خدیجه

پرسش ۱۰. در مورد تاریخچه زندگانی حضرت خدیجه(علیها السلام)، قبل از ازدواج با پیامبر، توضیحاتی بیان کنید.

خدیجه دختر خویلد، از قبیله بنی اسد است که یکی از قبایل قریش بود. نام مادر او فاطمه بود[۶۴]. از دوران کودکی و نوجوانی وی، اطلاع زیادی در دست نیست.

از مسائل مهم در دوران جوانی او، مسئله ازدواج های اوست. مشهور آن است که او پیش از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، دو شوهر دیگر به نام های ابو هاله تمیمی و عتیق بن عائذ مخزومی داشت[۶۵] و بیشتر ثروت خود را، به وسیله ارث، از آن دو به دست آورده بود.

برخی از محققان معاصر - با تکیه بر شواهد و قرائن مختلف - سعی دارند تا اثبات کنند که خدیجه(علیها السلام) در هنگام ازدواج با پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، باکره بوده است و سن او حدود ۲۸ سال بوده و فرزندانى همچون رقیه، ام کلثوم و زینب - که به آن بزرگوار نسبت داده شده اند - از او نبوده اند؛ بلکه فرزندان خواهرش بوده اند و آنان که به نام شوهر او معروف شده اند، در حقیقت، شوهران خواهرش بوده اند و حضرت خدیجه(علیها السلام) پس از وفات خواهرش، سرپرستی آن فرزندان را بر عهده گرفته است[۶۶].

آن حضرت(علیها السلام) در جاهلیت، به لقب «طاهره» معروف بوده است[۶۷] و این، نشان گر پاک دامنی او در هنگام بی همسری اش در آن محیط پر از فساد و آلودگی جاهلیت می باشد. گفته می شود که پدر آن بزرگوار، در دوران جاهلیت و در جنگ های فجار کشته شد[۶۸].

بعثت و دوران مکه:

دعوت پنهانی

پرسش ۱۱. دعوت سرّی پیامبر(صلی الله علیه وآله)، چه مدت به طول انجامید؟

پیامبر گرامی، سه سال تمام به دعوت سرّی و پنهانی پرداخت[۶۹]. گرچه قریش از ادعای پیامبر خبر داشتند و در معابر می گفتند: «فرزند عبدالمطلب، از آسمان سخن می گوید»[۷۰]، اما پیامبر، به صورت عمومی از ماهیت دین اسلام سخن نمی گفت و واکنشی نیز از سوی مشرکان دیده نمی شد؛ چون پیشتر، بی توجهی محمد(صلی الله علیه وآله) به عقاید خود را دیده بودند. در این مدت، پیامبر به صورت خاص و غیر رسمی و با وجود زمینه پذیرش، برخی را به پرستش و پذیرش دین جدید، دعوت می کرد.

نخستین ها

پرسش ۱۲ . اولین ایمان آورندگان به پیامبر، از زنان و مردان، چه کسانی بودند؟

به اتفاق مورخان، نخستین کسی که از زنان مسلمان شد، حضرت خدیجه بود و به گفته همه دانشمندان شیعه و گروه عظیمی از دانشمندان اهل سنت، علی(علیه السلام)، اولین مردی بود که دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآله) را پاسخ گفت. شهرت این موضوع، در میان دانشمندان اهل تسنن، به حدی است که جمعی از آنها ادعای اجماع و اتفاق بر آن کرده اند.

حاکم نیشابوری، چنین می گوید: «هیچ مخالفتی در میان تاریخ نویسان، در این مسئله وجود ندارد که علی بن ابی طالب(علیه السلام)، نخستین کسی است که اسلام آورده و تنها در بلوغ او به هنگام پذیرش اسلام، اختلاف دارند»[۷۱].

ابن عبدالبر می نویسد: «در این مسئله، اتفاق است که خدیجه نخستین کسی بود که ایمان به خدا و پیامبر آورد و او را در آن چه آورده بود، تصدیق کرد؛ سپس علی(علیه السلام)، بعد از او، همین کار را انجام داد»[۷۲].

ابو جعفر اسکافی معتزلی می نویسد: «عموم مردم نقل کرده اند که افتخار سبقت در اسلام، مخصوص علی بن ابیطالب(علیه السلام) است»[۷۳].

به گفته محدثان، محمد روز دوشنبه به نبوت مبعوث شد و علی(علیه السلام) فردای آن روز [سه شنبه]، با وی نماز خواند»[۷۴]. روایات فراوانی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و نیز از خود امیرمؤمنان(علیه السلام) و صحابه، در این باره، نقل شده است. در ذیل، چند حدیث را به عنوان نمونه تقدیم می کنیم:

۱. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «نخستین کسی که در کنار حوض کوثر بر من وارد می شود، نخستین کسی است که اسلام آورده و او، علی بن ابی طالب(علیه السلام) است»[۷۵].

۲. امیرمؤمنان(علیه السلام) فرمود: «آن روز، اسلام جز به خانه پیامبر و خدیجه راه نیافته بود و من، سومین آنها بودم؛ نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم»[۷۶].

۳. ابو سعید خدری نقل می کند که پیامبر(صلی الله علیه وآله)، دست بر روی شانه های علی(علیه السلام) زد و فرمود: «ای علی! هفت صفت ممتاز داری که احدی در قیامت نمی تواند درباره آنها با تو گفت و گو کند؛ تو نخستین کسی هستی که به خدا ایمان آوردی و از همه نسبت به پیمان های الهی، باوفاتری و در اطاعت فرمان خدا، پابرجاتری...»[۷۷].

پرسش ۱۳ . حضرت علی(علیه السلام)، در چند سالگی به پیامبر ایمان آورد و چگونه اسلام آوردن کودکی ده ساله، پذیرفته می شود؟

علی(علیه السلام) به هنگام نزول وحی، نخستین کسی بود که به رسول خدا گروید؛ در حالی که تنها ۱۰ سال از عمر او می گذشت[۷۸].

این پرسش، پیشینه ای دراز داشته و در طول تاریخ، در محافل بسیاری طرح شده است. مأمون عباسی در ضمن گفت و گو با چهل تن از علمای اهل سنت، درباره اولویت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در امر خلافت، از اسحاق بن حماد بن زید پرسید: آن روز که پیامبر (صلی الله علیه وآله) مبعوث شد، چه عملی از تمام اعمال، برتر بود؟

اسحاق پاسخ داد: اخلاص در شهادت به توحید و رسالت پیامبر (صلی الله علیه وآله).

مأمون: آیا کسی را سراغ داری که بر علی (علیه السلام) در اسلام، پیشی گرفته باشد؟

اسحاق: علی (علیه السلام) در حالی اسلام آورد که کم سن و سال بود و احکام الهی، بر او جاری نمی شد.

مأمون: آیا اسلام علی (علیه السلام)، به دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود و آیا پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، علی (علیه السلام) را نپذیرفت؛ چگونه ممکن است پیامبر (صلی الله علیه وآله) کسی را به اسلام دعوت کند که اسلامش پذیرفته نیست؟

اسحاق در مقابل این پرسش قاطع، هیچ پاسخی نداشت [۷۹].

علامه امینی بعد از نقل این داستان، می افزاید: «ابو جعفر اسکافی معتزلی (م ۲۴۰ ق) در رساله خود می نویسد: «همه مردم می دانند که علی (علیه السلام)، افتخار پیش گامی در پذیرش اسلام را دارد. پیامبر (صلی الله علیه وآله) روز دوشنبه مبعوث شد و علی (علیه السلام)، روز سه شنبه، ایمان آورد و پیوسته می فرمود: من هفت سال قبل از دیگران نماز خواندم و من نخستین کسی هستم که اسلام آوردم. این مسئله، از هر مشهوری، مشهورتر است و ما کسی را در گذشته نیافته ایم که اسلام علی (علیه السلام) را سبک بشمرد یا بگوید او اسلام آورد؛ در حالی که کودکی خردسال بود. عجب این که افرادی مثل عباس و حمزه، برای پذیرش اسلام، منتظر عکس العمل ابوطالب بودند؛ ولی فرزند ابوطالب، هرگز منتظر پدر ننشست و ایمان آورد» [۸۰].

از این رو، می توان در پاسخ این پرسش چنین گفت:

۱. پیامبر (صلی الله علیه وآله)، اسلام علی (علیه السلام) را پذیرفت و کسی که اسلام آوردن علی (علیه السلام) را در آن سن و سال معتبر نداند، در واقع، بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، ایراد وارد کرده است.

۲. در روایات معروفی در داستان یوم الدار، آمده است که علی (علیه السلام) به دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله)، غذایی آماده کرد و بستگان نزدیک پیامبر را دعوت کرد و حضرت آنها را به اسلام فرا خواند و فرمود: «نخستین کسی که دعوت مرا برای دفاع از اسلام بپذیرد، برادر، وصی و جانشین من خواهد بود». هیچ کس جز علی بن ابی طالب (علیه السلام)، دعوت آن حضرت را نپذیرفت و پیامبر (صلی الله علیه وآله)، خطاب به علی (علیه السلام) فرمود: «تو برادر، وصی و جانشین من هستی.»

آیا کسی باور می کند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) کسی را که به گفته بهانه جویان، اسلامش پذیرفته نبود، به عنوان برادر، وصی و جانشین خود معرفی کند و دیگران را به پیروی از او دعوت نماید تا آن جا که سران شرک، از روی تمسخر، به ابوطالب بگویند تو باید پیرو فرزندت باشی؟ بدون شك، سن بلوغ، شرط پذیرش اسلام نیست و هر نوجوانی که توانایی فکری و قدرت تشخیص حق از باطل را داشته باشد و اسلام را بپذیرد، در زمره مسلمانان قرار می گیرد.

۳. قرآن مجید بلوغ را شرط نبوت نمی داند؛ چنان که برخی از پیامبران در کودکی به این مقام دست یافته اند؛ (وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا) [۸۱]؛ «ما فرمان نبوت را در کودکی به یحیی (علیه السلام) عطا کردیم». در داستان حضرت عیسی (علیه السلام) نیز آمده است که وی به هنگام کودکی، با صراحت گفت: (إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا) [۸۲]. من بنده خدا هستم؛ کتاب آسمانی به من بخشیده و مرا پیامبر قرار داده است». فراتر از همه این شواهد، همان است که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، اسلام علی (علیه السلام) را پذیرفت و حتی در یوم الدار، او را به عنوان برادر، وصی و جانشین خویش معرفی فرمود.

ایمان ابوطالب

پرسش ۱۴. دلایل ایمان آوردن ابوطالب به پیامبر چیست؟

ابوطالب، عموی گرامی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و پدر بزرگوار امیرالمؤمنین (علیه السلام) را «مؤمن قریش» نامیده اند. در این جا فشرده ای از دلایل گوناگونی را که به روشنی بر ایمان ابوطالب گواهی می دهند، فهرستوار می آوریم:

۱. ابوطالب قبل از بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، به خوبی می دانست که فرزند برادرش به مقام نبوت خواهد رسید؛ زیرا در سفری که ابوطالب با کاروان قریش به شام رفت، برادرزاده دوازده ساله خود، محمد را نیز با خویش همراه برد و در این سفر، علاوه بر کرامات گوناگونی که از او دید، همین که آنها با راهبی به نام «بحیرا» - که سالیان درازی در صومعه مشغول عبادت بود و آگاهی از کتاب های مقدس داشت و کاروان های تجارتی در مسیر خود به زیارت او می رفتند - برخورد کردند، بحیرا در بین کاروانیان، محمد (صلی الله علیه و آله) را که آن روز دوازده سال بیش نداشت، دید و پس از اندکی خیره شدن و نگاه های عمیقانه و پرمعنی به او، گفت: این کودک، به کدام يك از شما تعلق دارد؟ جمعیت به ابوطالب اشاره کردند. ابوطالب اظهار داشت: برادرزاده من است. بحیرا گفت: این طفل، آینده درخشانی دارد. او همان پیامبری است که کتاب های آسمانی از رسالت و نبوتش خبر داده اند و من تمام خصوصیات او را در کتاب های مقدس خوانده ام!

ابوطالب پیش از این برخورد و برخوردهای دیگر و از قرائن دیگر نیز به نبوت پیامبر اکرم و معنویت او پی برده بود. بر اساس گفته دانشمندان اهل تسنن، در یکی از سال ها که آسمان مکه، برکتش را از اهلش بازداشت و خشک سالی سختی به مردم روی آورد، ابوطالب دستور داد تا برادرزاده اش محمد را که کودکی شیرخوار بود، حاضر کردند؛ پس از آن، کودک را در حالی که در قنداقه ای پیچیده شده بود، به او دادند و او در برابر کعبه ایستاد و با تضرع خاصی سه مرتبه طفل شیرخوار را به طرف بالا انداخت و هر مرتبه می گفت: «پروردگارا! به حق این کودک، باران پربرکتی بر ما نازل فرما!» چیزی نگذشت که توده ای ابر از کنار افق پدیدار گشت و آسمان مکه را فرا گرفت؛ سیلاب چنان جاری شد که بیم آن می رفت که مسجدالحرام ویران شود [۸۳].

همین جریان که دلالت بر آگاهی ابوطالب از رسالت و نبوت برادرزاده اش از آغاز کودکی دارد، ایمان وی را به پیامبر می رساند. این جریان را علاوه بر شهرستانی، بسیاری از مورخان بزرگ دیگر نقل کرده اند [۸۴].

۲. احادیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز نقل شده که گواهی آن حضرت را به ایمان عموی فداکارش، ابوطالب روشن می سازد. طبق نقل نویسنده کتاب «ابوطالب، مؤمن قریش»، چون ابوطالب درگذشت، پیامبر (صلی الله علیه وآله) پس از تشییع جنازه او ضمن سوگواری در مصیبت از دست دادن عمویش، گفت:

وای پدرم! وای ابوطالب! چقدر از مرگ تو غمگینم؟ چگونه مصیبت تو را فراموش کنم؟ ای کسی که در کودکی مرا پرورش دادی و در بزرگی دعوت مرا اجابت نمودی و من در نزد تو همچون چشم در حدقه و روح در بدن بودم» [۸۵]!

او پیوسته اظهار می داشت: «قریش هیچ گاه نتوانست مکروهی بر من وارد کند؛ مگر زمانی که ابوطالب از جهان رفت» [۸۶].

۳. مسلم است که سال ها قبل از مرگ ابوطالب، پیامبر (صلی الله علیه وآله) مأمور شد که هیچ گونه رابطه دوستانه ای با مشرکان نداشته باشد. با این حال، این همه اظهار علاقه و مهر به ابوطالب، نشان می داد که پیامبر او را معتقد به مکتب توحید می دانسته است وگرنه چگونه ممکن بود دیگران را از دوستی با مشرکان نهی کند و خود با ابوطالب تا سر حد عشق، مهر ورزد؟

۴. در طول تاریخ، بی مهری های فراوانی از سوی برخی فرقه های اسلامی، نسبت به این حامی بزرگ اسلام، رواداشته شده است و این گروه، تا آن حد پیش رفته اند که او را مشرک معرفی کرده، اخباری را نیز در این زمینه جعل نموده اند که می توان آن را ناشی از کینه آنان نسبت به فرزند این رادمرد، یعنی علی بن ابیطالب (علیه السلام)، دانست. آنها به هر وسیله، در مقام وارد آوردن ضربه به این جانشین راستین رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بوده اند.

۵. در احادیثی که از اهل بیت رسیده است، مدارک فراوانی بر ایمان و اخلاص ابوطالب وجود دارد. یکی از یاران امام رضا (علیه السلام)، روزی سخن جعل شده ای را شنید که در آن ابوطالب به عنوان فردی جهنمی معرفی شده بود. او از این گفتار متعجب شد و نامه ای برای امام رضا (علیه السلام) نوشت و ضمن نقل سخن فوق، نظر حضرت را جویا شد. امام رضا (علیه السلام) پس از دریافت نامه، این جواب را برای او ارسال داشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم؛ اما بعد، فانك ان شككت في ايمان ابي طالب كان مصيرك الى النار» [۸۷]؛ به نام خداوند بخشنده مهربان. اگر تو درباره ایمان ابوطالب شك کنی، سرانجام راه تو، دوزخ است.»

چنین روایتی از امام چهارم (علیه السلام) نیز نقل شده است که حضرت پس از این که در پاسخ سؤالی اظهار داشت که ابوطالب مؤمن بود، فرمود: راستی در شگفتم که چرا برخی می پندارند که ابوطالب کافر بوده است! آیا نمی دانند که با این عقیده، بر پیامبر و ابوطالب طعنه می زنند؟ مگر نه این است که در چندین آیه از آیات قرآن، از این موضوع منع شده است که زن بعد از اسلام آوردن، در قید زوجیت شوهر کافر خود نماند و این مسلم است که فاطمه بنت اسد، از پیشگامان در اسلام است و تا پایان عمر، ابوطالب همسرش بود [۸۸].

۶. خدمات بنوقفه ابوطالب - در سال های نخستین بعثت - به اسلام و کمک بی شائبه اش به حضرت محمد (صلی الله علیه وآله)، کتمان شدنی نیست و همه بر این مهم اعتراف کرده اند. در این حقیقت، هیچ کس نمی تواند تردید کند که ابوطالب از حامیان درجه اول اسلام و پیامبر بود. او حتی در جمع خویشاوندان نیز نقش حمایت گری خود را ایفا کرد و در ماجرای دعوت خویشاوندان توسط پیامبر (یوم الدار)، در برابر ابولهب ایستاد و ضمن خاموش کردن فتنه

گری او، به پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفت: بلند شو آقا، دربارہ آن چه که می پسندی، سخن بگو و رسالت خدایت را ابلاغ کن. همانا تو، راستگو و تصدیق شده ای[۸۹].

حمایت او از پیامبر و اسلام، به حدی بود که هرگز نمی توان آن را با علایق و پیوندهای خویشاوندی و تعصبات قبیله ای تفسیر کرد؛ نمونه زنده آن، داستان شعب ابوطالب و ماجرای محاصره اقتصادی بنی هاشم است.

۷. تاریخ زندگی ابوطالب و فداکاری عظیم او نسبت به پیامبر(صلی الله علیه وآله) و علاقه شدید پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مسلمانان نسبت به او، به حدی بود که پیامبر سال مرگش را «عام الحزن» (سال اندوه) نام نهاد، و اینها همه نشان می دهد که او به اسلام عشق می ورزید و دفاعش از پیامبر(صلی الله علیه وآله)، به عنوان دفاع از يك خویشاوند نبود؛ بلکه به صورت دفاع يك مؤمن مخلص و يك عاشق پاکباخته و سرباز فداکار بود[۹۰].

فراگیری دعوت

پرسش ۱۵. آیا این ادعا که پیامبر(صلی الله علیه وآله) در ابتدا فقط می خواست قریش را هدایت کند، ولی بعد از پیشرفت در کار خود، تصمیم گرفت دعوت خود را به همه ملل عرب و غیر عرب، تعمیم دهد، سخن درستی است؟

این سخن، تهمتی بیش نیست و علاوه بر این که هیچ دلیل تاریخی ندارد، با اصول و قرائنی که از آیات ابتدایی نازل شده بر پیغمبر اکرم استفاده می شود، در تضاد است، برای پاسخ به این پرسش، به نکات زیر توجه کنید:

۱. پیامبر پس از بعثت، نسبت به دعوت موظف بود که مرحله ای عمل نماید. او سه سال نخست در مکه، کار خویش را کتمان کرد و آنگاه دعوت خویش را آشکار نمود و در اولین گام و پس از نزول آیه (أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) [۹۱]، خداوند او را مکلف کرد که ابتدا عشیره و خویشاوندان نزدیکش را اذار کند و آنگاه در جلسات خصوصی و در ملاء عام، همگان را به اسلام فراخواند و پس از ورود به مدینه، روند فراگیری دعوت خویش را گسترش داد.

۲. پیامبر مصداق (رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) [۹۲] بود و رسالتی برتر از قوم عرب و حجاز برعهده اش بود.

پیامبر از همان آغاز نبوت، وعده دست یابی مسلمانان را به گنج های قیصر و کسری داد و در همان مکه، مشرکان، مسلمانان پابرنه را به تمسخر، وارثان و جانشینان قیصر و کسری می خواندند[۹۳].

۳. رشد سریع اسلام در مدینه، گواه این مدعاست که دعوت اسلامی، به هیچ روی، رنگ و بوی قبیله ای، به ویژه از جنس قریشی آن نداشت؛ بلکه يك دعوت الهی عام بود که مورد پذیرش و علاقه پاك سرشتان بسیاری قرار گرفت.

۴. درنگ در ارسال نامه از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به سران و پادشاهان جهان وقت، همچون شاهان ایران، روم و مصر، نشان از جهان شمولی دعوت اسلامی پیامبر دارد. رسول خدا پس از صلح حدیبیه، شاهان بزرگ، مقامات مسیحی و رؤسای قبایل معروف در نواحی مختلف جزیره العرب و منطقه شام را به اسلام فراخواند[۹۴].

۵. در قرآن مجید آیاتی است که نزول آنها در مکه و در همان اوایل کار بعثت پیغمبر اسلام بوده است و در عین حال، جنبه جهانی دارد.

سوره تکویر یکی از سوره های مکی است که در اوایل بعثت نازل شده است. در یکی از آیات این سوره، چنین آمده است: (إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ) [۹۵]؛ «نیست این؛ مگر يك تذکر و بیدار باش برای تمام جهانیان».

خداوند، در سوره سبأ می فرماید: (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) [۹۶] ; «تو را نفرستادیم ; مگر آن که برای همه مردم، بشارت دهنده و باز دارنده باشی ; ولی بیشتر مردم نادانند.»

همچنین در سوره انبیاء می فرماید: (وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) [۹۷] ; «و هر آینه نوشتیم در زبور بعد از ذکر تورات که «زمین» به بندگان صالح من خواهد رسید.»

در سوره اعراف نیز می فرماید: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا) [۹۸] ; «ای مردم! من فرستاده خدایم بر همه شما.»

۶. در قرآن هیچ جا خطابی به صورت «یا أَيُّهَا الْعَرَبُ» یا «یا أَيُّهَا الْقُرْشِيُّونَ» پیدا نمی کنید. آری، گاهی در برخی از جاها، خطاب «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» هست که مطلب مربوط به خصوص مؤمنین است که به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گرویده اند و در این جهت هم بین مؤمنان تفاوتی نیست و مؤمن، از هر قوم و ملتی باشد، داخل این خطاب است و گرنه در موارد دیگر که پای عموم در میان بوده، عنوان «یا أَيُّهَا النَّاسُ» آمده است.

۷. برای تأکید جهانی بودن تعلیمات اسلامی و وسعت نظر این دین، می توان به آیاتی اشاره کرد که از مفاد آنها يك نوع «تعزز» و اظهار بی اعتنایی نسبت به مردم عرب از نظر قبول دین اسلام، استنباط می شود. مفاد آن آیات، این است که اسلام نیازی به شما ندارد ; فرضاً شما اسلام را نپذیرید، اقوام دیگری در جهان هستند که آنها از دل و جان، اسلام را خواهند پذیرفت. از مجموع این آیات، استنباط می شود که قرآن کریم، روحیه آن اقوام دیگر را برای پذیرش اسلام، مناسب تر و آماده تر از قوم عرب می داند این آیات، به خوبی جهانی بودن اسلام را می رساند ; چنان که در سوره انعام آمده است: (فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ) [۹۹] ; «اگر اینان (اعراب) به قرآن کافر شوند، همانا ما کسانی را خواهیم گمارد که قدر آن را بدانند و به آن مؤمن باشند.»

سه اعجاز مهم

پرسش ۱۶ . حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در طول رسالت ۲۳ ساله خویش، معجزاتی داشت ; به کدام يك از معجزات او، به طور مستقیم، در قرآن کریم اشاره شده است؟

علاوه بر قرآن مجید که اعجاز جاودانه آن آشکار و بدیهی است، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) معجزات فراوانی دارد که برخی از آنها در آیات قرآن و کتاب های مربوط به سیره پیامبر، ثبت شده است. شماری از این معجزات، عبارتند از:

۱. اسراء

اسراء همان حرکت شبانگاهی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی است [۱۰۰]. این سفر، در يك شب، در بیداری و با همین پیکر مادی، تحقق یافت ; نه در شب ها و روزهای طولانی یا در عالم خواب و نه به صورت روحانی. آیات قرآنی و شواهد تاریخی، بر وقوع این سفر، دلالت آشکار دارند. در قرآن کریم آمده است: (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) [۱۰۱] ; «منزه است آن [خدایی] که بنده اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامونش را برکت داده ایم، سیر داد تا از نشان های خود به او بنمایانیم که او همان شنوای بیناست.»

تفصیل این رویداد، به وسیله شیعه و اهل سنت نقل شده است و کتاب های روایی و تاریخی فراوانی به آن پرداخته اند. البته جابه جایی در فضا و پیمودن مسافت های طولانی، در زمانی کوتاه، در زندگانی دیگر پیامبران نیز سابقه داشته است؛ چنان که درباره حضرت سلیمان (علیه السلام) چنین می خوانیم: (وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحُ غَدُوها شَهْرٌ وَ رَوَّاحُها شَهْرٌ وَ...) [۱۰۲]؛ «و باد را برای سلیمان [رام کردیم] صبحگاهان مسیر يك ماه را می پیمود و عصر گاهان مسیر يك ماه را و...».

افزون بر این، شواهد عینی و تجربی بسیاری وجود دارد که نشان می دهد برخی از اولیای الهی مسافت های طولانی را در زمانی کوتاه پیموده اند و به اصطلاح، «طی الارض» می کردند. آن چه گفته شد، تنها درباره اسراء و حرکت شبانگاهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از مسجدالحرام به مسجدالاقصی است که خود مقدمه معراج به شمار می آید. معراج از معجزات ویژه ای است که اسرار و لطایف عمیق تری دارد و از نشانه های برتری پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و شرافت وی بر تمام جهانیان است.

۲. شق القمر

یکی از دیگر معجزات برجسته پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) که قرآن مجید از آن خبر داده، شق القمر است؛ چنان که می خوانیم: (افْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ) [۱۰۳]؛ «قیامت بسیار نزدیک شد و ماه شکافت.»

انشقاق قمر، در پاسخ مشرکانی صورت گرفت که درخواست چنین کاری داشتند تا به ارتباط پیامبر (صلی الله علیه و آله) با علم و قدرت بی پایان خداوند، پی برند [۱۰۴].

از آن جا که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) واپسین پیامبر است، دوران پس از وی نیز آخر الزمان خوانده می شود و بعثت او، نشانه نزدیک شدن قیامت است؛ زیرا در مقایسه با عمر جهان هستی، زمان پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، اندک می نماید. بهترین دلیل بر وقوع این حادثه در زمان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، آیه بعد همین سوره است که از سرسختی و تداوم انکار مشرکان، با وجود رؤیت این معجزه شگفت آور، پرده بر می دارد؛ (وَ اِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ) [۱۰۵]؛ «و هرگاه نشانه ای ببینند، روی بگردانند و گویند سحری همیشگی است.»

البته چنین انشقاق هایی در زندگانی پیامبران گذشته نیز سابقه داشته و به صورت ضعیف تر جلوه گر شده است؛ چنان که درباره حضرت موسی (علیه السلام) می خوانیم: (فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً) [۱۰۶]؛ «و راهی خشک برای آنان، در دریا باز کن!»

باید توجه داشت که شکافتن دریا و از بین بردن کشتش ملکولی آب، کاری خارق العاده است که در زمین اتفاق افتاده، از این رو، اتفاق شکافته شدن ماه در آسمان توسط پیامبر اسلام و به اذن خداوند، هیچ گونه استبعاد ندارد. در بخشی دیگر از داستان حضرت موسی (علیه السلام)، چنین می خوانیم: ضربه عصای موسایی، سنگ را شکافت و دوازده چشمه آب جوشید؛ (وَ قَطَّعْنَاهُمْ اَثْنَتَيْ عَشْرَةَ اَسْبَاطاً اُمَمًا وَ اَوْحَيْنَا اِلَى مُوسَى اِذْ اسْنَسَقَا قَوْمُهُ اَنْ اَضْرِبَ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اِثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ) [۱۰۷]؛ «و آنان را به دوازده عشیره که هر يك امتی بودند، تقسیم کردیم و به موسی [وقتی قومش از او آب خواستند] وحی کردیم با عصایت بر آن تخته سنگ بزن؛ پس از آن، دوازده چشمه جوشید و هر گروهی آبخوری خود را شناخت.»

۳. گفت و شنود درختان

در نهج البلاغه آمده است که روزی پیامبر (صلی الله علیه وآله)، برای ایجاد انگیزه گرایش به اسلام در یکی از افراد قریش، در برابر دیدگان او درختی را مخاطب قرار داد. درخت از جای خود حرکت کرد و نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) ایستاد و سپس به دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله)، به جای خود بازگشت [۱۰۸].

در واقعه ای دیگر، درختی به رسالت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) گواهی داد [۱۰۹]. این دو معجزه نیز مورد اتفاق عالمان شیعه و اهل سنت است و در کتاب های متعدد آنها به چشم می خورد. گفت و گو و فرمانبری جمادات، گیاهان و حیوانات، در زندگانی پیامبران گذشته نیز سابقه داشته است؛ چنان که «دهد» و دیگر حیوانات، از حضرت سلیمان فرمانبری داشتند [۱۱۰] و چهار پرنده کوبیده شده نیز به فراخوان حضرت ابراهیم (علیه السلام)، پاسخ مثبت دادند و پرواز کنان به سوی او شتافتند؛ (قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا) [۱۱۱]؛ «خداوند فرمود: ای ابراهیم پس چهار پرنده بگیر و آنها را پیش خود ریز ریز گردان؛ سپس بر هر کوهی پاره ای از آنها را قرار بده؛ آنگاه به سوی تو می آیند.»

آن چه گفته شد، نمونه هایی از توانمندی انسان های کامل است که - در پرتو بندگی خدا و اتصال به قدرت بی انتهای پروردگار - در برابر دیدگاه مردمان، جلوه گر شده است. ناگفته نماند، که کتاب های تفسیری، روایی و تاریخی، بیش از صدها مورد از معجزات و کرامات رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) را ثبت کرده اند. از پیامدهای زیبای گفت و گو در این زمینه، رسیدن به روشن بینی و توسعه فضای فکری، شکسته شدن حصارهای مادی و راه یابی به دریای بی کران نورانیت معنوی است.

کیفیت معراج

پرسش ۱۷. در شب معراج، طبق عقاید ما، عروج رسول خدا هم روحانی و هم جسمانی بوده است؛ طبق نظریه ماده و انرژی، عروج مادی، غیر ممکن می نماید؛ پاسخ این سؤال چیست؟

برای روشن شدن زوایای مختلف بحث، ناچاریم که در گام نخست، دیدگاه های مختلف مطرح شده در این باره را ذکر کنیم و در گام بعدی، با ذکر ادله، شواهد و قرائن، قول صحیح را مشخص کنیم.

الف) کیفیت معراج پیامبر (صلی الله علیه وآله)

درباره کیفیت معراج رسول گرامی، چهار نظریه وجود دارد:

۱. معراج پیامبر (صلی الله علیه وآله) در تمام مراحل، روحانی بوده است؛ یعنی روح به صورت تخلیه از جسد، این عوالم را طی کرده است.

۲. معراج پیامبر، روحی بوده، اما نه به صورت مجرد از بدن؛ بلکه به صورت رؤیا و برزخی بوده و تمام این عوالم را به صورت رؤیای صادق سیر کرده است.

۳. سیر پیامبر از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی، جسمانی و روحانی بوده و از آن جا به بعد، روحانی بوده است.

۴. سیر حضرت در تمام مراحل، جسمانی و روحانی بود و همه جا را با تن و روان سیر نموده است. این قول، میان دانشمندان شیعه، مشهور است [۱۱۲].

بررسی دیدگاه ها:

دیدگاه نخست؛ کسانی که نتوانسته اند این سیر و معراج را به صورت جسمانی هضم کنند، با چنین تفسیری، کوشیده اند تا این حقیقت را به نحوی برای افکار عمومی قابل هضم نموده، از استبعاد آن بکاهند؛ اما باید توجه داشت که قائل شدن به جسمانیت معراج پیامبر (صلی الله علیه وآله)، هیچ محذور عقلی را به دنبال ندارد؛ به ویژه این که بشر امروزی در سایه دست یابی به وسایل پیشرفته ای از قبیل فضاپیماها، توانسته است که راه آسمان را به روی خود بگشاید و در این فضای بی انتها، سیر کند و چه بسا با پیشرفت علم و دانش و اختراع وسایل مدرن تر، بتواند بر سرعت و برد سفرهای فضایی بیفزاید.

علاوه بر این، این تفسیر، با ظهور برخی از آیات قرآن درباره معراج، سازگار نیست. خداوند متعال در سوره اسرا می فرماید: (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ) [۱۱۳]؛ «منزه است خدایی که شبانگاه، بنده خود را از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی که اطراف آن را برکت داده ایم، برد.»

از آن جا که متبادر از لفظ «عبد»، همان شخصیت خارجی است که از تن و روان ترکیب یافته است [۱۱۴]، از این جهت، تحقق حداقل قسمتی از معراج (سیر از مکه تا قدس) به صورت جسمانی، روشن و واضح است و در کنار این آیه، روایات بسیار صریحی درباره جسمانی بودن معراج وجود دارد که راه را بر تفاسیر دیگر می بندد [۱۱۵].

دیدگاه دوم؛ ابن شهر آشوب این دیدگاه را به فرقه «جهمیه» نسبت داده است [۱۱۶]. همان گونه که گذشت، براساس این تفسیر، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در رؤیای صادق، سیر از مکه به بیت المقدس و از آن جا به آسمان ها و... را به نظاره نشست و در عین حال، جسم حضرت در بستر خود آرمیده بود و سیر نکرد.

دلایل این دیدگاه، دو روایت زیر است:

۱. عایشه نقل می کند که «ما فقد جسد رسول الله ولكن اسرى بروحه» [۱۱۷]؛ جسد پیغمبر (صلی الله علیه وآله)، در شب معراج، منتقل نشد؛ ولی روح او به معراج رفت.»

۲. «ان معاوية بن ابي سفيان كان اذا سئل عن مسرى رسول الله قال كانت رؤيا من الله صادقة» [۱۱۸]؛ معاویه در پاسخ به پرسشی درباره کیفیت معراج پیامبر گفت: این امر، از رؤیاهای صادق الهی بوده است.»

۳. برخی کوشیده اند با همگون سازی معراج پیامبر با ماجرای خواب حضرت ابراهیم که در قرآن به آن اشاره شده، آن را توجیه کنند و بگویند همان گونه که موضوع قربانی کردن حضرت اسماعیل، در خواب به حضرت ابراهیم اطلاع داده شد [۱۱۹]، حوادث و رویدادهای شب معراج نیز در خواب بر پیامبر عرضه شده است و در قرآن نیز به معراج پیامبر با تعبیر رؤیا اشاره شده است؛ (وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ) [۱۲۰]؛ «ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود.»

این عده، با تطبیق رؤیای مورد اشاره در آیه بر واقعه معراج، نتیجه گرفته اند که معراج پیامبر، سیری در عالم رؤیا بوده است.

نقد دیدگاه دوم:

۱. همان گونه که گذشت، ظاهر آیات و روایات، گواه بر تحقق حداقل بخشی از معراج، به صورت جسمانی است و با تأویل به رؤیای صادق، سازگار نیست.

۲. اگر واقعه معراج، صرف رؤیا بود، دیگر جا نداشت که آیات قرآنی این قدر به آن اهمیت داده و درباره اش سخن بگویند و در مقام اثبات کرامت درباره پیامبر برآیند [۱۲۱] بنابراین، آیات در مقام منت نهادن است و در عین حال، ثنای بر خدای سبحان است (سبحان الذی ...) که چنین پیشامد بی سابقه ای را پیش آورده و چنین قدرت نمایی عجیبی را انجام داده و واضح است که مسئله قدرت نمایی، با خواب دیدن، به هیچ وجه نمی سازد.

بنابراین، خواب دیدن پیغمبر، بی سابقه و قدرت نمایی نیست؛ چون خواب را هر کسی، چه صالح و چه فاسد، می بیند و چه بسا فاسق و فاجر خواب هایی ببینند که بسیار عجیب تر از خواب های يك فرد متقی باشد [۱۲۲].

۳. تاریخ اسلام نیز گواه صادقی بر تحقق معراج است؛ زیرا در تاریخ، چنین آمده است: هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) مسئله معراج را مطرح کرد، مشرکان به شدت آن را انکار کردند و آن را بهانه ای برای کوبیدن پیامبر قرار دادند و این موضوع، به خوبی گواهی می دهد که پیامبر، هرگز مدعی خواب یا مکاشفه روحانی نبود؛ زیرا چنین موضوع ساده ای، هرگز چنین پیامدها و واکنش هایی را به دنبال نداشت [۱۲۳].

۴. روایات مورد استناد، به خاطر تعارض آشکار با روایات معارض دیگر، از درجه اعتبار ساقط است. از این روست که ابن شهر آشوب، عایشه را در زمره کسانی به حساب می آورد که قائل به معراج جسمانی پیامبرند [۱۲۴] و وجود روایات روشن معارض، باعث شده تا برخی دو روایت مذکور را دارای جنبه سیاسی دانسته، بیان آنها را برای خاموش کردن جنجال درباره معراج پیامبر قلمداد کنند؛ نه این که واقعا چنین معانی مورد قبول گویندگان آن باشد [۱۲۵] و علاوه بر این، روایت عایشه از نظر تاریخ وقوع معراج، نامعقول می نماید؛ زیرا تمام راویان حدیث و تاریخ نویسان، اتفاق دارند که معراج، قبل از هجرت به مدینه واقع شده، در حالی که ازدواج رسول خدا با عایشه، پس از هجرت و در مدینه، آن هم پس از گذشت مدتی از هجرت، اتفاق افتاده است [۱۲۶].

از این مهم تر، معاویه موصوف به صفت عدالت نیست و زمانی که معراج در مکه واقع شد، او و پدرش - ابوسیفان - از سران مشرکان بوده اند و همان کسانی بوده اند که از این قضیه، برای انکار و کوبیدن پیامبر، بهره بردند و این توجیه دوم نیز در ادامه انکار نخست اوست.

با توجه به مطالب گذشته باید گفت که پایین آوردن معراج پیامبر در حد يك رؤیای صادق، قطعاً باطل است.

۵. در باره آیه ۶۰ سوره اسراء نیز باید گفت که نمی توان این آیه را با توجه به شأن نزول های مختلفی که درباره آن مطرح شده، بر معراج پیامبر تطبیق داد [۱۲۷]؛ به ویژه این که ادله گذشته و روایات صریح، چنین تطبیقی را بر نمی تابند.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می فرماید: «خداوند متعال، بیان نفرموده که رؤیایی که به پیامبرش عرضه داشته است، چه بوده است و در دیگر آیات، آن چه که این آیه را تفسیر کند، وجود ندارد [۱۲۸]. نتیجه آن که با این آیه، نمی توان وقوع معراج را در عالم رؤیا اثبات کرد.

دیدگاه سوم و چهارم؛ در این باره باید گفت که ظاهر آیه اول سوره اسراء و نیز روایات متعدد، بر اثبات جسمانی بودن مرحله اول معراج پیامبر، یعنی سیر از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی، دلالت دارد؛ پس جسمانی بودن این مقدار از معراج را می توان قطعی دانست؛ اما سخن درباره مراحل بعدی معراج است که آیا جسمانی بوده یا به نحو روحانی تحقق یافته است؟ در این باره، اغلب دانشمندان و محققان اسلامی، با توجه به ظهور روایات و نیز درك چنین معنایی از آیات سوره نجم که بیان گر مراحل بعدی سیر پیامبر است، نظریه جسمانی بودن سایر مراحل معراج پیامبر را پذیرفته اند [۱۲۹].

در عین حال، با توجه به برخی روایات و نیز بعضی تفاسیر از آیات سوره نجم، نمی توان نظریه روحانی بودن سایر مراحل معراج را به طور قطع، مردود دانست. از این رو، برخی از دانشمندان، این نظریه را پذیرفته اند و علامه طباطبایی این تفسیر را جایز شمرده، آن را محتمل می داند؛ البته در صورتی که این روحانی بودن، به معنای قول دوم، یعنی رؤیا، تفسیر نشود [۱۳۰].

ب) درباره ناسازگاری ظاهری معراج جسمانی پیامبر (صلی الله علیه وآله) با نظریه ماده و انرژی در فیزیک، نکات زیر قابل تأمل است:

۱. علوم تجربی و از جمله فیزیک، بر مفاهیمی که مستقیماً با تجربه های حسی پیوسته بوده و قضایایی که آنها را به یکدیگر می پیوندد، استوار است و چنین صورتی از امور، نمی تواند کسی را راضی کند که به راستی دارای فکری علمی است [۱۳۱].

در حقیقت، بهره جویی صرف از داده های حسی، نمی تواند همچون علوم ریاضی و عقلی، نظریه های علوم یاد شده را از استحکام و قطعیت بهره مند کند. نظریه نسبیت، دگرگونی های پدید آمده در مکانیک نیوتنی کلاسیک، اصل ماندگار گالیله، نظریه میدان و...، مؤید این ادعاست [۱۳۲].

هر چند که نظریه های موجود تا مطرح شدن نظریه خلاف آن از سوی فیزیک دانان، به قوت خود باقی هستند، ولی به هر حال، این احتمال درباره آنها وجود دارد که دست خوش دگرگونی شده، از اعتبار بیفتند. موضوع تغییر پذیری نظریه های فیزیک، تا بدان جاست که یکی از فیزیک دانان آلمانی در این باره می گوید: «هر فیزیک دان تجربی می داند که روش های مستقیم و غیر مستقیمی وجود دارند که در بسیاری از موارد که روش مستقیم ناموفق بوده، روش غیر مستقیم توانسته است كمك های زیاد و مفیدی انجام بدهد؛ حتی مهم تر از این باید گفت: این نظر متداول و خوش ظاهر، دیگر مردود شده است که تنها وقتی يك مسئله در فیزیک شایستگی بررسی دارد که از قبل بدانیم جواب قطعی برای آن وجود دارد» [۱۳۳].

۲. با توجه به دگرگونی یاد شده در عرصه قوانین علوم تجربی و به ویژه فیزیک، تحول پذیری نظریه ماده و انرژی، به گونه ای که با ماجرای معراج جسمانی پیامبر همخوان شود، امری دور از ذهن و ناممکن نیست.

۳. افزون بر انگاره دگرگونی پذیری در نظریه ماده و انرژی، در تبیین معراج جسمانی پیامبر، رویکرد دیگری نیز وجود دارد و آن اعجاز و استناد این اقدام به خداوند و رای قوانین علمی و فیزیکی است. آیا ماجرای حضرت ابراهیم در آتش، با قوانین ظاهری ماده، ناسازگار نمی نماید؟ آیا انعقاد نطفه حضرت مریم (علیها السلام)، مخالف روند طبیعی پدید آمدن انسان - که ترکیبی از اسپرم و اوول است - نیست؟ حقیقت این است که خداوند دو گونه ایجاد دارد؛

آفرینش خلقی و آفرینش امری ; آفرینش خلقی، روند طبیعی عالم ماده را سپری می کند ; ولی ایجاد امری، فراتر از آن است و به قول قرآن کریم، با يَك «كن» و اراده الهی پدید می آید ; (إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) [۱۳۴] ; «وقتی چیزی را اراده می کنیم، فقط به آن می گوییم موجود باش ; بلافاصله موجود می شود.»

آن معماری که همه قانون مندی های عالم را پی ریخته است، خود نیز می تواند فراتر از آنها، اقداماتی انجام دهد. او همچنان که می تواند خاصیت سوزاندگی را از آتش بگیرد، می تواند جسم پاك پیامبرش را، فراتر از قانون ماده و انرژی و در يَك چشم به هم زدن، در عوالم گوناگونی سیر دهد.

برخی نیز بر آن شده اند که معراج جسمانی را ناظر به قوانین طبیعی تبیین کنند که شرح این مسئله، مجال دیگری می طلبد [۱۳۵].

معراج و دیدن خدا

پرسش ۱۸ . آیا پیامبر(صلی الله علیه وآله)، در معراج، خدا را هم دید؟

خدا، مادی و جسم نیست تا دیده شود ; از این رو، در هیچ زمانی، چه در معراج و چه در قیامت و... قابل رؤیت نیست و منظور از «دیدن خدا» که در برخی روایات آمده است، رؤیت قلبی و دیدن با چشم دل است.

برای روشن شدن زوایای مختلف بحث، لازم است به مطالب زیر، اشاره کنیم:

۱. موجودات این جهان بر دو قسمند ; مادی و مجرد. موجود مادی، آن است که با چشم و حواس عادی و یا حواس مسلح به وسایل و ابزار و لوازم ویژه، همچون میکروسکوپ، تلسکوپ و...، قابل درك می باشد ; اما موجودات مجرد، به هیچ وجه، محسوس و دیدنی نیستند و باید از آثار وجودی آنها پی به وجود آنها برد ; مثلاً روح انسان، فکر و اندیشه او و علم و آگاهی او، موجوداتی مجرد هستند که به هیچ وجه، در قلمرو حس و درك ظاهر قرار نمی گیرند.

بنابراین، هیچ تردیدی نیست که خداوند دیده نمی شود ; زیرا خدا، مادی نیست و جسم نیست تا دیده شود و در این جهت، تفاوتی بین دنیا و آخرت و یا شب معراج، وجود ندارد [۱۳۶]. قرآن مجید در این باره می فرماید: (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ) [۱۳۷] ; «دیده ها نمی توانند او را درك کنند ; ولی او دیده ها را درك می کند و او لطیف و آگاه است.»

۲. درباره منشأ ایجاد این شبهه باید گفت که برخی با توجه به آیات سوره نجم و بعضی از روایات مربوط به معراج، گمان کرده اند که پیامبر گرامی اسلام در شب معراج، خداوند را با چشم ظاهری دیده است. برای برطرف شدن این اشتباه، لازم است موارد مذکور را بررسی کنیم.

قرآن کریم در تشریح وقایع شب معراج می فرماید: (أَفْتَمَارُوهُ عَلَى مَا يَرَى. وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى) [۱۳۸] ; «آیا با او در آن چه که دیده است، به مجادله بر می خیزید؟ چرا مجادله می کنید او وی (فرشته وحی) را يَك بار دیگر نیز دیده است.»

برخی از نویسندگان در تفسیر و ارجاع ضمائر آیات مذکور، دچار اشتباه شده اند و تصور کرده اند که مقصود، رؤیت خداست؛ در حالی که محور بحث در دو فراز گذشته، جبرئیل امین است؛ از آن جا که مشرکان رؤیت فرشته وحی را در واقعه معراج پیامبر تکذیب می کردند، قرآن با صلابت، بر صحت آن تأکید می کند و می فرماید: این رؤیت، چیز عجیب و جدیدی نبوده است؛ بلکه حضرت پیامبر، فرشته امین را يك بار دیگر هم به هنگام نزول وحی، مشاهده کرده است [۱۳۹].

همچنین روایتی که منشأ ایجاد شبهه فوق شده است، روایتی به نقل از پیامبر است که در ضمن توصیف وقایع معراج فرمود: «فرایت ربی» [۱۴۰]؛ سپس پروردگارم را مشاهده کردم.»

باید توجه داشت که با توجه به براهین عقلی و امتناع از رؤیت حسی، مقصود از عبارت مذکور، رؤیت و دیدن قلبی و با چشم دل است؛ چنان که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حدیثی دیگر، به صراحت به این مطلب اشاره می کند و می فرماید: «فرأیته بقلبی و ما رأیته بعینی» [۱۴۱]؛ با قلب خود، خدا را مشاهده کردم؛ ولی با چشم سر، او را ندیدم.»

جالب این که ظاهراً این پرسش در میان مسلمان صدر اسلام نیز مطرح بوده است؛ چنان که محمد بن فضیل نقل می کند که از امام رضا (علیه السلام) پرسیدم: آیا پیامبر گرامی اسلام، خدا را مشاهده کرده است؟ حضرت فرمود: «نعم بقلبه اما سمعت الله عزوجل يقول ما كذب الفؤاد ما رأى ای لم يره بالبصر ولكن راه بالفؤاد» [۱۴۲]؛ آری، پیامبر، خدا را با قلب خود مشاهده کرد. آیا نشنیده ای این سخن خدا را که درباره معراج پیامبر فرمود: قلب، تکذیب نکرد آن چه را دیده بود؛ یعنی خدا را با چشم ندیده بود؛ بلکه با قلب، مشاهده کرده بود.»

۳. اگر مجرد قابل دیده شدن نیست، پس چگونه پیامبر توانست فرشته وحی را ببیند؛ در حالی که ملائکه هم مانند خداوند، مجرد هستند و اگر گفته شود که ملائکه بعد از تمثّل و تجسم به شکل های دیگر، قابل رؤیت می شدند، باز می گوییم چرا خداوند، نمی تواند به شکل يك موجود مادی مجسم شود؟

پاسخ این است:

اولاً اصل مجرد بودن ملائکه، ثابت نیست؛ بلکه ممکن است آنها مانند جن، موجوداتی جسمانی باشند.

ثانیاً اگر ملائکه مجرد باشند، مجرد بودن ملائکه، با مجرد بودن خداوند، فرق دارد؛ زیرا خداوند، مجرد محض است و وجود خالص و نامحدود است و ماهیت ندارد؛ ولی ملائکه، موجوداتی مجرد و همراه با ماهیت و محدودیت هستند و مجردی که ماهیت داشته باشد، قابلیت تمثّل به شکل های مادی و محدود را دارا می باشد؛ پس آیات مذکور، دلالت بر دیدن خداوند ندارند [۱۴۳].

دو کمان

پرسش ۱۹. این که می گویند در روز معراج، فاصله پیامبر (صلی الله علیه وآله) تا خداوند متعال، دو کمان بوده است، منظور چیست؟ آیا خدا يك وجودی است که در طرف بالا قرار دارد و برای رسیدن به او- مثل معراج پیامبر- باید به سمت بالا حرکت کرد و آیا برای وجود خدا، فاصله معنی دارد؟

در ابتدا لازم به تذکر است که فرض «خدا»، با فرض «مکان دار بودن» و «بالا و پائین جغرافیایی داشتن»، سازگار نیست؛ زیرا منجر به محدودیت خدا می شود. حال با دقت در موارد ذیل، پاسخ سؤال یاد شده به دست می آید:

۱. خدا از هیچ چیز فاصله مکانی ندارد؛ بلکه از هر چیز به ما نزدیک تر است؛ (وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) [۱۴۴]؛ «و ما از رگ گردن به او (عبد) نزدیک تریم». البته این نزدیکی، نزدیکی جغرافیائی و مادی نیست؛ زیرا خداوند، ماده و جسم ندارد که به ما نزدیک شود؛ بلکه چون او علت تامه وجود ماست، وجودش بر وجود ما احاطه دارد و در حقیقت، ما قائم و پاینده به او هستیم و این «قرب» و نزدیکی، به خاطر احاطه او به ما و قوام ما به اوست.

۲. اگر در آیه ۹ سوره نجم، سخن از این به میان آمده است که فاصله پیامبر و خدا دو کمان بوده است، از آن روست که یکی از راه های بیان معرفت معقول، تشبیه آن به محسوسات است؛ یعنی خداوند خواسته است معرفتی غیر محسوس و فرامادی را به امری محسوس که ذهن ما توان درک آن را دارد، تشبیه کند. مقصود از این تشبیه، آن است که پیامبر اسلام، به عنوان نزدیک ترین انسان به خداوند، توان نزدیکی کامل به خداوند را ندارد و میان او و خدا، فاصله ای مثل فاصله دو قوس می باشد. بارزترین فاصله پیامبر و خدا، آن است که خدا، «وجوب وجود» دارد و پیامبر، «امکان وجود»؛ یعنی پیامبر اسلام، وجودش را از خدا گرفته است؛ در صورتی که وجود برای خدا ضروری، ازلی و ابدی است. بنابراین، می توان گفت که حتی وجود پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به عنوان نزدیک ترین انسان به خدا، با خدا فاصله دارد (البته فاصله در نوع وجود و نه در مکان و ماده).

۳. انسان های عادی که به جهان کنونی قدم نهاده اند، به واسطه دارا بودن بعد غیر مادی و الهی خویش، در صورت سیر و سلوك الهی و عمل به شریعت مقبول درگاه احدیت، پرده های مادیت را می درند و با وانهادن تعلقات مادی، از جهان ملك (ماده) می رهند و به جهان های بالاتر، قدم می نهند. پیداست که عالم ماده، دورترین عالم از خداوند و اسما و صفات اوست. هرچه به عوالم بالاتر قدم گذاریم، بیشتر به خدا نزدیک شده ایم؛ پس می شود گفت که انسان زمینی، در پایین ترین نقطه هستی خانه کرده است و به همین خاطر، از خدا دور افتاده است. بنابراین، انسان، هر چه بیشتر از دنیا دل بر کند و به خدا توجه کند، بالاتر رفته است؛ پس خدا و اسما و صفات الهی، در نقطه ای بالاتر از جایی که هم اکنون در آن هستیم، یعنی دنیای مادی، قابل معرفت و شناخت است و آن، عالم ملکوت است و به همین دلیل، می توان گفت که خدا در ملکوت و جبروت یا در عالم بالا است و اگر انسان زمینی ادراک (علم) و عمل خویش را با «وحي» منطبق کند، از نقطه پایین (عالم ماده)، به جهان فراز (عالم ملکوت و جبروت)، صعود می کند [۱۴۵].

زمینه های هجرت

پرسش ۲۰. پیامبر در بیعت عقبه، با چه گروهی ملاقات کرد و ثمره آن چه بود؟

در سال ۱۱ بعثت، پیامبر خدا با شش نفر از بزرگان یثرب، از قبیله خزرج، دیدار کرد و آنها را به اسلام دعوت کرد. این گروه که پیشتر از سوی یهودیان نسبت به بعثت آخرین پیامبر، آگاهی هایی داشتند، پیامبر اسلام را همان پیامبر خاتم یافتند و به او ایمان آوردند [۱۴۶]. این دیدار، سبب شد که اسلام به یثرب نفوذ کند و زمینه دو دیدار بعدی فراهم شود. بنابراین، پیامبر در دو سال متوالی، در عقبه منی (دره ای در کنار جمره عقبه)، با دو گروه از مردم یثرب که در موسم حج به مکه آمده بودند، ملاقات کرد و ثمره این ملاقات، بیعت یثربیان با رسول خدا بود.

نخستین بیعت، در ایام حج سال دوازدهم انجام گرفت و ۱۲ نفر از یثربیان در عقبه منی با آن حضرت ملاقات کردند و ضمن پذیرش دین اسلام، با حضرت بیعت کردند. آنان از پیامبر درخواست کردند تا شخصی را به شهر آنان بفرستد تا مردم یثرب، با دین اسلام و قرآن آشنا گردند. رسول خدا نیز مصعب بن عمیر را فرستاد. این بیعت، به بیعت عقبه اولی شهرت یافت [۱۴۷].

دومین بیعت، در موسم حج سال ۱۳ بعثت به وقوع پیوست و پس از تلاش های مصعب و مسلمانان یثرب، یک گروه از مسلمانان با ترکیب ۷۰ مرد و ۲ زن [۱۴۸]، در عقبه منی با پیامبر بیعت کردند.

ثمره این دو بیعت، نفوذ و گسترش اسلام در یثرب بود و این فراگیری، زمینه حضور مسلمانان در مدینه و سپس هجرت پیامبر را به آن سامان، فراهم آورد.

تصمیمی برای قتل

پرسش ۲۱. کفار در چه مکانی تصمیم گرفتند پیامبر را به قتل برسانند و نظر قرآن، نسبت به این مسئله چیست؟

مشرکان در «دار الندوه» که مرکز اجتماع و شورای بزرگان خود بود، جمع شدند تا درباره پیامبر (صلی الله علیه وآله) تصمیم گیری نهایی را به انجام برسانند؛ زیرا مهاجرت مسلمانان از مکه و شکل گیری پایگاه مطمئنی در یثرب، آنان را بسیار پریشان و مضطرب ساخته بود.

گویا نظرات مختلفی در آن شورا مطرح شد؛ پیشنهاد حبس یا اخراج پیامبر آنان را قانع نمی ساخت و پیشنهاد قتل مورد پذیرش قرار گرفت [۱۴۹]. خداوند در سوره انفال، مکر کافران را این گونه حکایت می کند:

(وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ) [۱۵۰]؛ «به خاطر بیاور هنگامی را که کافران نقشه می کشیدند که تو را به زندان بیفکنند یا به قتل برسانند و یا (لااقل از مکه) بیرون کنند؛ آنها نقشه می کشیدند و خداوند هم تدبیر می کرد و خداوند بهترین تدبیرکنندگان است» [۱۵۱].

شبى بجای پیامبر

پرسش ۲۲. لیلۃ المبيت چیست و چه واقعه ای در آن شب، به وقوع پیوست؟

شب اول ماه ربیع الاول سال سیزدهم بعثت را که حضرت علی (علیه السلام) جای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) خوابید، «لیلۃ المبيت» می گویند. وقتی فرشته وحی، پیامبر را از نقشه شوم مشرکان برای هجوم به خانه حضرت و کشتن وی آگاه ساخت، به آن حضرت دستور داد تا از مکه به عزم مدینه خارج شود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) حضرت علی (علیه السلام) را از این نقشه آگاه کرد و به او فرمود: «امشب در خوابگاه من بخواب و روانداز سبز مرا به خود بپیچ تا آنان تصور کنند که من هنوز در خانه و در بستر آرمیده ام و مرا تعقیب نکنند». آن گاه، پیامبر مخفیانه به سمت غار ثور حرکت کرد [۱۵۲].

این اقدام امام، یکی از برجسته ترین فضائل امیرمؤمنان (علیه السلام) است؛ به طوری که بر اساس روایات شیعه و اهل سنت، چون علی (علیه السلام) این کار را انجام داد، خداوند، آیه ذیل را در شأن وی نازل فرمود [۱۵۳]:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ) [۱۵۴] ؛ «بعضی از مردم - با ایمان همچون علی (علیه السلام) به هنگام خفتن در جایگاه پیامبر - جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند و خداوند، نسبت به بندگان مهربان است.»

به فرموده امام سجاد (علیه السلام) نخستین کسی که جان خود را برای جلب رضای خداوند تقدیم کرد، علی بن ابی طالب (علیه السلام) است [۱۵۵].

هجرت و دوران مدینه:

ورود پیامبر

پرسش ۲۳ . سیر تاریخی ورود پیامبر و مسلمانان به مدینه، چگونه بود؟

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) پس از خروج از مکه، روانه مدینه شد و روز دوشنبه دوازدهم ربیع [۱۵۶] (۲) (مهرماه)، برابر با ۲۴ سپتامبر ۶۲۲ م. به محله جنوبی مدینه، به نام قبا وارد شد. گویا زمان سفر، پانزده روز به درازا کشید [۱۵۷]. پیامبر تا روز پنجشنبه در آن جا ماند و مسجد قبا را بنا نهاد؛ نماز جمعه را در نزدیکی قبا، در میان قبیله بنی سالم خواند و این نخستین نماز جمعه ای است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اقامه فرمود؛ سپس از آن جا روانه یثرب گردید. به برکت ورود پیامبر، این شهر به مدینه النبی شهرت یافت. با ورود به مدینه و استقبال شورانگیز مردم از پیامبر، آمادگی بیشتری برای رشد اسلام پیدا شد. نخستین کار آن حضرت، بنای مسجد، پایگاه اصلی عبادت، مشورت و تجمع مسلمین بود [۱۵۸].

استقبال مسلمانان مدینه - که به انصار شهرت یافتند - از مهاجران مکه، وصف ناشدنی است. آنان اسلام را نصرت کرده، به یاری مهاجرانی شتافتند که دست خالی به مدینه آمده بودند؛ به گونه ای که خداوند، اینارشان را می ستاید و در وصفشان چنین می فرماید:

(وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لَا يَجِدُونَ فِي صُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ يُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) [۱۵۹] ؛ «و کسانی که پیش از آمدن مهاجران در دیار خود بوده اند و ایمان آورده اند، آنها را که به سویشان مهاجرت کردند، دوست می دارند و از آن چه به مهاجران داده شود، در دل خویش، احساس حسد نمی کنند و دیگران را بر خویش، ترجیح می دهند؛ هر چند خود نیازمند باشند و آنان که از بخل خویش در امان مانده باشند، رستگار اند.»

به گفته مورخان، انصار زمین های اضافی خود را به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هدیه دادند و پیامبر نیز قطعه هایی از این زمین های اهدایی را به مهاجران واگذار کرد. به نوشته بلاذری، انصار به شدت مشتاق میزبانی مهاجران بودند [۱۶۰].

حملات پیشگیرانه

پرسش ۲۴. آیا پیامبر و یارانش، حق داشتند که به کاروان ابوسفیان حمله کنند؛ حمله ای که مقدمه جنگ بدر شد؟

پیش از پرداختن به این پرسش، دقت در این نکته لازم است که دعوت اسلام به یکتاپرستی، با حکمت و اندرز نیکو همراه بود و خداوند، رسولش را به این مهم توصیه می فرمود؛ (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ) [۱۶۱]. پیام حقیقی اسلام، صلح، آرامش و نفی ظلم است و جهاد و دفاع را نیز برای ساختن يك زندگی شرافت مندانه و عزیزانه، تجویز می کند [۱۶۲] و چنین دینی، یکتاپرستی و توحید را با شمشیر، تجویز نمی کند و اتهام «اسلام، دین شمشیر است» [۱۶۳]، ادعایی سست و نادرست است. جنگ هایی که در دوران مدینه و در عصر پیامبر انجام گرفت، همه برای دفاع از کیان دولت اسلامی، [۱۶۴] رفع فتنه [۱۶۵] و ایستادگی در برابر نقض پیمان دشمن [۱۶۶] بوده است که برخی در قالب دفاع و بعضی در قالب جهاد بوده است.

درباره علت حمله به کاروان های قریش و به ویژه کاروان ابوسفیان، به نکات زیر دقت کنید:

۱. پیش از غزوه بدر، چند غزوه و سریه، برای حمله به کاروان های قریش صورت گرفت [۱۶۷]. مورخان درباره حملات پیش از پیکار بدر، مدعی اند که انصار در این حملات، شرکت نداشتند [۱۶۸].

۲. وقتی مسلمانی با آزادی کامل و اراده خود، دین را پذیرفته است و فشاری برای پذیرش اسلام بر او نبوده است، طبیعی است که برای ارتباط او با دین، باید فضای سالمی فراهم شود. گاهی انسان برای کسب آزادی فکر، عقیده و خداپرستی، ناگزیر به جنگ می شود؛ به خصوص اگر طرف مقابل، پذیرای منطق و دلیل نباشد و با خشونت، در برابر یکتاپرستان بایستد. اسلام برای دست یابی به چنین آزادی، دفاع را لازم می داند [۱۶۹] و به عبارتی دیگر، وقتی آزادی مسلمانی به جهت عقیده او سلب شود و در پی آن، فضای زندگی او با انواع فشارها و تهدیدات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، تنگ گردد و او را مجبور به ترك سرزمین و خانه خویش کنند و همراه سایه سیاه تهدید را براو بگسترانند، طبیعی است که دین اسلام، چتر حمایتی و دفاعی برای او فراهم می آورد و اجازه جنگ با مشرکان را به او می دهد. حملات نخست مهاجران به کاروان های تجاری مشرکان، مجوزی برای دست یابی به حق آنان بود و آیه ۳۹ سوره حج، رخصت پیکار با مشرکان را به مهاجران داده است [۱۷۰].

۳. این حملات را از منظر نمایش رزمی مسلمانان نیز می توان نگریست که به نوعی، فشار اقتصادی و روانی به قریش محسوب می شد و چنین پیامی را به دشمن می رساند که مسلمانان به زودی هیچ منطقه ای را برای مشرکان آزاد نخواهند گذاشت؛ تا وقتی آزار و اذیت و مصادره دارایی مسلمانان ادامه یابد.

۴. این حملات، از منظر سیاسی نیز هشدار برای قبایل نزدیک مدینه و یهودیانی بود که در فکر هم پیمانی با قریش بودند؛ قریشی که هم اکنون تجارت او مختل شده است [۱۷۱].

۵. این حملات را از منظر نظامی نیز می توان تحلیل کرد و آن را نوعی دفاع پیشگیرانه نامید. این دفاع که به دفاع بازدارنده نیز شهرت دارد، به عنوان يك دفاع مشروع، این اجازه را می دهد که در برابر خطر در شرف وقوع، واکنش نشان داده، به نوعی اقدام بازدارنده دست یازید [۱۷۲].

پیکار بدر

پرسش ۲۵ . با توجه به اهمیت جنگ بدر، نکاتی را در این باره توضیح دهید.

پیکار بدر، اولین جنگ رسمی میان پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) و مشرکان مکه است که در هفدهم رمضان سال دوم هجری انجام شد و به جنگ «بدر القتال» و «بدر الکبری» معروف شده است[۱۷۳].

در يك طرف این نبرد نابرابر، نیروهای مسلمان با کمترین ساز و برگ جنگی قرار داشتند. تعداد ۳۱۳ تن با سه اسب و هفتاد شتر، نیرویی نبود که بتواند از نظر نظامی، در مقابل ۹۵۰ جنگجو با صد اسب، هفتصد شتر، ششصدنیروی زره پوش و مجهز به بیشترین سلاح های رایج در آن زمان و آن ناحیه، مقاومت کند[۱۷۴]؛ اما این جنگ، با امداد الهی، تدبیر پیامبر، حماسه چهره های نامداری چون حمزه و علی(علیه السلام) و جانفشانی و اخلاص سایر یاران، به پیروزی منتهی شد.

این نبرد به فرمایش رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، «اولین نبردی بود که در آن، خداوند اسلام را عزیز و سربلند گرداند و اهل شرك را خوار ساخت»[۱۷۵].

در بدر، نابرابری قدرت ایمان در برابر قدرت سلاح، به اثبات رسید و نشان داد که کارایی ایمان، توان به پیروزی رساندن يك گروه كوچك بر لشکر بزرگ تا دندان مسلح را دارد؛ به گونه ای که در مدت يك نیمروز، گروه كوچك مسلمانان توانستند تنها با دادن چهارده شهید، هفتاد تن از سپاه شرك را کشته، هفتاد تن دیگر را به اسارت درآورند[۱۷۶] و با به غنیمت گرفتن ۱۵۰ شتر، ده اسب و مقدار زیادی کالا، آنان را به خاک ذلت بنشانند[۱۷۷] و سپاه شرك را - که در حقیقت تجسم شیطان بودند - سرکوب کنند؛ چنان که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)فرمود: «در هیچ روزی به جز روز عرفه - که روز نزول رحمت الهی است - شیطان چنان که در جنگ بدر تحقیر شد، تحقیر نشده بود»[۱۷۸].

این جنگ به ظاهر كوچك، چنان در پیشگاه خداوند دارای اهمیت است که در میان وقایع تاریخ اسلام، مقام اول نزول آیات را به خود اختصاص داده است که در این باره، می توان این آیات را برشمرد: آل عمران (۳)، آیات ۱۲، ۱۳ و ۱۲۳؛ نساء (۴)، آیه ۷۷ و ۷۸؛ انفال (۸)، آیات ۱ - ۱۹ و ۳۶ - ۵۱ و ۶۷ - ۷۱؛ حج، آیات ۱۲۴ - ۱۲۷[۱۷۹].

جلوه های رهبری و فرماندهی

پرسش ۲۶ . ویژگی های فرماندهی حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) در جنگ بدر، چگونه بوده است؟

بعضی از نکات آموزنده رهبری پیامبر(صلی الله علیه وآله) در نبرد بدر، عبارتند از:

۱. اتکال به خداوند؛

در شب هفدهم رمضان - که خواب بر لشکریان اسلام در بدر غلبه کرد -، تنها شخص بیدار، پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود که تا صبح به اقامه نماز و راز و نیاز با پروردگار خود مشغول بود[۱۸۰]. در هنگام آغاز نبرد، دست به دعا برداشت و از درگاه خداوند، وفای به وعده و پیروزی مسلمانان را خواستار شد و چنان مشغول دعا بود که عبا

از دوش وی افتاد[۱۸۱]. آن حضرت با راز و نیاز و دعای خود، توانست این باور را به سپاه منتقل کند که تنها خداوند، شایسته اتکال است و هیچ نیرویی، توان مقاومت در مقابل اراده الهی را ندارد و وعده او قطعی است[۱۸۲].

۲. عدم تبعیض در استفاده از امکانات;

در این نبرد، سپاه اسلام تنها دارای هفتاد شتر بود که هر سه نفر به نوبت سوار بر يك شتر راه پیمایی می کردند. پیامبر خدا با آن که رهبری این نبرد را بر عهده داشت، به تنهایی از يك شتر اختصاصی استفاده نمی کرد؛ بلکه به همراه حضرت علی(علیه السلام) و زید بن حارثه، به نوبت، از يك شتر استفاده می کردند[۱۸۳]. پس از پایان نبرد نیز پیامبر(صلی الله علیه وآله) از غنایم نبرد، برای خود، چیزی بیش از آن که سهمش بود، برنداشت[۱۸۴].

۳. استفاده از نظرات کارشناسی;

هنگام برپایی اردو، پیامبر با عبارت «اشيروا عَلَيَّ فِي الْمَنْزِلِ»، از اصحاب درخواست کرد تا موقعیتی مناسب را از نظر نظامی به او معرفی کنند. وقتی حباب بن منذر انصاری، کنار چاه های بدر را از نظر نظامی، مناسب معرفی کرد، حضرت(صلی الله علیه وآله) دیدگاه مشورتی و کارشناسانه او را پذیرفت و دستور انتقال از محلی را که خود قبلاً اعلام کرده بود، به محل معرفی شده، صادر کرد[۱۸۵].

۴. رعایت تاکتیک های نظامی;

پیامبر(صلی الله علیه وآله) از همان آغاز خروج از مدینه، درصدد کسب اطلاعات از سپاه دشمن بود؛ از این جهت، در راه حرکت، از سپاه جدا شد و به شخصی به نام سفیان ضمری برخورد کرد و بدون آن که خود را معرفی کند، اطلاعات دقیقی از زمان خروج قریشیان و نیز محل استقرار آنان به دست آورد. هنگامی که آن شخص از پیامبر(صلی الله علیه وآله) خواست تا خود را معرفی کند، آن حضرت به صورت مبهم، به او جواب داد و پس از آن که از استقرار قریش آگاه شد، درصدد ارزیابی نفرات و نیروی نظامی آنان برآمد و با آگاه شدن از این که در روز، بین نه تا ده شتر برای غذای خود نحر می کنند، تعداد آنان را بین نهصد تا هزار تن ارزیابی کرد[۱۸۶].

پیامبر(صلی الله علیه وآله) محل استقرار سپاه خود را به گونه ای انتخاب کرده بود که سپاه اسلام، در سمت مغرب و پشت به خورشید قرار گرفتند و در مقابل، سپاه کفر رو به روی خورشید مستقر شدند[۱۸۷] که همین نکته، به شکست آنان کمک فراوانی کرد.

۵. پرهیز از آغازیدن نبرد;

پس از استقرار دو سپاه، پیامبر(صلی الله علیه وآله) نهایت سعی خود را برای ترغیب قریش به بازگشت انجام داد؛ اما قریشیان متکبر نپذیرفتند[۱۸۸] و سرانجام، آنان بودند که با کشتن برخی از مسلمانان، اولین خون را بر صحنه نبرد، جاری ساختند[۱۸۹].

۶. حضور فعالانه در نبرد;

حضور فعالانه پیامبر(صلی الله علیه وآله) در صحنه نبرد و در صف مقدم جنگ، از نکات بسیار بارز این جنگ بود[۱۹۰]. حضرت علی(علیه السلام) که بیشترین نقش را در پیروزی این نبرد ایفا کرد[۱۹۱]، درباره حضور

رسول خدا در نبرد می گوید: «روز بدر، چون کار سخت و دشوار می شد، به رسول خدا پناه می بردیم که از همه مردم، دلیرتر و بی باک تر بود و هیچ کس از آن حضرت، به دشمن نزدیک تر نبود» [۱۹۲].

۷. رعایت مسائل اخلاقی;

پیامبر پس از هویدا شدن آثار شکست در سپاه قریش، به مسلمانان دستور داد ابوالبختری را - که در هنگام محاصره شعب ابی طالب به مسلمانان کمک می رساند - نکشند. همچنین از آنان خواست تا کسانی را که به اجبار قریش وارد صحنه کارزار شده اند، از بین نبرند [۱۹۳].

سفارش به نیک رفتاری با اسیران نیز یکی دیگر از صحنه های هیجان انگیز اخلاقی این نبرد است. مسلمانان به این سفارش، عمل کردند؛ به طوری که اسیران را در خوراک بر خود ترجیح می دادند و ايثار خود را اثبات می کردند [۱۹۴].

۸. پیشگامی خویشاوندان در نبرد;

پیامبر، خویشان شجاع خویش را در سخت ترین لحظات پیکار، به میدان می فرستاد و به فرموده امیرمؤمنان (علیه السلام)، «رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چون کارزار دشوار می شد و مردم پای پس می نهادند، کسان خود به نبردی فرستاد و به این وسیله، یارانش را از سوزش نیزه ها و شمشیرها باز می داشت؛ چنان که عبیده، سپس حارث (پسر عموی پیامبر)، در نبرد بدر... شهید گردید» [۱۹۵].

۹. توجه به بالا بردن سطح آموزشی مسلمانان;

در پایان نبرد، در میان اسیران مشرک، تعدادی از افراد با سواد و آشنا به خط حضور داشتند که از نظر مالی نه خود و نه خانواده هایشان، توانایی پرداخت فدیة را نداشتند. پیامبر (صلی الله علیه وآله) از این موقعیت به بهترین شکل استفاده کرد و فرمود: هر اسیری که بتواند به ده نفر از مسلمانان سواد بیاموزد، آزاد خواهد شد [۱۹۶]. بدین ترتیب، گام مهمی در سوادآموزی مسلمانان برداشته شد.

اخراج بنی نضیر

پرسش ۲۷. چه اتفاقاتی سبب شد که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) قصد حمله به «بنی نضیر» و اخراج آنها را بگیرد؟

پس از ورود رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به مدینه، حضرت با سه طایفه یهودی بنی قینقاع، بنی نضیر و بنی قریظه، پیمان عدم تعرض بست؛ ولی آنها هر زمان فرصتی می یافتند، از نقض این پیمان فروگذاری نمی کردند.

دومین برخورد پیامبر با یهودیان، برخورد با بنی نضیر بود که در سال چهارم هجرت انجام شد. درباره علت آن، چنین گفته شده است:

دو تن از قبیله بنی عامر (هم پیمان بنی نضیر)، توسط یکی از مسلمانان کشته شدند. این قبیله، از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) درخواست دیه کردند و پیامبر نیز تصمیم گرفت تا برای پرداخت دیه، از بنی نضیر مدد گیرد و خود نزد آنان رفت. آنها کمک در پرداخت دیه را پذیرفتند؛ اما در آن حال، به فکر کشتن پیامبر (صلی الله علیه وآله) که در

کنار قلعه آنان نشسته بود، افتادند! پیامبر از طریق وحی، از توطئه بنی نضیر آگاه شد و به مدینه بازگشت و آن گاه فردی را سراغ آنان فرستاد و پیام داد که باید مدینه را ترك كنید.

عبدالله بن ابی، رئیس منافقان، به بنی نضیر پیغام داد که از ایشان دفاع خواهد کرد و بنی نضیر را بر ماندن و ایستادگی ترغیب کرد[۱۹۷]. آنان نیز در قلعه های خود ماندند. سپاه اسلام، قلعه بنی نضیر را محاصره کردند. این محاصره، ۱۵ روز به طول انجامید و چون یهودیان از كمك عبدالله ابی ناامید شدند و جدیت پیامبر را در درخواست خود مستمر یافتند، به ترك مدینه تن دادند و حضرت نیز به شرط عدم همراهی سلاح، اخراج آنان را پذیرفت و آنان با همراهی مؤمنان، پس از تخریب خانه های خود راهی خیبر - که ۱۶۵ کیلومتر با مدینه فاصله داشت - شدند[۱۹۸].

قرآن، علت واکنش پیامبر(صلی الله علیه وآله) در برابر بنی نضیر را چنین بیان می دارد:

«این (عقوبت) برای آن بود که آنها با خدا و پیامبرش در افتادند و هر کس با خدا در افتد، [بداند که] خدا، سخت کیفر است»[۱۹۹].

قرآن کریم، واقعه اخراج بنی نضیر را چنین توصیف می کند:

«اوست (خدا) کسی که از میان اهل کتاب، کسانی را که کفر ورزیدند، در نخستین اخراج (از مدینه) بیرون کرد. گمان نمی کردید که (بنی نضیر) بیرون روند و خودشان گمان داشتند که دژهایشان در برابر خدا، مانع آنها خواهد بود، [اما] خدا از آن جایی که تصور نمی کردند، برآنان درآمد و در دل هایشان بیم افکند؛ [به طوری که] خود به دست خود و به دست مؤمنان، خانه های خود را خراب می کردند»[۲۰۰].

فرجام خیانت بنی قریظه

پرسش ۲۸. جنگ پیامبر با یهودیان «بنی قریظه» چرا و چگونه اتفاق افتاد و سرانجامش چه شد؟

یهودیان بنی قریظه، با پیامبر اسلام(علیه السلام) پیمان بسته بودند که با دشمنان او همکاری نکرده، به نفع آنها جاسوسی نکنند و با مسلمانان همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند. در سال پنجم هجرت که غزوه «احزاب» رخ داد، «بنی قریظه» در این ماجرا پیمان خود را شکستند و با اعلام پشتیبانی با دشمنان اسلام، به مشرکان عرب پیوستند و در برابر مسلمانان ایستادند. فاش شدن این «خیانت» و هم دوشی یهودیان داخل مدینه، با ده هزار دشمنی که برای نبرد با مسلمانان آمده بودند، در تضعیف روحیه برخی از مسلمانان مؤثر بود که با تدبیر پیامبر(صلی الله علیه وآله)، این خیانت، خنثی شد.

بنی قریظه جز نقض پیمان و خیانت به مسلمانان، دو زشتی را نیز از خود نشان دادند که عبارت بودند از:

۱. رساندن آذوقه و خواربار به سپاه احزاب[۲۰۱].

۲. ایجاد رعب در درون شهر و در میان پناهگاه زنان و غیر نظامیان و تصمیم برای حمله شبانه به ایشان که از سوی رسول خدا خنثی شد[۲۰۲].

پس از پایان نبرد و عقب نشینی کفار، پیامبر مأموریت یافت که بی درنگ به سراغ بنی قریظه رفته، کار ایشان را یکسره کند. مسلمانان نیز بلافاصله آماده جنگ شدند و به سرعت قلعه های محکم بنی قریظه را در حلقه محاصره خود در آوردند. این محاصره، بیست و پنج روز این محاصره به طول انجامید.

قبیله اوس که پیشتر با بنی قریظه همپیمان بودند، از پیامبر خواستند که با آنان همچون یهود بنی قینقاع رفتار کند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از بزرگ اوس، سعد معاذ خواست تا در این مورد داوری کند. این پیشنهاد را اوسیان و بنی قریظه پذیرفتند. سعد پس از اطمینان از پذیرش داوری اش از سوی بنی قریظه، به دور از تعصبات قبیله‌ای، چنین حکم کرد: «من می گویم آنها که آماده جنگ با مسلمانان بودند (مردان بنی قریظه)، باید کشته شوند و فرزندان و زنانشان، اسیر و اموالشان تقسیم گردد.»

گروهی از یهودیان که اسلام را پذیرفتند، نجات یافتند و حی بن اخطب، رئیس قبیله بنی نضیر نیز که در جریان این خیانت بزرگ حضور داشت، کشته شد [۲۰۳].

قرآن درباره فرجام این خیانت یهودیان می گوید:

«و خداوند گروهی از اهل کتاب [یهود] را که از آنان [مشرکان] حمایت کردند، از قلعه هایشان پایین کشید و در دل هایشان رعب افکند [و کارشان به جایی رسید که] گروهی را می کشتید و گروهی را اسیر می کردید و زمین ها و خانه ها و اموالشان و زمینی را که در آن پا نهاده بودید، در اختیار شما گذاشت و خداوند، بر هر چیزی تواناست» [۲۰۴].

در تکمیل این پاسخ، چند نکته زیر لازم به ذکر است:

۱. پیشتر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، دو بار از نقض عهد یهودیان گذشته بود؛ گرچه خطای یهودیان بنی قینقاع و بنی نضیر، در حد جرم بنی قریظه نبود؛ چون آنان در بدترین شرایط، خیانت و نقض پیمان کردند [۲۰۵].

۲. پیامبر، داوری را به عهده سعد گذاشت و بنی قریظه، به این داوری رضایت داشتند. پیامبر نیز فرمود که حکم سعد، مطابق حکم خداوند است [۲۰۶].

۳. داوری سعد معاذ، با تورات همخوانی داشت و احتمالاً سعد به علت ارتباط نزدیک با یهود، از قوانین جزایی آنها آگاهی داشته است [۲۰۷].

۴. پس از تمام شدن فتنه بنی قریظه، سرزمین مدینه برای همیشه از لوٹ وجود این دشمنان سرسخت و لجوج پاک گردید و نقشه آتی مشرکان نیز ناکام ماند.

۵. برخی مجازات بنی قریظه را منکر شده اند [۲۰۸]. این دفاعیه با آیه ۲۶ سوره احزاب، سازگار نیست.

فتح خیبر

پرسش ۲۹. درباره فتح خیبر و علت حمله مسلمانان به آن منطقه توضیح دهید.

جلگه وسیع و حاصل خیزی که در شمال مدینه، به فاصله ۳۲ فرسنگی آن قرار داشت، «وادی خیبر» نامیده می شد. پیش از بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، یهودیان برای سکونت و حفاظت خویش در آن منطقه، دژهای هفتگانه محکمی ساخته بودند. جمعیت آنها بالغ بر بیست هزار تن بود و در میان آنان، مردان جنگاور و دلیر، فراوان به چشم می خورد [۲۰۹].

جرم بزرگ یهودیان خیبر این بود که كمك مالی آنان، سبب جنگ خندق شد و این خطر وجود داشت که آنها با تحریک امپراتور روم یا ایران، به پایگاه اسلام حمله کنند؛ به خصوص در آن زمان، که یهودیان در جنگ های ایران و روم، با یکی از آنها همکاری داشتند. از این رو، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تصمیم گرفت، که آتش این خطر را خاموش سازد. هنگامی که آن حضرت از حدیبیه بازگشت، ماه ذی الحجه و مقداری از محرم سال هفتم هجری را در مدینه ماند؛ سپس به سوی خیبر حرکت کرد. وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نزدیک قلعه های خیبر رسید، سر به سوی آسمان بلند کرد و فرمود:

«بارالها! تویی خدای آسمان ها و آن چه زیر آنها قرار گرفته و خدای زمین و آن چه بر آن سنگینی افکنده، من از تو خوبی این آبادی و خوبی اهل آن و آن چه را که در آن هست، می خواهم و از بدی های آن و بدی آن چه را در آن قرار گرفته، به تو پناه می برم» [۲۱۰].

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و یارانش، از توطئه های یهودیان آگاه بودند. از این رو، شبانه و مخفیانه حرکت کردند و آنان را به محاصره درآوردند. یهودیان در بالای قلعه ها، دیدبان ها و تیراندازی قرار داده و در جلوی راه های ورودی قلعه، خندقی کنده بودند [۲۱۱]. سپاه اسلام، قلعه ها را یکی پس از دیگری فتح کردند تا به آخرین قلعه - که از همه محکم تر بود و فرمانده معروف یهود، «مرحب» در آن قرار داشت - رسیدند. حضرت دستور حمله عمومی را به فرماندهی ابوبکر صادر کرد؛ اما او فرار کرد. روز دوم، پرچم فرماندهی را به عمر داد و او نیز نتوانست کاری از پیش ببرد و فرار کرد. روز بعد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«لاعطین الراية غداً رجالاً يفتح الله على يديه يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله كراراً غير فرار؛ فردا پرچم را به دست مردی می دهم که خداوند به دست او فتح می کند و او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. او حمله کننده ای است که فرار نمی کند» [۲۱۲].

فردا که همگی آماده بودند تا بار دیگر فرمان حمله بگیرند، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، حضرت علی (علیه السلام) را صدا زد؛ لشکر به فرماندهی حضرت علی، سحرگاه حمله کرد. آن حضرت با حرکتی نیرومند و پر قدرت، درب قلعه را گند و آن را سپر خود قرار داد و مرحب یهودی را به قتل رساند [۲۱۳]. و بقیه یهودیان نیز متواری شدند. به این ترتیب، قلعه های خیبر فتح شد [۲۱۴]. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پس از فتح، با آنان خوش رفتاری کرد و اراضی و باغ های آن جا را به دست یهود سپرد؛ به شرط این که نیمی از درآمد آن را به مسلمین بپردازند. فتح خیبر، برای مسلمانان، حائز اهمیت بود و زمینه فتح بدون خون ریزی مکه را فراهم ساخت. خداوند درباره جنگ خیبر، چنین می فرماید:

«و خدا به شما غنیمت های فراوان [دیگری] وعده داده که به زودی آنها را خواهید گرفت و این [پیروزی] را برای شما پیش انداخت و دست های مردم را از شما کوتاه ساخت و تا برای مؤمنان، نشانه ای باشد و شما را به راه راست هدایت کند و غنیمت های دیگر [ی نیز هست] که شما بر آنها دست نیافته اید [و] خدا بر آنها نیک احاطه دارد و همواره خداوند، بر هر چیزی تواناست» [۲۱۵].

دولت پیامبر (صلی الله علیه وآله): [۲۱۶]

ولایت و زعامت سیاسی

پرسش ۳۰. آیا پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) از سوی خداوند، دارای ولایت سیاسی و موظف به تشکیل حکومت بود؟

از نظر شواهد و مدارك مسلم تاریخی، قبل از ظهور اسلام، در حجاز حکومت و دولتی وجود نداشت و نظم سیاسی خاصی بر زندگی اعراب بدوی حاکم نبود [۲۱۷]. پس از ظهور اسلام در مکه و هجرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به مدینه، آن حضرت برای اولین بار ساکنان آن دیار را تحت فرمان يك دولت مرکزی در آورد و نظام قبیلگی حاکم بر آنان را به نظم سیاسی و اجتماعی نوینی مبدل ساخت و علاوه بر آموزش و تربیت، شخصاً سرپرستی و رهبری جامعه اسلامی را بر عهده گرفت و به اداره نظام اجتماعی مسلمین در بخش های مختلف قضایی، فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی پرداخت [۲۱۸]. این مسئله، از نظر آیات قرآن و شواهد تاریخی، چندان واضح و آشکار است که حتی شرق شناسان غیرمسلمان نیز بدان تصریح کرده اند. دانشمند ایتالیایی، «فل لینیو»، در این باره می نویسد:

«حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) در يك زمان، دین و دولت را پایه گذاری کرد و گستره این دو، در دوران زندگی اش، همسان بود» [۲۱۹] و به عقیده «ستروتمان»، «اسلام، پدیده ای دینی و سیاسی است؛ زیرا بنیان گذار آن، علاوه بر نبوت، حکومت را نیز در دست داشت و به شیوه حکومت داری، کاملاً آگاه بود» [۲۲۰].

با وجود این، در سده اخیر، برخی نویسندگان [۲۲۱] تحت تأثیر آموزه های سکولاریسم و جدایی دین از سیاست، الهی بودن حکومت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) را مورد تشکیك قرار داده، با بشری دانستن آن، ادعا نمودند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، شأن ولایت و زعامت سیاسی را نداشته و از سوی خداوند، مأمور به تشکیل حکومت نبوده است. بنابراین، اگر آن حضرت در زمان خویش اقدام به تشکیل حکومت کرد، بنابر نیاز جامعه بود و نه تکلیفی الهی و دینی!

در پاسخ به این شبهه، لازم است تا منطق قرآن درباره نقش پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در دولت اسلامی، مورد بررسی و تحلیل قرار بگیرد.

الف) رهبری سیاسی پیامبر (صلی الله علیه وآله)

قرآن کریم، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را به عنوان فردی که برای دخالت در زندگی مردم، «اولی» و دارای ولایت است، معرفی می کند؛ (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) [۲۲۲] قرآن پژوهان و مفسران تصریح کرده اند که

این اولویت، اختصاص به مسائل دینی ندارد و همه امور دینی و دنیایی آنان را در بر می گیرد [۲۲۳]. مؤید این تفسیر، چند دلیل زیر است:

۱. قرآن؛ اطلاق آیه بالا، اولویت و ولایت پیامبر را به عرصه خاصی محدود نکرده است و در نتیجه، همه حوزه های ولایت پذیر را که در رأس آنها حوزه رهبری سیاسی و اجتماعی است، را شامل می شود و پیامبر از سوی خداوند، ولایت همه جانبه بر مردم پیدا می کند.

۲. روایات؛ امام باقر (علیه السلام) فرمود: «این آیه، درباره رهبری و فرماندهی نازل شده است» [۲۲۴].

۳. شأن نزول؛ وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آهنگ جنگ کرد و مردم را به خروج فرمان داد، برخی نزد آن حضرت آمدند تا برای بستگان خویش اذن بگیرند؛ آن گاه این آیه نازل شد. از این مسئله، روشن می شود که فرمان های اجتماعی پیامبر (صلی الله علیه وآله)، متکی به ولایت الهی و دینی است؛ نه مبتنی بر خاستگاه بشری [۲۲۵].

۴. مفهوم اولویت؛ این آیه، نشان می دهد که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از طرف خداوند نسبت به اداره و رهبری جامعه، مقدم است و با وجود او، نوبت به دیگران نمی رسد.

آیات دیگری نیز گویای همین مطلب است؛ (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) [۲۲۶]؛ «سرپرست و ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز به پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند.»

بنابراین، از نگاه قرآن، خداوند پیامبر را نسبت به دیگران اولویت بخشیده و ولایت داده است. از این رو، ولایت آن حضرت، تابع ولایت خداوند و در طول آن است؛ نه امری زمینی و بشری.

علامه طباطبایی (رحمه الله) درباره ولایت آن حضرت می نویسد: «رسول خدا، بر همه شئون امت اسلامی، جهت سوق دادن آنان به سوی خدا و نیز برای حکمرانی و فرمانروایی بر آنها و قضاوت در میانشان، ولایت دارد... البته این ولایت، در طول ولایت خداوند و ناشی از تفویض الهی است» [۲۲۷]. نکته مهم دیگر این که مفهوم «انما»، دلالت بر حصر دارد. بنابراین، طبق این آیه، حکومت مشروع، آن حکومتی است که از جانب خداوند، مشروعیت یافته باشد.

در نتیجه، با توجه به مجموع آیات قرآن، می توان فهمید که حضرت رسول، در آن واحد، دارای سه شأن بوده است [۲۲۸]؛

۱. امامت و پیشوایی و مرجعیت دینی [۲۲۹].

۲. ولایت قضایی [۲۳۰].

۳. ولایت سیاسی و اجتماعی [۲۳۱].

ب) مسؤولیت های اجتماعی پیامبر (صلی الله علیه وآله)

هر يك از شئون سه گانه پیامبر(صلی الله علیه وآله) - پیشوایی دینی، ولایت قضایی و رهبری اجتماعی - مسئولیت های خاصی را بر عهده آن حضرت نهاده بود. آیات زیر، نمونه هایی از مأموریت های الهی آن حضرت، در ارتباط با «رهبری جامعه» و «اداره امت» است:

۱. (فَإِمَّا تَنْفِقْنَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ...) [۲۳۲]؛ «پس اگر در جنگ بر آنان دست یافتی، با [عقوبت] آنان، کسانی را که از پی ایشانند، تار و مار کن؛ باشد که عبرت گیرند». این آیه، از يك سو بیان گر سیاستی است که امت اسلامی در برابر دشمنان متجاوز و پیمان شکن، باید اتخاذ کند و از سوی دیگر، بیان گر آن است که مسئولیت برنامه ریزی، آماده سازی مقدمات و سرانجام، عینیت بخشیدن به این سیاست، بر عهده پیامبر(صلی الله علیه وآله) است.

۲. (وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ) [۲۳۳]؛ «و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهش ده تا کلام خدا را بشنود؛ سپس او را به مکان امنش برسان». به حکم این آیه، پیامبر(صلی الله علیه وآله) موظف است که برای حفظ امنیت مشرکان که برای شنیدن کلام خدا می آیند امنیت و آزادی آنان را تأمین کند [۲۳۴].

۳. (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ خَرِّصِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ) [۲۳۵]؛ «ای پیامبر! مؤمنان را به جهاد برانگیز.»

۴. (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ) [۲۳۶]؛ «ای پیامبر! با کافران و منافقان، جهاد کن و بر آنان سخت بگیر». در این جا وظیفه فرماندهی و سازماندهی مسلمانان برای جهاد، بر دوش پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نهاده شده است.

۵. (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً) [۲۳۷]؛ «از اموال آنان، صدقه ای بگیر». بر اساس این آیه، پیامبر(صلی الله علیه وآله) مأمور گرفتن زکات (نوعی مالیات بر ثروت) از مسلمانان بود.

بنابراین، از دیدگاه قرآن، پیامبر(صلی الله علیه وآله)، نه تنها مأمور تشکیل حکومت بود، بلکه مسئولیت های اجتماعی متعددی را نیز از سوی خداوند بر عهده داشت و بر این اساس، اقدام به تشکیل حکومت کرد.

(ج) اختیارات مالی پیامبر(صلی الله علیه وآله)

اختیارات مالی پیامبر(صلی الله علیه وآله)، نشان دهنده موقعیت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در زعامت و رهبری جامعه و نقش آن حضرت در دولت اسلامی است. آیات ذیل، بیان گر این موضوع است:

۱. (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ) [۲۳۸]؛ «و بدانید که هر چه به شما غنیمت و فایده رسد، يك پنجم آن برای خدا و رسول و از آن خویشاوندان [او] و یتیمان و در راه ماندگان است.»

۲. (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ) [۲۳۹]؛ «چون امت از تو حکم انفال را سؤال کنند، جواب ده که انفال، مخصوص خدا و رسول است.»

۳. ما أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ) [۲۴۰] ؛ «و آن چه که خدا از اموال ساکنان آن قریه ها عاید پیامبرش گردانید، از آن خدا و از آن پیامبر [او] و متعلق به خویشاوندان نزدیک [وی] و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است ؛ تا میان توان گران شما دست به دست نگردد.»

با کمترین آشنایی با منطق قرآن و فقه اسلامی، می توان فهمید که این بودجه فراوان، به عنوان منبع هزینه زندگی شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) و یا منبع هزینه تبلیغ احکام از سوی آن حضرت نیست ؛ بلکه نوعی تأمین اجتماعی و بودجه دولتی است. امام حسن عسکری(علیه السلام) می فرماید: «خداوند با سپردن نیمی از خمس به پیامبر(صلی الله علیه وآله)، تربیت یتیمان، برآوردن نیازهای مسلمین، پرداخت بدهکاری آنان و تأمین هزینه حج و جهاد را از او خواسته است» [۲۴۱].

(د) مسئولیت مسلمانان در برابر پیامبر(صلی الله علیه وآله)

بررسی آیات متعدد قرآن، حکایت از آن دارد که در بینش قرآنی، پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) صرفاً در جایگاه مسئله گویی و بیان احکام قرار ندارد و حوزه نفوذ و دخالت او، به ابلاغ وحی محدود نمی شود. مسلمانان نیز نباید فقط برای فراگیری احکام، آن حضرت را مرجع خود بدانند ؛ بلکه موظفند در عرصه مسائل اجتماعی، از خط مشی و سیاست ترسیم شده از سوی رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، پیروی کنند و در برابر امر و فرمان او، گردن نهند. بعضی از این آیات عبارتند از:

۱. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ) [۲۴۲] ؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و از پیامبر، اطاعت نمایید.»

علامه طباطبایی می نویسد: «بر اساس این آیه، اطاعت از پیامبر(صلی الله علیه وآله)، در مورد دستوراتی که برای اداره جامعه اسلامی و از موضع ولایت و حکومت صادر می کند، لازم است» [۲۴۳]. پس لزوم اطاعت از پیامبر(صلی الله علیه وآله)، مبین الهی بودن حکومت آن حضرت است و گرنه نیازی به تأکید خداوند، بر اطاعت از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و آن را در زمره وظایف دینی قرار دادن، نبود.

۲. وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ) [۲۴۴] ؛ «و چون خبری از ایمنی یا وحشت به آنان برسد، انتشارش دهند و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعاً از میان آنان کسانی اند که می توانند درست و نادرست آن را دریابند.»

قرآن، مسلمانان را موظف می داند که اطلاعات و اخبار خود را - به ویژه در شرایط حساس جنگ - قبل از انتشار در بین مردم، به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) ارائه دهند. این آیه نیز صراحت دارد که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، صرفاً ابلاغ کننده احکام الهی نیست ؛ بلکه علاوه بر بیان احکام، مسئولیت کارشناسی و تحلیل موضوعات، حوادث و رخدادهای سیاسی - اجتماعی را نیز بر عهده دارد و همان گونه که مسلمانان برای دریافت احکام به آن حضرت مراجعه می کنند، برای دریافت تحلیل صحیح مسائل جاری جامعه نیز باید به او مراجعه کنند و از انجام هر عمل خودسرانه بپرهیزند.

۳. قرآن کریم از مسلمانان می خواهد که با دخالت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در امور اجتماعی و پس از اعلام نظر آن حضرت، تردیدی به خود راه ندهند و همگی اطاعت کنند؛ (وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا) [۲۴۵]؛ «هیچ مرد و زن مؤمنی را در کاری که خدا و رسول حکم کنند، اراده و اختیاری نیست [که رأی خلافی اظهار نمایند] و هر کس نافرمانی خدا و رسول کند، قطعاً دچار گمراهی آشکار گردیده است.»

در این آیه، مقصود از «قضای پیامبر»، دخالت آن حضرت در شئون گوناگون زندگی مردم و مسائل مختلف حکومت است. هر چند این مسائل، امور خود مردم است (من امرهم) و خود مردم حق مشارکت و دخالت دارند، ولی وقتی در همین مسائل، پیامبر خدا - به عنوان رهبر دولت اسلامی - دخالت کند، جایی برای مداخله دیگران باقی نمی ماند و هیچ کس نباید خود را صاحب اختیار بداند.

۴. قرآن مجید پذیرش داور و حکمرانی پیامبر را در مشاجرات، شرط ایمان دانسته است؛ (فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ...) [۲۴۶]؛ «به خدایت سوگند! ایمان نمی آورند؛ مگر آن که تو را در آن چه بینشان اختلاف آمیز است، داور قرار دهند؛ سپس نسبت به آن چه قضاوت کردی، در نفس خود هیچ اعتراضی نداشته و از جان و دل، تسلیم باشند». صراحت این آیه در ارتباط شأن قضاوت و داور و پیامبر (صلی الله علیه وآله) با دین، بسیار صریح است؛ زیرا قرآن مجید، آن را شرط ایمان دانسته است؛ در حالی که اگر این مسئله مطلبی بشری و زمینی بود، ارتباط دادن آن با ایمان، معنا نداشت.

(۵. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ [۲۴۷]؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! در برابر خدا و پیامبرش [در هیچ کاری]، پیشی مجوید.»

(۶. مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ [۲۴۸]؛ «اهل مدینه و بادیه نشینان اطرافش، نباید هرگز از فرمان پیامبر، تخلف کنند.»

آیات متعدد دیگری نیز وجود دارد که نمایان گر شعاع ولایت و رهبری آن حضرت، بر سراسر زندگی اجتماعی - سیاسی است. بنابراین، اگر حکومت پیامبر (صلی الله علیه وآله)، حکومتی عرفی و غیر الهی بود، دیگر نیازی نبود که خداوند، مسلمانان را موظف به اطاعت از آن حضرت، در امور اجتماعی خویش کند؛ بلکه مردم، بر اساس خواست خود، در این زمینه تصمیم می گرفتند.

رأی مردم در دولت پیامبر

پرسش ۳۱. آیا ولایت و حکومت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بر خواست و رأی مردم مبتنی بود و اصولاً مردم و آرای آنان، چه جایگاهی در دولت پیامبر (صلی الله علیه وآله) داشتند؟

یکی از شبهاتی که برخی از نویسندگان معاصر پیرامون منشأ مشروعیت حکومت اسلامی مطرح می کنند، این است که «ولایت و حکومت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) برخواست و اراده مردم مبتنی بوده است و نه بر اراده و تفویض الهی و به بیان دیگر، مشروعیت ولایت و حکومت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، برخاسته از پذیرش و قبول و انتخاب مردم بوده است، و نه انتصاب و تفویض خداوند» [۲۴۹]. مهم ترین دلیل این ادعا آن است که در چند

واقعه تاریخی، برخی از مسلمانان با پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بیعت کرده و بدان وسیله، مردم به پیامبر(صلی الله علیه وآله)، ولایت و حق حکومت داده اند.

ارزیابی و نقد این شبهه، نیازمند شناخت و بررسی سه موضوع مهم، یعنی «منشأ مشروعیت حکومت پیامبر(صلی الله علیه وآله)»، «محتوا و ماهیت بیعت های پیامبر(صلی الله علیه وآله)» و «جایگاه خواست مردم در حکومت اسلامی» می باشد:

الف) منشأ مشروعیت حکومت پیامبر(صلی الله علیه وآله)

از دیدگاه اسلام، منبع ذاتی مشروعیت و حقانیت، اعتبار خداوند متعال است و هیچ شخصی حق حاکمیت بر دیگری را ندارد؛ مگر آن که از جانب حق تعالی به این منصب نایل آید. بررسی آیات متعدد قرآن، بیان گر این است که قرآن کریم وضع قانون و حکمرانی را از اوصاف اختصاصی خداوند متعال می داند. در آیاتی از قرآن، چنین آمده است:

۱. (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَفْصُلُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ) [۲۵۰]؛ «حکم جز به دست خدا نیست که حق را بیان می کند و او بهترین داوران است.»

۲. (لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ) [۲۵۱]؛ «در این [سرای] نخستین و در آخرت، ستایش از آن اوست و حکم و فرمان، او راست و به سوی او، باز گردانیده می شود.»

۳. (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) [۲۵۲]؛ «حکم جز برای خدا نیست؛ دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست؛ ولی بیشترین مردم نمی دانند.»

۴. (مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ) [۲۵۳]؛ «و غیر از او، والی و حمایت گری برای آنان نخواهد بود.»

خداوند در این آیات، حق حکمرانی را اختصاص به خود داده و آن را از غیر خود (مانند قیصرها، پادشاهان و...) نفی کرده است؛ حکمی که لازمه اش قرار گرفتن قانون گذاری و حکومت داری در قلمرو دین و شریعت الهی است و هر قانون و نظام حکمرانی بیگانه با خدا را فاقد مشروعیت می انگارد.

در آیات دیگری نیز علاوه بر الزام به حکمرانی بر اساس دین الهی، از متخلفان با عناوین «کافر»، «ظالم» و «فاسق»، یاد شده است که برخی عبارتند از:

۱. (مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ) [۲۵۴]؛ «و کسانی که به موجب آن چه خدا نازل کرده، داورى نکرده اند، آنان خود کافر اند.»

۲. (مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) [۲۵۵]؛ «و کسانی که به آن چه خدا نازل کرده، حکم نکنند، آنان خود ستم گر اند.»

۳. (مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) [۲۵۶]؛ «و کسانی که به آن چه خدا نازل کرده، حکم نکنند، خود فاسق اند.»

بنابراین، دو رکن مهم و اساسی حکومت، یعنی «قانون» و «حاکم»، از مواردی است که قرآن تعیین هر دو رکن را از شئون خداوند دانسته است و بر این اساس، منشأ مشروعیت حکومت را تنها اعتبار خداوند متعال می داند. حال پرسش مهم در اندیشه سیاسی این است که آیا خداوند سبحان این حق را به دیگران واگذار کرده است یا خیر؟ بر اساس دلایل عقلی و نقلی بسیار متعدد [۲۵۷]، خداوند این اجازه و حق را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) داده است و ضمن واگذاری مسئولیت ها و شئون اجتماعی و سیاسی متعدد، به پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین دستور داده است: (فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ) [۲۵۸]؛ «و میان آنان به موجب آن چه خدا نازل کرده، داوری کن» و (فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى) [۲۵۹]؛ «پس میان مردم، به حق داوری کن و هرگز از هوای نفس پیروی نکن...».

دو آیه یاد شده و آیات متعدد دیگر، به طور صریح، با خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله)، آن حضرت را مسئول و ناظر مستقیم حکومت معرفی می کند و به دنبال آن، مبنای رفتاری و قانونی حکومت را مشخص می سازد؛ مبنایی که عبارت از «ما انزل الله» است و اطاعت از حکومت و دستورات پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بر مردم واجب می داند؛ (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) [۲۶۰]؛ «خدا را فرمان برید و پیامبر و صاحبان امر و فرمانتان را اطاعت کنید». بنابراین، از نظر قرآن، منشأ مشروعیت حکومت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، نصب و تفویض الهی است و نه خواست، بیعت و انتخاب مردم.

(ب) ماهیت بیعت های پیامبر (صلی الله علیه و آله)

بیعت هایی که در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) انجام شده، زمینه ها و علت های مختلفی داشته که برخی عبارتند از:

۱. بیعت «عقبه اولی»، در موسم حج، بین پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دوازده نفر از انصار به وقوع پیوست. «عبادة بن صامت» بیعت یاد شده را چنین گزارش می کند: «ما با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پیش از آن که بر ما جنگ و نبرد واجب شود، بیعت نساء را به جای آوردیم. مفاد آن بیعت این بود که به خدا شرك نورزیم؛ دزدی و زنا نکنیم؛ فرزندان خود را نکشیم؛ بهتان و افترا نبندیم؛ خدا و پیامبر را در امور معروف نافرمانی نکنیم و...» [۲۶۱]. چنان که ملاحظه می شود، بیعت در این جا به معنای ایمان به اسلام و اطاعت از احکام اسلامی است.

۲. بیعت «عقبه دوم»، بین پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ۷۳ مرد و دو زن به وقوع پیوست. در جریان این بیعت، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «از شما بیعت می گیرم بر این که از هر چه اهل و عیال خویش را محافظت می کنید، از من نیز صیانت و محافظت کنید» [۲۶۲]. در این جا بیعت، نوعی اخذ تعهد و پیمان دفاعی است.

۳. بیعت «شجره رضوان»، سومین بیعت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که در سال هفتم هجرت با جمع کثیری از مردم در حدیبیه بسته شد و بیعت بر جهاد و نبرد و نیز تجدید بیعت دوم بود. ابن عمر می گوید: «ما با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیعت بر اطاعت و پیروی کردیم و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دنبال آن فرمود: آن قدر که توانایی دارید» [۲۶۳].

۴. بیعت دیگری که قرآن به آن تصریح کرده و موارد مذکور در بیعت را نیز ذکر کرده است، «بیعة النساء» است. این بیعت در هنگام فتح مکه (سال هشتم هجرت) صورت پذیرفته است؛ پس از فتح مکه، مردم آمدند تا با پیامبر

اکرم بیعت کرده، اعلام وفاداری نمایند و پس از مردان، نوبت به زنان رسید که آیه ۱۳ سوره ممتحنه نازل گردید. مواردی که در این بیعت آمده است، با آن چه در بیعت عقبه اولی ذکر شده، مشابهت دارد [۲۶۴].

از موارد فوق و بیعت های انفرادی دیگری که افراد تازه مسلمان با پیامبر گرامی اسلام می بستند، نتایج زیر به دست می آید:

۱. مفهوم بیعت، لزوماً با انتخابات سیاسی امروز یکسان نیست و در موارد متعددی که بحث از نمایندگی و سیاست نیست نیز بیعت به کار می رود. بیعت، تعهدی است که با پیشنهاد مقام والایی و در مسئله معینی، از بیعت کنندگان تعهد و وفاداری اخذ می شود [۲۶۵].

۲. برای این که بیعت، بر نظریه «وکالت از سوی شهروندان» و مقولاتی نظیر مردم سالاری و قرارداد اجتماعی قابل انطباق و مشروعیت ساز باشد، به ناچار باید يك طرف این پیمان، عموم شهروندان و یا اکثریت آنان و طرف دیگرش، زمامدار جامعه باشد؛ ولی چنین پیمان مشروعیت دهنده ای، در حکومت نبوی، تحقق نداشته است؛ زیرا حتی اگر بیعت رضوان آن گونه که این نظریه پرداز گمان کرده است و فرضاً بیعت های دیگر انفرادی را هم مربوط به حکومت و زمامداری بدانیم، فقط بیعت گروهی از شهروندان جریره العرب، یعنی مسلمانان اثبات می شود و شهروندان دیگر، مانند اهل کتاب و مشرکین که اکثریت جامعه را تشکیل می دادند، در این بیعت، حضور نداشتند؛ پس چگونه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اهل کتاب را به قبول اسلام یا پرداخت جزیه، ملزم می کرد؟ [۲۶۶]

۳. گرچه بیعت عقد است و دارای دو طرف است و همچنان که مردم پیمان می بندند که بر شریعت استوار بوده، از اطاعت سرباز نزنند، پیامبر یا دیگر کسانی که در طرف بیعت قرار می گرفتند نیز قول می دادند که در مقابل از انجام مسئولیت و یا از وعده های اخروی که داده اند، تخلف ورزیده نشود؛ اما با این همه، در بیعت، جلوه اطاعت و قبول الزام از طرف مردم، قوی تر است [۲۶۷].

۴. این قبیل بیعت ها به معنای انتخاب و توکیل زعامت و رهبری سیاسی نیست و هرگز نمی توان آن را مبنای مشروعیت اعلام کرد. آیه الله معرفت در این باره می نویسد: «بیعت در دوران حضور (عهد رسالت و حضور امامان معصوم)، تنها نقش يك وظیفه و تکلیف شرعی، در رابطه با فراهم ساختن امکانات لازم برای اولیای امور را ایفا می کرد و مقام «ولایت و زعامت» سیاسی پیامبر و امامان معصوم، از مقام «نبوت و امامت» آنان نشئت گرفته بود و بر مردم واجب بود تا امکانات لازم را برای آنان فراهم سازند تا آنان بتوانند با نیروی مردمی، مسئولیت اجرای عدالت را به بهترین شکل به انجام رسانند و اگر مردم از این وظیفه سرباز می زدند، هیچ گونه کاستی در مقام امامت و زعامت سیاسی آنان وارد نمی ساخت و در آن صورت، مردم تمرّد کرده، از اطاعت اولی الامر خویش، تخلف ورزیده بودند» [۲۶۸].

(ج) جایگاه خواست و نظر مردم در حکومت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

گرچه مشروعیت ولایت و حق حاکمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) الهی است و خواست و پذیرش مردم، هیچ تأثیری در آن ندارد، اما این بدان معنا نیست که اقبال و ادبار، پذیرش و عدم پذیرش و همکاری و عدم همکاری مردم، هیچ تأثیری در تحقق عینی حاکمیت و حکومت الهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نداشته است؛ بلکه علاوه بر این که مهم ترین هدف حکومت اسلامی خدمت به مردم در جهت هدایت، کرامت و شکوفایی استعدادها و توان های آنان و

تکامل مادی و معنوی انسان است، بررسی های تاریخی، بیان گر این واقعیت است که شکل گیری و تحقق عینی قدرت سیاسی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، همواره با رضایت عمومی مسلمین، بلکه اکثر شهروندان و استقبال قبایل آن روزگار، همراه بوده است. سیره آن حضرت گواه است که او به نظر اصحاب خود، ارج فراوان می نهاد و همیشه آنان را در اجرای امور و نظارت بر کارها دخالت می داد و حتی در بسیاری اوقات، نظر اکثریت را مقدم می داشت[۲۶۹]؛ به طوری که گاهی به خاطر اظهارات آنها، از اعمال نظر خود، صرف نظر می کرد. در جنگ احد، با این که نظر پیامبر و چند تن دیگر این بود که از مدینه بیرون نروند، ولی چون اکثریت آرای صحابه بر این بود که از مدینه خارج شوند، حضرت با آنها موافقت کرد؛ هر چند بعداً روشن شد که نظر حضرت، کاملاً مطابق با واقع بوده است. همچنین وی در جنگ احزاب، با اکثریت آرای صحابه، مبنی عدم پذیرش مصالحه با قریش، موافقت فرمود.

پیامبر اعظم(صلی الله علیه وآله) با این که در رأس هرم قدرت سیاسی قرار داشت و اختیاراتش را مستقیماً از خدا می گرفت و با تعیین خاص الهی - بدون دخالت مردم و آرائشان - دولت مداری می کرد، اما در عین حال، در سایر حوزه های اجرایی، به رأی مردم توجه داشت؛ چنان که برای جمع بین نظام قبیلگی و وحدت سیاسی مدینه، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) از آنان درخواست کرد که دوازده نقیب برگزینند که واسطه بین پیامبر و آنان و راهبر قوم خود باشند[۲۷۰]. این گروه، توسط خود مردم، انتخاب شدند و سپس پیامبر، با آنان بیعت کرد[۲۷۱].

همچنین رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) در سال ششم هجری، در هر قبيله، افرادی را به عنوان (عریف) تعیین کرد[۲۷۲] که مسئولیت گردآوری اطلاعات و آگاهی از وضع مردم را در جهت ارائه به حاکم، به عهده داشتند و بدین طریق، پیامبر اکرم برای نظرخواهی از مردم، به عریف هر قوم مراجعه می کرد و در مواردی که تصمیم گیری و یا اجرای يك تصمیم، به هماهنگی با مردم و حضور آنان نیاز داشت، این هماهنگی، توسط عریف انجام می گرفت؛ چنان که در جنگ حنین، بعد از نظر سنجی عریف ها از مسلمانان و کسب رضایت آنان، دستور آزادی بخشی از اسرا را دادند[۲۷۳].

در دولت پیامبر، علاوه بر شور و مشورت[۲۷۴] جهت اجرای بهتر امور مختلف سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی، برای اقتدار مردمی نظام اسلامی، از بیعت نیز استفاده می شده است. در سیره معصومان(علیهم السلام) چنین آمده است: «رسول خدا(صلی الله علیه وآله) این گونه بودند که با اصحاب خود مشورت می کردند؛ سپس تصمیم به انجام آن چه خدا اراده کرده بود، می گرفتند»[۲۷۵].

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در موضوعاتی که به وسیله وحی و نص قرآن، حکم آن معین شده بود، اعم از عبادت و معاملات - چه برای خود و دیگران - حق مداخله قائل نبود و این دسته از احکام را بدون چون و چرا، به اجرا در می آورد؛ زیرا تخلف از آن احکام، کفر به خداست؛ (وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ) [۲۷۶]؛ «و کسانی که به آن چه خدا فرو فرستاده، دآوری نکرده اند، آنان خود کفر پیشه گانند»؛ اما در موضوعات مربوط به کار و زندگی، اگر جنبه فردی داشت و در عین حال يك امر مباح و مشروع بود، افراد، استقلال رأی و آزادی عمل داشتند؛ و کسی حق مداخله در کارهای خصوصی دیگری را نداشت و هرگاه مربوط به جامعه بود، حق اظهار رأی را برای همه محفوظ می دانست و با این که فکر سیال و هوش سرشارش در تشخیص مصالح امور، بر همگان برتری داشت، هرگز به تحکم و استبداد رأی رفتار نمی کرد و به افکار مردم، بی اعتنایی نمی کرد. بنابراین، نظام اسلامی، نه مانند حکومت های دیکتاتور و جبار است که هیچ ارزشی برای خواست مردم قائل نباشد و نه مانند

حکومت های به ظاهر مردم سالار است که ادعای تابعیت بی چون و چرا از خواست و اراده مردمی دارند و هرگز ادعایشان محقق نشده است. حکومت اسلامی، راه سومی است که در آن، خواست مردم، در طول احکام و اراده الهی - که تضمین کننده خیر و سعادت دنیوی و اخروی بشر است - مورد توجه و احترام است. بر این اساس، می توان دو نقش و کارکرد مهم زیر را برای مقبولیت و رضایت مردمی در حکومت اسلامی بر شمرد:

۱. مشارکت در ایجاد حکومت دینی و زمینه سازی جهت انتقال قدرت به ولی منصوب از سوی خداوند.

۲. مشارکت در جهت کارآمد سازی، حفظ و حمایت و پایایی حکومت دینی [۲۷۷].

حکومتی با ساختار منظم

پرسش ۳۲. آیا حکومت پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله)، دارای ساختار خاص و منظمی بود؟

بسیاری اندیشمندان با رویکردی تاریخی معتقدند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، نظام سیاسی و ساختار اداری کامل و پیشرفته ای، متناسب با مقتضیات آن زمان و متفاوت با سایر ساختارهای سیاسی موجود، پدید آورد [۲۷۸]. تبیین دقیق این مسئله، علاوه بر کاوش در لا به لای صفحات تاریخی، نیازمند شناخت مفهوم صحیح ساختار و تطبیق آن با حکومت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و سازوکاری است که وی برای اداره جامعه آن روزگار در نظر گرفتند.

الف) مفهوم ساختار

ساختار [۲۷۹] در لغت به معنی «سازه، ترکیب، سازمان دادن، سازمان، تشکیلات و پی ریزی کردن» است و در فرهنگ علوم سیاسی، «این واژه برای مشخص نمودن طرز به هم پیوستگی يك مجموعه و هماهنگی آن با سایر مجموعه هاست و به عبارت دیگر، ساخت یا ساختار، بیان گر نظم و نسق مجموعه ای از اشیا، اجزا و نیروهایی است که به نحوی کنار هم قرار گرفته اند که کلی خاص را تشکیل می دهند» [۲۸۰]. چنین موضوعی در واقع، با مفهوم و کارویژه های سازمان [۲۸۱]، مرتبط می باشد که عبارت است «از وجود هماهنگی معقول در فعالیت های گروهی، برای نیل به يك هدف و منظور مشترك، از طریق تقسیم کار و وظایف، از مجرای سلسله مراتب اختیار و مسئولیت قانونی» [۲۸۲]. در يك جمله کوتاه، می توان سازماندهی را ایجاد ساختار و سازمان دانست. مهم ترین اصول لازم سازماندهی، عبارتند از اصل تقسیم کار، اصل برقراری روابط و هماهنگی، اصل اختیارات و مسئولیت، اصل حیطة نظارت و اصل سلسله مراتب [۲۸۳]. در این میان، تقسیم کار، مهم تر از همه است که دارای دو رکن، یعنی شرح وظایف روشن و معیارهای گزینشی است [۲۸۴].

بر این اساس، برای اثبات ساختار، تشکیلات و سازمان حکومتی پیامبر (صلی الله علیه وآله)، لازم است تا وجود اصول فوق در حکومت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، مورد تحقیق و بررسی تاریخی قرار گیرد. شواهد و اسناد متعدد و معتبر تاریخی، به خوبی بیان گر این موضوع است که اصول فوق، همگی به بهترین نحو، در حکومت پیامبر (صلی الله علیه وآله) موجود بوده است؛ چنان که جعفر مرتضی عاملی در این زمینه، چنین می نگارد: «تجربه آشکار حکومتی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)، سرشار از سازمان و نظم اداری و نظامی و امنیتی است؛ سازمان هایی که اکثر آنها نزد امت های سابق، شناخته شده نبود و حتی امت های معاصر نیز هنوز به آنها دست نیافته اند» [۲۸۵].

مؤلف کتاب الاسلام نظام، چنین معتقد است : «اجماع تاریخ نویسندگان بر این است که اسلام، دولتی است که از همان سال نخستین که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در مدینه مستقر شد، به وجود آمد و رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)، دولتی با تشکیلات و عناصر کامل و دارای ساختار داخلی و خارجی بر پا کرد. وی استاندارانی تعیین کرد تا بین مردم مطابق دستورها و قوانین دولت مرکزی عمل کنند و به مردم تعلیم دهند که اسلام دینی است حاوی عبادت، سیاست و دارای ساختار تشکیلاتی. بعدها دامنه نفوذ این دولت اسلامی، در زمان خلفاء، تا شهرهای دور گسترش پیدا کرد و پس از آن، امویان، عباسیان و عثمانیان، آن را ادامه دادند»[۲۸۶]. از دیدگاه وی، ساختار اداری اسلام، بر هفت رکن استوار بوده است : خلیفه، هیئت دولت (معاونین و هیئت تنفیذیه)، استانداران، نیروی نظامی، تشکیلات و سازمان اداری، مجلس شورای اسلامی و دستگاه قضایی[۲۸۷].

ابن ادریس کتانی، نویسنده کتاب نفیس تراتیب الاداریه، ضمن پرداختن به تقسیم کار در حکومت نبوی، نظام و ساختار اداری رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را پیشرفته و کامل دانسته و معتقد است که همه وظایف اداری که بعدها متداول شدند، در آن زمان وجود داشته اند و حتی رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، دبیرخانه، رئیس دفتر، محافظ، خادم مخصوص، مستوفی، مصدق، موزع (تقسیم کننده بیت المال)، خازن (قیمت گذار)، کاتب صدقات، دیپلمات، مسئول تبلیغات نظامی و حفاظت اطلاعات داشته است.

احمد حسن یعقوب، در پاسخ به علی عبدالرازق - که منکر وجود دولت پیامبر است - نشانه هایی از دولت و ساختار حکومتی حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) را چنین بیان می کند : «از جمله مظاهر وجود دولت اولیه اسلام، عبارتند از:

۱. رئیس این دولت، شخص نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) است که خداوند او را به عنوان نبی انتخاب کرده است و او را «ولی» نامیده است که کلامش نافذ و اوامرش مطاع است و اختیاراتش عبارتند از: نصب و یا عزل والی برای مناطق، فرماندهی لشکر و یا تعیین فرماندهان، رفع منازعات و خصومات و نصب جانشین برای خود در پایتخت و حکومت.

۲. قانون و شریعت و برنامه برای این دولت.

۳. قوای مجریه و مقننه.

۴. ارتش و تحرکات مختلف نظامی و منظم (تعیین و هدایت امیران، افسران).

۵. تنظیم عهدنامه ها (مثل معاهده صلح حدیبیه و معاهده اهل مکه).

۶. مکاتبات دیپلماتیک (مثل مکاتبات با قیصر که دحیه کلبی واسطه بود).

۷. تعیین پایتخت دولت.

۸. تبلیغات دولت (که عبارت بودند از شعرا و خطباء، مانند حسان بن ثابت، کعب بن مالک و عبدالله بن رواحه).

۹. اجرا کنندگان احکام (مانند علی بن ابی طالب، زبیر، مقداد، عاصم بن ثابت و ضحاک بن ابی سفیان).

۱۰. اکابینه و هیئت دولت (بزرگان اصحاب و عترت طاهره که در عین حال، مجلس شورا هم محسوب می شدند).

۱۱. ولایت عهد (علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود).

۱۲. محافظین رئیس دولت.

۱۳. شهرداری (که حسب نام دارد و مسئول آن در مکه، سعید بن سعد بن العاص و در مدینه، عمر بن خطاب).
اموری که شمرده شد، نشانه های دولت اولیه اسلام بود و به جز از عهده يك دولت، بر نمی آید و علائمی است که جز بر يك دولت حقیقی، دلالت نمی کند» [۲۸۸].

استاد جعفر سبحانی نیز می نویسد: «این حکومت، هر چند از نظر سازمان و تشکیلات اداری، همانند حکومت های جهان امروز نبود، ولی با يك ترکیب ابتدایی که به چهار رکن والی، عامل خراج، قاضی و اطاعت از مرکز حکومت استوار بود، در حقیقت، نمونه يك حکومت کاملی بود؛ البته سرعت تشکیل حکومت اسلامی به وسیله پیامبر (صلی الله علیه وآله)، ضرورت این کار را در جوامع اسلامی در اولین فرصت نشان می دهد. پس جامعه مسلمانان باید در نخستین فرصت، نظام سیاسی مستقل خود را متناسب با هر عصری تأسیس کنند. همه اینها با مطالعه کتاب هایی در زمینه سیره و تاریخ زندگانی پیامبر (صلی الله علیه وآله) (سیره ابن هشام، تاریخ طبری، تاریخ ابن اثیر، ارشاد مفید، کشف الغمه) و نیز تاریخ سیاسی اسلام از دکتر حسن ابراهیم حسن و دیگر کتاب های تاریخی، به دست می آید» [۲۸۹].

(ب) اصول ساختار حکومتی رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) شهر مدینه را «ستاد» و شهرهای دیگر را «صف» قرار داده بود. صفوف، اختیار کافی در تصمیم گیری و اجرا داشتند. سیاست های کلی، از مدینه ابلاغ می شد. برخی از سیاست ها هنگام اعزام، به شکل شفاهی یا کتبی و برخی در حین مأموریت و به وسیله پیک ها بیان می شد. جدایی صف از ستاد، به گونه ای نبود که مانع نظارت و کنترل باشد. اطلاعات و گزارش ها از راه های گوناگون، به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می رسید و آن حضرت، پس از تفحص و اطمینان، اقدام لازم را برای تشویق، تنبیه و یا عزل، اعمال می کرد [۲۹۰]. در ستاد مدینه، با توجه به بساطت سازمانی، خود آن حضرت، وظایف صف و ستاد را انجام می داد؛ یعنی هم برنامه ریزی، نظارت و پشتیبانی را که وظایفی ستادی است، انجام می داد و هم آنها را اجرا و فرماندهی می کرد. به طور کلی، ساختاری که آن حضرت در اداره حکومت خویش بنا نهاد و آن را متمایز از نظام های بعدی مدیریتی و نظام های علمی اداری کرد، مبتنی بر یکسری اصول تأسیسی و اختصاصی برجسته و ممتاز و هماهنگ با بافت و ساخت جامعه اسلامی و برخاسته از مکتب اسلام بود. اجزای این ساختار، عبارت بودند از:

۱. مرکزیت مسجد برای حکومت

مسجد، یگانه مقر عمومی دولت اسلامی بود. پیامبر (صلی الله علیه وآله) در سال های اقامت در مدینه، امور حکومتی و اداری را در جایی جز مسجد انجام نمی داد. به استثنای مسجد النبی، نه مسجد در مدینه، در دوران حیات رسول الله (صلی الله علیه وآله)، ساخته شد. همه آن مساجد، مرکز عبادت، آموزش و انجام امور مملکتی، اداری و غیره بودند. از میان این مسجدها، مسجد النبی در مدینه، مقر مرکزی حکومت اسلامی شد و در آن جا، پیامبر نمایندگان را

به حضور می پذیرفت و سفیران را از سوی خود به مأموریت های اداری، سیاسی، و نظامی روانه می ساخت[۲۹۱].

۲. اتحاد امارت و امامت

در حکومت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، بیشتر استانداران و فرمانداران، موظف به اقامه نماز جمعه و جماعت و اداره ولایت خویش بودند و به شکل غالب، دو شأن موازی یا طولی امارت و امامت، به شکل جدا از هم وجود نداشته است. در برخی آیات قرآن دلالت دارند که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به طور همزمان، هم امیر و فرمانده نظامی بود و هم امام جماعت؛ یعنی این آیات، بر اتحاد امامت و امارت، در شخص رسول خدا دلالت دارند[۲۹۲].

۳. تقسیمات کشوری بر اساس ولایات حدوداً خودمختار

بر اساس دستورالعمل ها و شرح وظایف های کتبی و شفاهی و سایر منابع و اسناد معتبر تاریخی، در حکومت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، هر والی و حاکم اعزامی، به مثابه يك رئیس دولت محلی خودمختار، تحت نظارت حکومت مرکزی عمل می کرد[۲۹۳].

۴. سلسله مراتب ولایی

هر سازمانی طبقاً شکل و ترتیب معینی دارد که به وسیله آن، روابط مشاغل بر پایه سلسله مراتب اداری نشان داده می شود. شبکه روابط نامبرده، ترکیب سازمان را نشان می دهد که معمولاً به شکل هرم یا مثلث است؛ زیرا تعداد مشاغل در رده های بالاتر، کمتر از رده های پایین است. در رأس هرم سازمان، رئیس و یکی از معاونان او قرار دارند[۲۹۴] و به ترتیب سلسله مراتب قدرت، شاهد نزول قدرت هستیم که بنا به اصل حاکم در سلسله مراتب، زیر دست، باید از زبردست - در ساختار - فرمان ببرد.

هرم قدرت در ساختار نظام سیاسی پیامبر(صلی الله علیه وآله)، از خداوند متعال شروع و با رسول او ادامه یافته، به اولی الامر و کارگزاران می رسد؛ (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) [۲۹۵] و اصل اطاعت از ما فوق، بر آن حاکم می باشد؛ چنان که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می فرماید: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَ مَنْ أَطَاعَ أَمِيرِي فَقَدْ أَطَاعَنِي وَ مَنْ عَصَى أَمِيرِي فَقَدْ عَصَانِي» [۲۹۶] هر کس مرا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و هر کس از من نافرمانی کند، از خدا نافرمانی کرده است و هر کس از فرمان منصوب من اطاعت کند، از من اطاعت کرده است و هر کس از فرمان منصوب من نافرمانی کند، از من نافرمانی کرده است». در سلسله مراتب ولایی، اطاعت از مافوق، کورکورانه نیست؛ بلکه به دلیل «دانایی و تخصص» بالا دست و ولی امر است و البته فرمان مافوق، باید در چارچوب شرع و مبتنی بر اصول شناخته شده اسلام باشد؛ «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ».

۵. وحدت دین و سیاست

ساختار حکومتی پیامبر اعظم(صلی الله علیه وآله)، بر پایه آمیختگی و وحدت دین و سیاست استوار بود که در واقع از راهبردهای چهارگانه پیشین نشئت می گرفت و بیان گر توانایی و ظرفیت دین اسلام و قرآن کریم، برای اداره دنیا

و دین مردم بوده است. در حکومت دینی، امور سیاسی، برخاسته از متن دین هستند و بخش بزرگی از فقه و احکام اسلام، مربوط به مسائل سیاسی و اجتماعی است.

ادوارد گیبون در این باره می نویسد: «قرآن، دستور عمومی و قانون اساسی مسلمین است که شامل مجموعه قوانین دینی، اجتماعی، مدنی، تجاری، نظامی، قضایی، جنایی و جزایی است. همین مجموعه قوانین، از تکالیف زندگی روزانه گرفته تا تشریفات دینی، از تزکیه نفس تا حفظ بدن و بهداشت، از حقوق عمومی تا حقوق فردی، از منابع فردی تا منافع عمومی، از اخلاقیات تا جنایات و از عذاب مکافات این جهان تا عذاب و مکافات جهان آینده، همه را در بر دارد» [۲۹۷].

۶. انعطاف پذیری و مقتضیات زمان

انعطاف پذیری و استفاده از تجربیات و روش های مفید و کارآمد، جهت پاسخ گویی به مقتضیات زمان و مکان، یکی دیگر از ویژگی های ساختار حکومتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. وی به اخذ علوم از دیار کفار دستور می داد و بعضی از اموری را که سودمند بود، به کار می گرفت؛ مثل کندن خندق و روشنایی مسجد با آتش [۲۹۸]. وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواست به هرقل، امپراتور روم نامه بنویسد، گفتند: عجمان، نامه بدون مهر نمی پذیرد؛ از این جهت، برای پیامبر مهری از نقره ساختند که نقش آن، «محمد رسول الله» بود [۲۹۹]. مسلمانان، نظام اداری خود را از ایران اقتباس کردند. دفاتر و دیوان های دستگاه خلافت آنها، به سبک دفاتر و دیوان های قدیمی ایران تنظیم می شد [۳۰۰]. و حتی کارشناسان آنها استخدام می شدند؛ یا افرادی را برای کسب تجربیات اداری به ایران می فرستادند [۳۰۱]. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرمود: «اطلبو العلم ولو بالصین». بدیهی است که منظور حضرت، معارف الهی نبود؛ بلکه علوم تجربی و تکنیکی بود [۳۰۲]. پیامبر (صلی الله علیه و آله)، حتی نسبت به سنت های موجود در جزیره العرب و قریش روحیه انعطافی داشت؛ اگر سنت ها را خوب و مفید تشخیص می داد، آنها را زنده نگه می داشت و به آنها احترام می گذاشت؛ اما اگر لازم می دید، آنها را نفی می کرد [۳۰۳].

در هر صورت، بررسی اصول فوق و سایر متون و نصوص تاریخی معتبر، اثبات کننده و مبین وجود ساختار خاص و متمایز حکومت رسول خدا می باشد [۳۰۴] و بر این اساس، تفکری که معتقد است با اوضاع صدر اسلام، نمی توان تشکیلاتی را تصور کرد و در نتیجه، بر طبل جدایی دین از سیاست می کوبد، با چالش و بطلان مواجه می شود [۳۰۵].

پرسش ۳۳. تشکیلات دولتی و اداری پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مدینه الرسول، چگونه بود و آن حضرت در راستای تحقق مأموریت الهی خویش، چه سازمان هایی به وجود آورد؟

شهر مدینه، پس از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آن جا، شاهد شکل گیری یکی از متکامل ترین دولت های روزگار، با ساختار و اصولی مترقی بود.

مؤلف کتاب دولة الرسول (صلی الله علیه و آله)، معتقد است که در حکومت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، وظایف، بر عهده یازده دستگاه بوده است که عبارت بودند از:

۱. وزیر. ۲. دستگاه اداری. ۳. دستگاه قضایی. ۴. دستگاه فنی. ۵. دستگاه مالی. ۶. دستگاه دیپلماسی. ۷. دستگاه نظامی یا عسکری. ۸. دستگاه آموزشی و تعلیمی. ۹. دستگاه تبلیغی. ۱۰. دستگاه امنیتی. ۱۱. دستگاه حسبه.

در ادامه، به بررسی مهم ترین اقدامات پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، در راستای تحقق وظایف و اهداف الهی، در تکوین دولت مدینه و تشکیلات حکومتی و اداری آن، اشاره شده که برخی عبارتند از:

کادر سیاسی مدینه (نقیبان)

اندکی پیش از هجرت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، شالوده و زیر بنای نظام اداری در این شهر، با انتخاب نقبای دوازده گانه، از میان بیش از ۷۰ نفر، توسط اوس و خزرج و به تقاضای پیامبر، آغاز شد. وظیفه و مسئولیت نقبا، مسئولیت اداری، سیاسی، فرهنگی و تبلیغ و نشر اسلام در یثرب و زمینه سازی برای مهاجرت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مسلمانان بود [۱]. پیامبر(صلی الله علیه وآله)، این گروه را به عنوان «گروه سیاسی» و هر يك را مسئول اداره و هدایت قبیله خود قرار داد و به موازات آن، شهر مدینه، به چندین «ناحیه» یا «بخش» تقسیم می شد. در هر ناحیه یا بخشی، يك رئیس (نقیب) و چندین نایب رئیس (عریف) نیز وجود داشت. پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای اداره کل نقبا، رئیسی تعیین کرد که به او «نقیب النقباء» گفته می شد [۲] و بدین ترتیب، مجموعه شورای سیاسی دولت مدینه، از ۴۹ نفر تشکیل می شد و هر نقیب، دارای سه عریف بود که بر امور مالی، اجتماعی و اطلاعاتی رسیدگی می کرد. شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله)، در رأس قدرت قرار گرفته بود و تمامی مسائل اجتماعی، با تصمیم گیری وی حل می شد [۳]؛ اما پس از هجرت پیامبر(صلی الله علیه وآله) به مدینه و استقرار در آن جا و به ویژه پس از امضای پیمان مشترک دفاعی با یهود در محافظت از شهر، وی، شورای دوازده نفره را تغییر داد و مسلمانان با اعضای بیشتر و مشارکت گسترده تر، به اداره امور پرداختند.

تدوین اولین قانون اساسی جهان:

نخستین قانون اساسی مدون جهان، در اولین سال هجرت رسول اعظم(صلی الله علیه وآله) به مدینه، توسط آن بزرگوار تنظیم شد. آن حضرت، برای این که روابط اجتماعی مسلمانان را به نحوی روشن و دقیق تثبیت نموده، حقوق، مسئولیت و موقعیت اجتماعی گروه های گوناگونی را که در يك شهر زندگی می کردند، تعیین کند، دست به تنظیم يك اساس نامه یا «قانون اساسی» زد که مشتمل بر ۴۷ ماده بود [۴]. برخی از نکات مهم آن عبارتند از:

۱. تکوین «امت اسلامی»، شامل هر کسی می شود که اسلام را بپذیرد و ایمان بیاورد؛ گرچه در آینده و فارغ از ویژگی های قبیله ای و عواملی نظیر خون و نژاد است و علاوه بر آن، کسانی که در این نظام عضویت دارند، حقوقشان با یکدیگر مساوی است.

۲. پیامبر(صلی الله علیه وآله) واحدهای قبیله ای آن روز را به رسمیت شناخته، حق پناهندگی، دیه مشترک (خون بها) و بعضی حقوق مالی (بیمه) را تضمین کرده بود.

۳. این پیمان، وحدت ملی را تضمین می کند و همه در جنگ و صلح، برابرند؛ الزامات مالی که ناشی از وقوع جنگ ها باشد، مشترک است و در هنگام جنگ، خدمت نظامی، يك تعهد الزامی است و همه باید به صورت یکسان، در آن شرکت داشته باشند؛ البته پیامبر(صلی الله علیه وآله) یهودیان را تنها در دفاع از مدینه دخالت داد؛ نه در جنگ های هجومی.

۴. این سند، امنیت داخلی شهر مدینه را تضمین می کرد و هرگونه جنگ داخلی، محکوم شد.

۵. تنظیم عدالت اجتماعی و تنظیم امور قضایی و اداری، از مهم ترین اهداف و محتوای این منشور بود.

۶. این قرارداد، در مورد استقلال دینی و اجرای احکام شرعی یهود، استقلال قائل بود و در مورد هم پیمانان آنها نیز رعایت می شد.

۷. این معاهده، ارتباط مسلمانان را با یکدیگر، به ویژه در حمایت از مظلوم و احیای حق، مورد تاکید قرار می داد.

۸. معاهده، حق پناهندگی رادر حق همه قبایل عرب و یهود، محترم می شمرد و بدین ترتیب، مسلمانان پس از امضای قرارداد، امت واحدی را به وجود آوردند و نسبت به اجرای محتوای قرارداد، التزام کامل داشتند و آن را محترم می شمردند و در نتیجه، دولت مدینه را با سه گروه دارای استقلال و تشخص سیاسی، یعنی مهاجران، انصار و یهود، به وجود آوردند [۵].

تشکیلات اداری دولت نبوی:

حضرت محمد(صلی الله علیه وآله)، توانست تشکیلات اداری لازم را جهت تحقق اهداف و سیاست های داخلی و خارجی دولت خویش، فراهم سازد. بخش هایی از این تشکیلات عبارتند از:

۱. بخش فرهنگ

الف) آموزش همگانی ; پیامبر(صلی الله علیه وآله) علاوه بر آموزش معارف دینی، به سواد آموزی و آموزش خواندن و نوشتن توجه ویژه ای داشت ; چنان که عده ای از مسلمانان را استخدام کرد تا به کودکان انصار، خواندن و نوشتن یاد دهند و شرط آزادی هر يك از اسیران بدر را که خواندن و نوشتن می دانستند، تعلیم ده تن از اصحاب و فرزندان آنان قرار داد و به زید بن ثابت دستور داد تا زبان عبری و سریانی را بیاموزد [۶].

ب) تبلیغ معارف دینی ; پیامبر(صلی الله علیه وآله) بعضی از اصحاب را برای آموزش قرآن در شهر مدینه، به یاری طلبید [۷].

ج) گروه نویسندگان ; کاتبان، پیامبر را در انجام کارهایی مانند آمارنویسی، گزارش نویسی، بایگانی، کتابت وحی و... یاری می کردند. از این افراد، چهار تن مخصوص نوشتن وحی بودند (علی ابن ابی طالب، عثمان بن عفان، ابی بن کعب، زید بن ثابت). دو تن در امور زندگی، به آن حضرت مدد می رساندند (خالد بن سعید بن العاص و معاویه بن ابی سفیان). دو نفر آن چه را میان مردم پیش می آمد، می نوشتند (مغیره بن شعبه و حصین بن نمیر) و دو تن، مطالب مربوط به قبایل و مسائل مربوط به آنها را برای مردم می نگاشتند (عبدالله بن ارقم بن یغوث و علاء بن عقبه). همچنین زید بن ثابت، نامه هایی را که خطاب به پادشاهان بود، می نوشت [۸].

چنین تشکیلاتی، کارکرد دبیرخانه را داشت و متشکل از بایگانی و مجموعه ای از دیوان، کتابت و غیره بود [۹].

۲. بخش اقتصاد

الف) جمع آوری منابع مالی ; رسول خدا(صلی الله علیه وآله) افرادی را معین کرده بود تا زکات، جزیه، صدقات و مالیات را جمع آوری کنند که به چنین افرادی، «مصدق» گفته می شد. و در مجموع، تعداد عاملان و مصدقان زکات، ۲۸ نفر بودند [۱۰].

ب) مصرف و توزیع صدقات ; شخصی که پولی را از طرف رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بین مردم توزیع و تقسیم می کرد، مُوزِع نامیده می شد[۱۱].

ج) نظارت اقتصادی ; امور اقتصادی در عهد پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)، مبتنی بر احترام به مالکیت خصوصی مشروع بود و همه فعالیت های اقتصادی و بازار، زیر نظر و مراقبت دولت بوده است تا مبادا در معاملات، از التزام به حدود شرع، تخلف شود و در بعضی حالات، متخلفین تنبیه می شدند ; مثلاً هر محترکی که از عرضه کالاهای خود و فروش آن با قیمت مناسب که متناسب با قدرت خرید مصرف کننده بود، امتناع مورزید، به دستور پیامبر، تحت پیگرد قرار می گرفت[۱۲].

۳. امور قضایی

الف) قضاوت شخص پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) ; در جریانات فراوانی، پیامبر(صلی الله علیه وآله) به عنوان مرجع، داور و حاکم، در جهت رفع اختلاف و فصل خصومت، قضاوت می کرد و ضوابط و قوانین قضایی خویش را اعلام می کرد[۱۳].

ب) نصب و اعزام قضات ; پیامبر(صلی الله علیه وآله)، متناسب با نیاز جامعه اسلامی، افرادی را که صلاحیت داشتند، به عنوان قاضی به شهرهای دیگر می فرستاد[۱۴].

ج) مجازات و اجرای حدود ; در مواردی که گناهکار استحقاق اجرای حدّ داشت، پیامبر اسلام به آن اقدام می کرد[۱۵].

۴. امور نظامی و امنیتی

الف) فرماندهی ; پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرماندهی حدود ۶۰ جنگ را بر عهده داشت که همه جنبه دفاعی داشتند و گاهی نیز به نیابت از خویش، افرادی را برای فرماندهی برخی جنگ ها تعیین می کرد.

ب) تقسیمات لشکری ; حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) در تنظیم لشکر، شیوه متعارف در آن عصر را به کار می برد و لشکر را به پنج گروه قلب، میمنه، میسره، مقدمه و ساقه، تقسیم می کرد[۱۶].

ج) مناصب نظامی ; سمت های نظامی متعددی در لشکر پیامبر(صلی الله علیه وآله) وجود داشت ; به عنوان مثال، «صاحب لوائ» به علمدار و پرچمدار پیامبر(صلی الله علیه وآله) در نبرد گفته می شد و «امیرالرماه»، به فرمانده تیراندازان در جنگ، اطلاق می شد[۱۷].

د) نیروی انسانی و آمادگی دفاعی ; در مواقع نیاز، جهاد بر تمامی مسلمانان واجد شرایط که توانایی مبارزه و دفاع را داشتند، واجب بود و هزینه جهاد نیز بر عهده خود مسلمانان بود و آنان به عنوان افراد ارتش، حقوق دریافت نمی کردند. پیامبر همواره خواهان آمار دقیق مردان مسلمان بود و برای آمار مسلمانان مرد، دفتر و سجل های مدونی موجود بوده است[۱۸].

هـ) تاکتیک های جنگی ; دکتر عباس محمود العقاد، در کتاب «عبقریه محمد(صلی الله علیه وآله)»، فنون جنگی و تاکتیک های نظامی پیامبر(صلی الله علیه وآله) را با پیشرفته ترین و مشهورترین روش های نظامی معاصر، مقایسه

کرده و نشان داده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عنوان يك رهبر سیاسی و نظامی لایق، از همه فنون نظامی، اطلاع کامل داشته و توانسته است به همه اهداف سیاسی و نظامی خود نایل آید [۱۹]. پیامبر (صلی الله علیه و آله)، به جای روش های معمول کرّ و فرّ، روش «زحف» یا پیشروی آهسته را جایگزین کرد و جاسوسی نظامی را به عنوان برتری تاکتیکی در جنگ علیه دشمن، در برنامه خود داشت. علاوه بر آن، عده ای را به عنوان مُخذل منصوب کرد؛ یعنی کسانی که روحیه دشمن را با کید و سیاست، تخریب کرده، آنها را مهبای شکست نظامی کنند و به اصطلاح، جنگ روانی راه می انداختند؛ چنان که نعیم بن مسعود بن عامر اشجعی، در جنگ احزاب، چنین مأموریتی داشته است. او در جنگ خندق، مسلمان شده بود و با نقشه، روحیه بنی قریظه را تخریب کرد. وی بین دو سپاه قریظه و غطفان، در جنگ خندق، اختلاف انداخت تا از مدینه رفتند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الحرب خدعه؛ جنگ فریب است» [۲۰].

و) مسائل امنیتی و اطلاعاتی؛ بررسی های تاریخی، بیان گر این واقعیت است که مسائل امنیتی و کسب اطلاعات لازم از فعالیت ها و تحرکات دشمنان و گروه های مخالف، از اهمیت ویژه ای در سیاست های نظامی و دفاعی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برخوردار بوده است. وی علاوه بر این که شخصا بر مسائل امنیتی و اطلاعاتی نظارت داشت، تضمین امنیت دولت در شهرها و جلوگیری از تاخت و تاز دشمن خارجی و گردآوری جنگجو، را از مسئولیت های اداری والیان خویش قرار داد. در جنگ ها، حضرت راهنمای جنگ داشت؛ یعنی شخصی که اطلاعاتی در خصوص زمان، زمین و موقعیت های مختلف نیروهای خودی و دشمن داشت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، از اطلاعات او در جنگ استفاده می برد. برای آگاهی از توطئه های داخلی و خارجی، به ویژه در برخوردهای نظامی، عده ای از مسلمانان را برای کسب خبر از شرایط دشمن و اطلاع از تصمیمات و برنامه های آنان، اعزام می کرد. در کتاب های تاریخ و سیره، نام برخی از این مأموران و نوع مأموریتشان ثبت شده است [۲۱]. علاوه بر عیون و جاسوسان که کارکرد گروه اطلاعات - عملیات را ایفا می کردند، برای فریب دشمن، شخصی شبیه پیامبر (صلی الله علیه و آله) می شد و به جای وی، در قلب لشکر قرار می گرفت. حفاظت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جنگ ها، يك اصل مهم بود و بدین خاطر، همواره عده ای به عنوان محافظ، اطراف وی حضور داشتند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای رعایت حفاظت اطلاعات، برای هر فرماندهی که منصوب می شد، یکی را مأمور می کرد تا او را کنترل کند [۲۲] و در مواردی که یکی از کارگزاران دولتی، مورد اتهام و سوء ظن قرار می گرفت، پیامبر افرادی را جهت تحقیق و بررسی تعیین می کرد و اگر از فرماندهان جنگ، کسی مورد اتهام بود، رسول خدا برخی از اصحاب مورد اطمینان خود را، برای بررسی و ارائه گزارش، همراه آن سپاه اعزام می کرد [۲۳].

۵. تقسیمات کشوری

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پس از فتح عربستان، برای اداره کشور پهناور خویش، استانداران، والیان و امیرانی، برای نواحی و شهرهای بزرگ معین و نصب کرد [۲۴]؛ چنان که عتاب بن اسید را به فرمانداری مکه منصوب کرد [۲۵].

الف) اعزام سفیر و ارسال نامه به سران کشورها؛ مأموریت و رسالت الهی پیامبر (صلی الله علیه وآله) جهانی بود و به هیچ وجه، منحصر به مدینه یا حجاز نبود؛ بدین خاطر، آن حضرت پس از تشکیل دولت خود در مدینه، با دولت های بیگانه، روابط برقرار ساخت و با اعزام سفیر و ارسال نامه به سران دیگر کشورها، رسالت خود و اصول سیاست خارجی دولت خویش را اعلام کرد [۲۶].

ب) اداره رسایل و ترجمه؛ این اداره، از چند نفر از اصحاب تشکیل شده بود که وظیفه ترجمه نامه ها و گفت و گوها و مذاکرات رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و هیئت های خارجی را بر عهده داشت [۲۷].

ج) عقد پیمان های سیاسی؛ یکی از مهم ترین پیمان ها، پیمان حضرت با یهودیان مدینه [۲۸] و دیگری پیمان صلح حدیبیه با قریش بوده است [۲۹].

د) پذیرش هیئت های خارجی؛ پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مدینه، خانه ای ایجاد کرد تا هیئت های سیاسی که برای دیدار با آن حضرت و تشریف به اسلام و یا با هدف دیگری به مدینه وارد می شدند، در آن جا از آنها پذیرایی شود [۳۰].

همان گونه که مشاهده می شود، پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله)، به دلیل برخورداری از شئون و اختیارات مختلف الهی و در راستای فعلیت بخشیدن به اهداف عالی خویش، در زمینه های گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، داخلی و خارجی، اقدام به تأسیس دولت کرد و پیشرفته ترین و کارآمدترین تشکیلات اداری و سازمان های مورد نیاز عصر خویش را به وجود آورد؛ به نحوی که با وجود مدت زمان کوتاه و مشکلات و موانع متعدد، بیشترین و مؤثرترین دستاوردها را در جهت آزادی، عدالت، هدایت، تکامل و ترقی مادی و معنوی جامعه بشری، به ارمغان آورد.

گوستاولوبون می نویسد: «نفوذ اخلاقی همین اعراب زاینده اسلام، آن اقوام وحشی اروپا را که سلطنت روم را زیر و زبر نمودند، در طریق آدمیت داخل کرد و نیز نفوذ عقلانی آنان، دروازه علوم و فنون و فلسفه را که از آن به کلی بی خبر بودند، به روی آنها باز کرد و تا ششصد سال، استاد اروپاییان بودند» [۳۱]. فریدریش دیترسی، خاورشناس و محقق آلمانی نیز چنین اذعان می کند: «علوم طبیعی، ریاضی، فلسفه و ستاره شناسی که در قرن دهم، اروپا را جلو برد، سرچشمه آنها قرآن محمد (صلی الله علیه وآله) بود و اروپا، به آیین محمد (صلی الله علیه وآله) بدهکار است» [۳۲].

دوران فتح و گسترش:

فتح مبین

پرسش ۳۴. چرا رسول الله (صلی الله علیه وآله) از صلح حدیبیه به عنوان بزرگ ترین فتح یاد کرد؟

صلح نامه حدیبیه، در سال ششم هجری میان پیامبر اسلام و نماینده مشرکان امضا شد. این پیمان، با توجه به آثار و نتایج درخشانش، پیروزی به شمار می آمد؛ چنان که سوره فتح در بازگشت از حدیبیه، بر پیامبر نازل شد [۳۳] و در آغاز این سوره، چنین آمده است: (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا) [۳۴] و خداوند، این صلح را فتح آشکار اعلام کرد و در ادامه، با ابراز رضایت از بیعت کنندگان با پیامبر در حدیبیه (که به بیعت رضوان شهرت یافت)، پاداش آنان را «فتح قریب» دانسته است.

بنابراین، می توان مجموعه تحولات مربوط به صلح حدیبیه تا فتح مکه را فتح قریب برشمرد. به مصادیق فتح، دقت کنید:

۱. صلح حدیبیه، يك فتح بدون جنگ بود [۳۵]؛ هنگامی که پیامبر از حدیبیه باز می گشت، سوره فتح نازل شد. یکی از اصحاب عرض کرد: «این چه فتحی است که ما را از زیارت خانه خدا بازداشتند و جلوی قربانی ما را گرفتند؟

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: بد سخنی گفتم؛ بلکه این بزرگ ترین پیروزی ما بود که مشرکان راضی شدند بدون برخورد خشونت آمیز، شما را از سرزمین خود دور کنند و به شما پیشنهاد صلح دهند و با آن همه ناراحتی که قبلاً دیده اند، تمایل به ترك تعرض نشان داده اند» [۳۶]. سپس پیامبر، ناراحتی هایی را که در بدر و احزاب تحمل کردند، به آنها یادآور شد و مسلمانان تصدیق کردند که این، اعظم فتوح بوده است و آنها از روی ناآگاهی قضاوت کردند [۳۷]. قریش برای نخستین بار، اسلام و مسلمانان را به رسمیت شناخت و این امر، نشان دهنده تثبیت موقعیت مسلمانان در جزیره عربستان بود [۳۸].

به گفته واقدی، جنگ، مانع میان مردم و سخن گفتن با آنها بود و زمانی که جنگ به صلح تبدیل شد، هر کسی کمترین شعوری داشت و درباره اسلام چیزی می شنید، مسلمان می شد [۳۹].

امام صادق (علیه السلام) می فرمود: «پس از گذشت مدتی از صلح، اسلام چنان رشد کرد که نزدیک بود بر مکه مستولی شود و مسلمانان و مشرکان، درهم آمیختند» [۴۰].

«زهری» می گوید: «فتحی عظیم تر از صلح حدیبیه، صورت نگرفت؛ زیرا مشرکین با مسلمانان ارتباط یافتند و اسلام در قلوب آنها جایگزین شد و در عرض دو سال، گروه عظیمی اسلام آوردند و جمعیت مسلمانان، با آنها فزونی گرفت» [۴۱].

ابن هشام پس از نقل گفته زهری، می نویسد: مسلمانان همراه پیامبر هنگام صلح حدیبیه، ۱۴۰۰ نفر بودند و این تعداد، در فتح مکه و در عرض دو سال، به ۱۰۰۰۰ نفر رسید [۴۲].

۲. پس از پیمان صلح و اطمینان از متوقف شدن تجاوز مشرکان، فرصت تبلیغ جهانی برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فراهم شد و حضرت نشر دعوت به خارج از مرزهای حجاز را آغاز کرد و برای شاهان بزرگ و مقامات مذهبی مسیحی و رؤسای قبایل معروف، نامه ارسال داشت [۴۳].

۳. بیشتر مفسران، پیروزی در خیبر را به عنوان آخرین سنگر یهودیان، مصداق فتح قریب می دانند [۴۴]؛ به خصوص غنائم فراوانی که در پی این فتح، نصیب مسلمانان گردید [۴۵].

۴. فتح مکه، یکی از ثمرات صلح حدیبیه است که می توان آن را فتح قریب شمرد [۴۶]؛ جابر می گفت ما فتح مکه را جز از روز حدیبیه نمی دانیم [۴۷].

دعوت جهانی

پرسش ۳۵. آیا پیامبر اسلام برای تبلیغ و پیشرفت اسلام به خارج از حجاز، مبلّغ فرستاد؛ اولین اقدام حضرت در این باره چه بود؟

پس از صلح حدیبیه و اطمینان از متوقف شدن تجاوز مشرکان، پیامبر اندیشه تبلیغ خارج از حجاز را عملی ساخت و با اعزام نماینده و ارسال نامه، همگان را به یکتاپرستی و پذیرش دین اسلام فراخواند و این دعوت فراگیر، تا هنگام وفات حضرت ادامه یافت. شاهان بزرگ، مقامات مذهبی مسیحی و رؤسای قبایل معروف، مخاطبان اصلی این نامه ها بودند [۴۸].

پیامبر در يك روز، شش نامه برای شش زمامدار و حاکم بزرگ آن روز جهان، ارسال داشت. قیصر روم، خسرو پرویز (شاه ایران) مقوقس (شاه مصر)، نجاشی، (شاه حبشه)، حارث بن ابی شمر غسانی (حاکم شام) و هودّه، (شاه یمامه) برخی از حاکمان معروفی بودند که پیامبر با آنان مکاتبه کرد [۴۹].

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، نامه ای به اسقف نجران (ابوحارثه) در یمن نوشت و طی آن نامه، ساکنان نجران را به آیین اسلام دعوت کرد. این دعوت، موجب مذاکرات فراوانی بین نمایندگان مسیحیان با پیامبر (صلی الله علیه وآله) شد [۵۰].

فتح مکه

پرسش ۳۶. صحنه ورود پیامبر به مکه و کعبه در جریان فتح مکه، چگونه بود؟

در سال هشتم هجرت، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با لشکر اسلام و با جمعیتی ده هزار نفره، حرکت کرد و در نزديك مکه اردو زد. پیش از ورود پیامبر به مکه، ابو سفیان با راهنمایی عباس بن عبد المطلب، نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمد و به ظاهر اسلام آورد. پیغمبر چند امتیاز را برای او قرار داد و گفت:

۱. هر کس به خانه ابوسفیان در آید، در امان است.

۲. هر کس در خانه خویش را ببندد، در امان است.

۳. هر کس به مسجد الحرام در آید، در امان است.

به دستور رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، پیش از بازگشت ابو سفیان، سپاهیان مسلمان، به حضور پیامبر رسیدند تا ابوسفیان، آنان را ببیند. ابوسفیان، وقتی عظمت و شوکت مسلمانان را دید، بسیار شگفت زده شد و با شتاب به مکه بازگشت و دستور امان رسول خدا را ابلاغ کرد و مردم را از مخالفت بر حذر داشت [۵۱]. سپس پیامبر، با تقسیم بندی فرماندهان، دستور ورود به شهر را از چند نقطه صادر کرد و خود آخر، وارد مکه شد و در بالای شهر مکه (در حجون)، خیمه وی را برافراشتند [۵۲].

پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) پس از ورود به مکه، راهی مسجد الحرام شد و تکبیر گفت، و پیرامون کعبه طواف کرد و به هر يك از ۳۶۰ بتی که به دور کعبه نصب شده بودند، می رسید، با چوب اشاره می کرد تا به زمین می افتاد و پس از شکستن بت ها، این آیه را بر زبان جاری ساخت: (جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا) [۵۳]؛ «حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل، همواره نابود شدنی است».

سپس برای سرنگونی چند بت بزرگ که بر فراز کعبه نصب شده بودند، امیر مؤمنان علی(علیه السلام) را امر کرد تا پای بر دوش مبارکش نهد و بالا رود و بت ها را به زمین افکند، بشکند. علی(علیه السلام) نیز این امر را اطاعت کرد [۵۴].

بعد از این پیروزی درخشان و سریع، پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) دست در حلقه در خانه کعبه کرد و خطاب به اهل مکه که در آن جا جمع بودند، فرمود: «شما چه می گوئید و چه گمان دارید؟ درباره شما، چه دستوری بدهم؟

آنان گفتند: ما جز خیر و نیکی، از تو انتظار نداریم؛ تو برادر بزرگوار و فرزند برادر بزرگوار مایی و امروز، به قدرت رسیده ای؛ ما را ببخش. اشك در چشمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) حلقه زد و صدای گریه مردم مکه نیز بلند شد.

پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: من درباره شما همان می گویم که برادرم یوسف گفت؛ «امروز هیچ گونه سرزنش و توبیخی بر شما نخواهد بود. خداوند شمارا می بخشد و او ارحم الراحمین است» [۵۵] و آن گاه آیه ۱۳ سوره حجرات را تلاوت کرد و توصیه هایی نیز به آنان فرمود و همگان را مشمول عفو عمومی خود قرار داد [۵۶] و به این ترتیب، با فتح مکه، قدرت سیاسی مشرکان در هم شکست.

روزهای پایانی حیات:

نگرانی های پیامبر

۱ پرسش ۳۷. آیا پیامبر از عقبگرد امتش به عصر جاهلیت و ایجاد شکاف بین آنها، پس از رحلت خود، نگران بود؟

آیات قرآنی و قرائن تاریخی، نشان می دهند که پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله)، از آینده جامعه اسلامی سخت نگران بود و با مشاهده يك سلسله حوادث ناگوار، این احتمال در ذهن او قوت می گرفت که ممکن است گروه یا گروه هایی پس از درگذشت او، به دوران جاهلی باز گردند و سنن الهی را به دست فراموشی بپارند.

این احتمال، موقعی در ذهن او قوت گرفت که در جنگ احد (هنگامی که خبر دروغین کشته شدن پیامبر از طرف دشمن، در میدان نبرد، منتشر گشت)، با چشم خود مشاهده کرد که اکثریت قریب به اتفاق آنان، راه فرار در پیش گرفته، به کوه ها و نقاط دور دست پناه بردند و برخی تصمیم گرفتند که از طریق رئیس منافقان، «عبدالله بن ابی»،

از ابو سفیان امان بگیرند و عقاید مذهبی آنان آن چنان سست و بی پایه گردید که درباره خدا گمان بد بردند و افکار جاهلی به ذهن خود راه دادند. قرآن مجید، از این راز، چنین پرده بر می دارد: (وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ) [۵۷]؛ «گروهی از یاران پیامبر، به اندازه ای در فکر جان خود بودند که درباره خدا، گمان های باطل، به سان گمان های دوران جاهلیت می بردند و می گفتند که آیا چیزی از امر (حاکمیت بر مسلمین) برای ما هست؟»

قرآن مجید در آیه دیگری به طور تلویحی، از اختلاف و دودستگی یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خبر داده، می فرماید: (وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ) [۵۸]؛ «محمد (صلی الله علیه و آله) فقط پیامبری است از جانب خدا و پیش از او نیز پیامبرانی آمده و رفته اند؛ هرگاه بمیرد و یا کشته شود، آیا شما به افکار و عقاید جاهلیت باز می گردید و هر کس، عقب گرد کند، ضرری به خدا نمی رساند. خداوند، سپاس گزاران را سزای نیک می دهد».

آیا عقل و خرد اجازه می دهد که پیامبر گرامی، چنین امتی را که در حال انحلال و اختلاف است، به حال خود واگذار کند و امام، حاکم و فرمانروایی برای آنان تعیین نکند.

علاقه به ثبات وضع، الزام می کند که پیشوای امت، فرد لایق و شایسته ای را برای آنان انتخاب کند؛ تا در حد امکان، از اختلاف و دودستگی و انحلال و ناپایداری، جلوگیری به عمل آورد.

جامعه اسلامی آن روز، از گروه های مختلفی تشکیل شده بود و هر گروهی، هوسی را در سر می پروراند؛ جمعیت انصار از دو گروه معروف اوس و خزرج و گروه مهاجر، علاوه بر بنی هاشم و بنی امیه، از قبایل تیم و عدی تشکیل شده بود، و هر گروهی در این فکر بود که زمامداری امت و رهبری جامعه از آن او باشد و رئیس قبیله وی، بر چنین مقامی تکیه زند.

پیامبر با اطلاع و آگاهی از این امر، چگونه موضوع انتخاب رهبری امت را که می تواند به بسیاری از اختلافات خاتمه دهد، به چنین جمعیتی واگذار کرده و از این طریق، اختلاف و شکاف وسیعی در میان امت پدید آورده است؟

بزرگ ترین شکافی که پس از درگذشت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در صفوف مسلمانان به وجود آمد و ضربه شکننده ای بر وحدت و یکپارچگی آنان زد، اختلاف نظر در باب زعیم و حاکم اسلامی بود. اگر مسلمانان در این موضوع، دچار دودستگی نمی شدند، بسیاری از اختلافات در پرتو اتحاد کلمه در مسئله فرمانروایی، ذوب می گشت و نمودی نمی یافت؛ ولی اختلاف در این امر مهم و اساسی، سرچشمه اختلافات دو دستگی ها، جنگ ها و فتنه های بعدی گردید و سرانجام، امت واحدی را به صورت گروه ها و ملت های پراکنده در آورد که گاهی نیز با هم به درگیری و نزاع می پرداختند.

دغدغه در غدیر

پرسش ۳۸. آیا پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در واقع، از طرح علنی جانشینی در غدیر خم واهمه داشت؟

نگاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به جانشینی حضرت علی (علیه السلام)، الهی بود و آن حضرت (صلی الله علیه وآله)، به حفظ آیین وحی می اندیشید و طبیعی است که آشنا ترین فرد به کتاب و سنت و شجاع ترین و کوشا ترین فرد، در راه گسترش اسلام را برگزیند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با وضعیت جامعه آشنا بود. از این رو، از آغاز رسالت و در «یوم الدار» و سپس در موقعیت های گوناگون قبل و بعد از هجرت، به بهانه های مختلف و با بیان های متفاوت، ویژگی های حضرت علی (علیه السلام) را یاد آور می شد و از جانشینی اش سخن به میان می آورد [۵۹]. و سرانجام در آخرین حج و از سوی خداوند، مأمور شد تا در بزرگ ترین اجتماع مسلمانان در غدیر خم که برخی شمار آنها را بیش از یکصد هزار تن دانسته اند، آشکارا این مسئله را اعلام کند [۶۰] و دغدغه مخالفت جامعه را نادیده بگیرد. به این آیه بنگرید:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ...) [۶۱] ; «ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی، پیامش را نرسانده ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد...».

بر اساس آن چه در شأن نزول این آیه آمده است، خداوند دستور داده است که رسول الله (صلی الله علیه وآله)، امیرمؤمنان (علیه السلام) را جانشین خود گرداند. با دقت در معنا و لحن فراز (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) [۶۲] در آیه مذکور، چنین بر می آید که با توجه به ترکیب جمعیتی موجود در غدیر و احتمال مخالفت علنی آنان، پیامبر از اعلام جانشینی در غدیر، دغدغه و هراس داشت و نزول آیه، به وی ایمنی بخشید و پیامبر از ولایت علی (علیه السلام) سخن گفت و تمامی حاضران نیز بیعت کردند [۶۳]. به گفته امام محمد غزالی، عمر خطاب، ابتدا در روز غدیر خم با حضرت علی (علیه السلام) بیعت کرد؛ ولی پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله)، تحت تأثیر هوای نفس و حب ریاست و جاه طلبی قرار گرفت و به آن بیعت پشت کرد [۶۴].

در این عبارت، دو واژه «عصمت» و «ناس» بسیار راهگشاست. خداوند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) را از چه چیزی حفظ می کرد و این «ناس»، چه کسانی بودند؟

با توجه به واقعیت خارجی و ایمن نماندن پیامبر (صلی الله علیه وآله) از شرّ زبان مردم و نیز با توجه به این که سرانجام مسئله جانشینی امام علی (علیه السلام) به سامان نرسید، بعید نمی نماید که مراد از واژه «يعصمك»، نگره داری پیامبر (صلی الله علیه وآله) از هجوم فیزیکی و ناگهانی مردم باشد؛ چنان که واژه «ناس»، بر مردم عادی و اکثریت نو مسلمان آن زمان دلالت دارد.

سپاه اسامه و تثبیت جانشینی

پرسش ۳۹. آیا میان اعزام سپاه اسامه و تثبیت جانشینی امیرمؤمنان (علیه السلام)، ارتباطی وجود دارد؟

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در واپسین روزهای زندگی اش در ۲۶ صفر، فرمان داد لشکری عظیم به فرماندهی جوانی به نام اسامه بن زید به سمت دورترین مرزهای کشور اسلامی (مرزهای روم) رهسپار شود [۶۵]. کالبد شکافی دقیق این جریان، نشان می دهد که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در راستای تثبیت جانشینی حضرت علی (علیه السلام)، به چنین اقدامی دست یازید. دلایل این ادعا عبارتند از:

۱. در آن هنگام و در آستانه وفات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، خالی کردن مرکز حکومت از نیروهای نظامی و ارسال آن به دورترین نقاط به صلاح جامعه نبود؛ چون احتمال داشت پس از وفات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، بسیاری از نومسلمان قبایل اطراف سر به شورش بردارند و کیان جامعه اسلامی در معرض تهدید قرار گیرد. آن چه این تصمیم گیری را در نظر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) منطقی جلوه می داد، دور ساختن مخالفان جانشینی حضرت علی (علیه السلام) از مدینه بود. به اذعان مورخان، تمامی اصحاب نخستین و انصار، برای اعزام آماده شدند و در میان آنها، دو خلیفه نخست نیز وجود داشتند و هیچ نامی از علی (علیه السلام) برده نشده است [۶۶].

۲. دقت در ترکیب سپاه اسامه، نشان می دهد تمام کسانی که احتمال داشت با جانشینی حضرت علی (علیه السلام) مخالفت ورزند، ملزم بودند که در این سپاه شرکت جویند [۶۷] و کسانی که به بهانه بیماری پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از اردوگاه به مدینه باز می گشتند، با جمله تأکیدی «لعن الله من تخلف عن جيش اسامة» [۶۸] روبه رو می شدند و در مقابل، یاران و موافقان جانشینی حضرت علی (علیه السلام)، چون عمار، مقداد و سلمان، از حضور در این سپاه معاف گشتند و ملزم شدند در مدینه به سر برند [۶۹].

۳. انتصاب جوانی ۱۸ ساله [۷۰] به مقام فرماندهی لشکر، اعتراضات بسیاری به همراه داشت و گروهی به کمی سن اسامه اعتراض کردند و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خشمگین شد و فرمود: او لیاقت امیری لشکر را دارد. عمر نسبت به سن اسامه و فرماندهی او معترض بود [۷۱]. عدم توجه به اعتراضات اصحاب، جز از کار انداختن مهم ترین [۷۲] دستاویز مخالفان جانشینی علی (علیه السلام) مبنی بر جوانی او، هیچ توجیهی نداشت؛ زیرا اسامه بن زید که از جهاتی چون سابقه مسلمانی، شرافت، شجاعت و کاردانی، سر آمد اصحاب به شمار نمی آمد و از نظر سنی حدود ۱۵ سال از علی (علیه السلام) کوچک تر بود - با توجه به آن که در بسیاری از ویژگی ها با حضرت علی (علیه السلام) قابل مقایسه نمی نمود - در مقام فرماندهی سپاهی عظیم و متشکل از اصحاب بزرگی، مانند ابوبکر، عمر، ابو عبیده جراح، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص قرار گرفت. لازم به ذکر است که خلیفه دوم در برابر این پرسش که چرا با علی (علیه السلام) چنین برخوردی شده، مسئله کم سنی وی را بهانه کرد [۷۳].

۴. بر اساس سخنی از امیرمؤمنان (علیه السلام)، هدف از اعزام سپاه اسامه، تثبیت ولایت آن حضرت بوده است [۷۴].

نماز ابوبکر

پرسش ۴۰. آیا پیامبر(صلی الله علیه وآله) در بیماری آخر عمرش، ابوبکر را برای نماز به مسجد فرستاد؟

در این باره، توجه به چند نکته زیر لازم است:

۱. این مطلب از نظر تاریخی ثابت نیست و به گفته دکتر احمد محمود صبحی، این ماجرا، ساخته افرادی از طرفداران ابوبکر است که خواسته اند نصی برای خلافت ابوبکر دست و پا کنند[۷۵].

۲. برخی از شواهد تاریخی نشان می دهد، که چون پیامبر بر اثر شدت بیماری در حالت اغما قرار گرفت، عایشه این موضوع را به ابوبکر خبر داد و از او خواست تا به مسجد برود و نماز جماعت را اقامه کند. و چون پیامبر به هوش آمد و از قضیه مطلع شد، به مسجد رفته، ابوبکر را کنار زد و خود نماز جماعت را اقامه کرد. امیرمؤمنان(علیه السلام) معتقد بود که عایشه به ظاهر از طرف پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفته بود که ابوبکر به جای او نماز بخواند[۷۶].

۳. به فرض این که پیامبر(صلی الله علیه وآله)، ابوبکر را به مسجد فرستاده باشد، این مطلب، دلیل افضلیت وی بر علی(علیه السلام) نیست؛ زیرا تعداد مواردی که حضرت علی(علیه السلام) به جای پیامبر(صلی الله علیه وآله) نماز خواند، بیشتر است و آن حضرت بیش از هر کس دیگری، به جای پیامبر نماز خوانده و علاوه بر این، افراد متعدد دیگری نیز به جای پیامبر(صلی الله علیه وآله)، نماز جماعت اقامه کرده اند؛ در حالی که هیچ کسی از این مسئله برای آنان، فضیلتی ویژه و به خصوص در راستای خلافت و ولایت، استنباط نکرده است. برخی از این افراد، عبارتند از: سعد بن عباد، زید بن حارثه، اباسلمه مخزومی، ابولبابه، عثمان، عبدالله ام مکتوم[۷۷].

ماجرای روز پنج شنبه

پرسش ۴۱. دستور پیامبر اسلام برای کتابت وصیت در آخرین لحظات عمر، چه بود و با چه عکس العملی مواجه شد؟

در روز پنج شنبه و چهار روز پیش از درگذشت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، نگرانی از اجرای توطئه مخالفان جانشینی خلافت امیرمؤمنان(علیه السلام)، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را بر آن داشت تا در زمانی که بسیاری از اصحاب در منزل وی جمع بودند، آوردن قلم و کاغذ را دستور دهد تا چیزی بنویسد که بعد از آن، امت گمراه نشوند. مخالفان حاضر در خانه پیامبر، به سرکردگی یک چهره شاخص، با اجرای این دستور مخالفت کرده، ضمن توهین به پیامبر(صلی الله علیه وآله)، از نگارش این سند جلوگیری کردند. درباره این ماجرا، که به واقعه «یوم الخمیس» شهرت یافت، نکات ذیل لازم به ذکر است:

۱. تاریخ در این جا تنها از یک تن نام می برد که به مخالفت برخاست و در برابر این دستور پیامبر(صلی الله علیه وآله) ایستاد و گفت: بیماری و تب بر پیامبر غلبه کرده، هذیان می گوید؛ قرآن پیش شماست و کتاب آسمانی، ما را کافی است. او، همان خلیفه دوم بود[۷۸] که موافقانی هم در آن جمع داشت. جابر بن عبدالله انصاری به مخالفت عمر و جلوگیری از نوشتن وصیت پیامبر اشاره می کند[۷۹]. امام بخاری در هفت جا از کتاب خود و مسلم در سه جا از کتاب خود نوشته اند که عمر بن الخطاب، این تعبیر را نسبت به پیامبر داشته است[۸۰].

۲. گروهی با عمر مخالفت کرده، گفتند حتماً باید دستور پیامبر اجرا گردد؛ بروید قلم و کاغذی بیاورید تا آن چه مورد نظر اوست، نوشته شود، و برخی جانب عمر را گرفتند و از آوردن قلم و دوات جلوگیری کردند. پیامبر از اختلاف و سخنان جسارت آمیز آنان سخت ناراحت شد و گفت: برخیزید و بروید که نباید در حضور پیامبری، ندای اختلاف برخیزد.

۳. پیامبر(صلی الله علیه وآله) تصمیم گرفت که موقعیت خلافت امیرمؤمنان(علیه السلام) را که در طول بیست سال گذشته، در غدیر خم و به صورت شفاهی اعلام داشته بود، به طور کتبی و صریح، تحکیم کرده، سندی زنده پیرامون موضوع خلافت به یادگار بگذارد. در دیدار خلیفه دوم و ابن عباس، چون سخن از امیرمؤمنان(علیه السلام) شد، عمر از وی پرسید: آیا [امیرمؤمنان] بر این باور است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) او را منصوب کرده است؟ ابن عباس گفت: آری و علاوه بر این، من از پدرم عباس در این باره پرسیدم و او نیز تأیید کرد. عمر گفت: آری از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) درباره وی مطلبی بود که حجت نتواند بود. آن حضرت در هنگام بیماری، سر آن داشت تا به اسم او تصریح کند؛ اما من به خاطر اسلام، از این کار ممانعت کردم [۸۱]!

۴. بنا به نقل مورخان و محدثان اهل سنت، ابن عباس در حالی که اشک چنان سیل بر گونه هایش جاری بود، می گفت:

تمامی مصیبت و بدبختی همان است که با اختلاف و شلوغ کاری خود، مانع از نوشتن کتاب توسط رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شدند و گفتند که رسول خدا هدیان می گوید [۸۲].

شخصیت و رفتار پیامبر(صلی الله علیه وآله):

برتری پیامبر

۱ پرسش ۴۲. طبق آیه ۱۵۲ سوره نساء، بین رسولان خدا فرقی وجود ندارد؛ پس چرا ما محمد(صلی الله علیه وآله) را برتر از دیگر رسولان می دانیم؟

در قرآن دو نکته زیر بیان شده است:

۱. بین انبیاء نباید فرق بگذارید؛ (الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ) [۸۳]؛ «و کسانی که به خدا و پیامبران ایمان آورده و میان هیچ کدام از آنان فرقی نگذاشته اند...».

۲. برخی انبیا بر برخی دیگر رجحان و فضیلت دارند؛ (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ...) [۸۴]؛ «برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم. از آنان، کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد...».

از جمع این آیات استفاده می شود که موضوع اول در این جهت است که همه فرستاده خدا و از سوی او هستند و بر همگی خداپرستان لازم است که در اعتقاد به حقانیت پیامبران، تفاوت قائل نشوند و این گونه نباشد که به برخی ایمان بیاورند و به برخی ایمان نیاورند؛ ولی موضوع دوم، درباره مقایسه پیامبران با یکدیگر است.

از این رو، همه مفسران بر آنند که در تفسیر آیات قرآن کریم، نباید به يك آیه بسنده کرد؛ بلکه باید همه آیات قرآن کریم را - به ویژه آیاتی که درباره يك موضوع هستند - در کنار هم قرار داد و پس از بررسی، همه آنها و کنکاش در ارتباط آیه ها با یکدیگر یا عدم آن، اقدام به تفسیر و برداشت کرد.

از این جهت، هر چند در این آیه و آیات دیگری از قرآن کریم، آمده است که میان رسولان فرقی نیست، اما در قرآن کریم، آیاتی داریم که بر برتری و فضیلت برخی انبیا بر بعضی دیگر، به صراحت، اشاره دارد. به جز آیه ۲۵۳ سوره بقره، می توان از این آیه نیز یاد کرد:

(وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ) [۸۵]؛ «در حقیقت، بعضی از انبیا را بر بعضی دیگر، برتری بخشیدیم».

در نتیجه، به روشنی ثابت می شود که همه پیامبران الهی با این که از نظر نبوت و رسالت، همانند هم بودند و ما نباید در حقانیت آنها تفاوت قایل شویم، اما از جهت مقام علمی، گستره رسالت و تلاش هدایت گری، در مقایسه با یکدیگر، یکسان نبودند [۸۶]. برتری حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) بر دیگر پیامبران بزرگ را این گونه می توان تفسیر کرد.

ختم نبوت

پرسش ۴۳. آیا می توان گفت که محمد (صلی الله علیه وآله) خاتم النبیین است؛ نه خاتم المرسلین؟

نبی، اعم از رسول است و انبیا دو قسمند؛ انبیای مرسل و انبیای غیر مرسل؛ پس وقتی بعد از حضرت رسول، نبی ای نیاید، حتماً رسولی هم نخواهد آمد. توضیح بیشتر، در مفهوم نبی و رسول نهفته است. این دو واژه، هر چند از نظر مفهومی متباینند، اما به لحاظ مصداقی، بین آنها عموم و خصوص مطلق برقرار است؛ یعنی هر رسولی، نبی هم هست؛ ولی چنین نیست که همه انبیا، رسول نیز باشند. بر این اساس، این سخن که پس از پیامبر اسلام، هیچ نبی ای نخواهد آمد، شامل رسول نیز می شود و لذا لازمه ختم نبوت، ختم رسالت می باشد؛ چون نفی عام، مستلزم نفی خاص است [۸۷].

بازخواست پیامبر (صلی الله علیه وآله)

پرسش ۴۴. در کدام آیه از سوره های قرآن کریم، به طور ظاهری استنباط می شود که پروردگار عالم، به صورت بازخواست و تندی با پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) صحبت می نماید؟

خطاب های قرآن کریم، به پیامبر اکرم، به دو صورت می باشند:

۱. خطاب خاص با مراد خاص؛ چنان که خداوند متعال می فرماید: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) [۸۸]. در این عبارت قرآنی، لفظ رسول، مخاطب خاص است و تکلیف ابلاغ حکم این آیه، تنها بر عهده اوست.

۲. خطاب خاص با مراد عام؛ در این گونه خطاب ها، گرچه مخاطب، شخص پیامبر اکرم است، اما مراد از این خطاب، عموم مسلمانان است. بسیاری از آیاتی که به ظاهر با عتاب، پیامبر اکرم را مخاطب قرار داده است، از این قسمند؛ از جمله این آیات، آیه ذیل است:

(وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) [۸۹] ; «و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند، وحی شده است، اگر شرک ورزی، حتماً کردارت تباه و مسلماً از زیان کاران خواهی شد».

در واقع، این خطاب ها از قبیل ضرب المثل معروف عرب است که می گوید: «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره ; منظورم تویی ; ولی همسایه! تو بشنو».

۳. برخی آیات نیز به ظاهر خطاب تندی به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دارند ; ولی در واقع، از حضرت رفع اتهام می کند و مقام والای حضرت را نشان می دهد ; مانند این آیه:

(وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ. لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) [۹۰] ; «و اگر او پاره ای گفته ها بر ما بسته بود، دست راستش را سخت می گرفتیم ; سپس رگ قلبش را پاره می کردیم».

این آیه، نشان از آن دارد که پیامبر(صلی الله علیه وآله)، در تلقی، حفظ و ابلاغ وحی، امانت کامل را رعایت کرده است.

استغفار پیامبر(صلی الله علیه وآله)

پرسش ۴۵ . چرا پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) استغفار می کرد و راز این استغفار چیست و این مسئله، چگونه با عصمت ایشان سازگار است و به عبارت دیگر، با این که پیامبر معصوم بود و مرتکب گناه نمی شد، پس چرا در دعایش از فزونی گناه، استغفار می کرد؟

درباره این پرسش، نکات زیر، لازم به ذکر است:

۱. توبه، یکی از عبادات بزرگ است. خداوند در قرآن مجید، مؤمنان راستین را چنین توصیف می کند: (الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْفَائِزِينَ وَ الْمُتَّقِينَ وَ الْمُتَّعِفِينَ بِالْأَسْحَارِ) [۹۱] ; «آنان شکیبایند و راست گو ; همواره اطاعت پیشه اند و انفاق گر و سحرگاهان، به استغفار می پردازند».

در جای دیگر می فرماید: (كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) [۹۲] ; «شبانگاه، اندکی می آرَمند و سحرگاهان، به استغفار می پردازند».

بنابراین، چنان که مشاهده می شود، قرآن مجید توبه را عمل بهترین مؤمنان و شب زنده داران خوانده است و از دیگر سو، همه مؤمنان را به توبه فراخوانده، می فرماید: (تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) [۹۳] ; «ای ایمان آورندگان! همه با هم به درگاه خدا توبه کنید ; باشد که رستگار شوید».

در جای دیگر می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ) [۹۴] ; «خداوند، توبه کاران و پاکیزگان را دوست می دارد».

از آن چه گذشت، روشن می شود که در نگاه قرآن، اساساً توبه، عمل پارسایان و مؤمنان و عبادتی است که همه ایمان آورندگان، به آن دعوت شده اند و انجام دادن آن، گشاینده درهای رحمت الهی و یکی از مهم ترین عوامل قرب و وصال معبود است. اگر به حقیقت توبه نظر کنیم، آن را زیباترین جلوه خضوع و خشوع و اظهار تذلل و زاری و

اعتراف به قصور و تقصیر بنده ای بی نهایت کوچک، در برابر آفریدگاری بی نهایت بزرگ می یابیم. از این رو، شایسته است که اولیای الهی، پیش و بیش و بهتر از همه، این دعوت الهی را لبیک گویند و در تمام حالات خود، بر توبه و استغفار، مداومت ورزند تا به این وسیله، به فیض قرب الهی نایل شوند.

۲. استغفار و توبه، دارای مراتب و درجاتی متناسب با عاملان آن است. توبه گنه کاران، توبه از گناه می باشد و توبه اولیا، توبه از پرداختن به غیر خدا و توجه به غیر حق است.

۳. توبه و استغفار اولیای الهی و معصومان، مرتبه ای بالاتر از اینها دارد. آنان چون مستغرق در ذات جمیل الهی اند و توجه به مقام ربوبی (کمال مطلق) دارند، وقتی به خود و اعمال خویش می نگرند، با تمام عظمت و بزرگی آن اعمال، آنها را در برابر عظمت بی نهایت الهی، بسیار کوچک و مایه سرافکندگی و شرمندگی می بینند.

۴. در حدیث نبوی، چنین آمده است: «انه لُیْغان علی قلبی و انی أَسْتَغْفِرُ اللهَ فی کل یوم مائۃ مره» [۹۵]؛ گاهی بر دلم غبار می نشیند و من هر روز، هفتاد بار از خدا آمرزش می خواهم.

امام خمینی در شرح این حدیث می نویسد: «اولیای خدا، همواره انقطاع به سوی خدا دارند؛ ولی به جهت مأموریت الهی خود، گاه به ناچار در مرآت عالم کثرات، توجه به حضرت حق می کنند و همین نزد آنان کدورت محسوب شده و برای زدودنش، استغفار می کنند. امام سجاد (علیه السلام) است که مناجات هایش را شما می بینید و می بینید چطور از معاصی می ترسد... مسئله غیر از این مسائلی است که در فکر ما یا در عقل عقلا یا در عرفان عرفا بیاید. ...از گناه خودشان گریه می کردند تا صبح. از پیغمبر گرفته تا امام عصر (عج)، همه از گناه می ترسیدند. گناه آنها، غیر از این است که من و شما داریم؛ آن که يك عظمتی را ادراك می کردند که توجه به کثرت، نزد آنها از گناهان کبیره است... آنان در مقابل عظمت خدا، وقتی که خودشان را حساب می کنند، می بینند که هیچ نیستند و هیچ ندارند. واقع مطلب، همین است؛ جز او کسی نیست و چیزی نیست... و از این که حضور در مقابل حق تعالی دارند و مع ذلك دارند مردم را دعوت می کنند، از همین، کدورت حاصل می شده» [۹۶].

۵. استغفار برای اولیای الهی، جنبه دفع و برای ما، جنبه رفع دارد؛ یعنی ما استغفار می کنیم تا لغزش هایمان بخشیده شود و آنان استغفار می کنند تا نلغزند و اصلاً گناه به سراغشان نیاید. آن بزرگان با توبه، عبادت و اطاعت، درجات عصمت خویش را شدت می بخشند. از این رو، استغفار و توبه، در بالا رفتن درجات و پایداری عصمت آنان، دخالت دارد.

۶. توبه و استغفار و استغاثه دائمی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در پیشگاه خدا، بالاترین نقش عملی را در تربیت امت دارد و به دیگران می آموزد که چگونه در پیشگاه خدا به توبه، تضرع و انابه بپردازند و به جهت پاره ای از اعمال نیک، مغرور نگردند.

پیامبر و سوره هود

پرسش ۴۶. چرا پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود که سوره هود و نظایر آن، مرا پیر کرد؟

در تحلیل این سخن آرا و نظرهای گوناگونی مطرح شده که برخی عبارتند از:

۱. حکیم سبزواری معتقد است که ویژگی سوره هود این است که خداوند در آن، دستور به استقامت و پایداری، به رهبر و امت اسلامی داده است؛ (فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مِنْ تَابٍ مَعَكَ) [۹۷]؛ «تو و همراهانت، پایدار باشید». رسول حق، باید به گونه ای زندگی کند که تا پایان راه، انسان های پایدار، او را همراهی کنند و این، بسیار دشوار است؛ هم استقامت شخصی دشوار است و هم استقامت امت.

۲. به باور علامه طباطبائی، آن چه جامع بین سوره هود و سوره واقعه و پیر کننده است، قیامت است؛ چون مسئله قیامت، در این دو سوره مطرح است و شاهد قرآنی استاد علامه این است که قرآن کریم درباره آن روز می گوید: كُودَكَ رَا پیر می کند؛ (يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا) [۹۸] عذاب آن روز و شدت و طولانی بودن آن، سبب پیر شدن است و مسئله قیامت، به وضوح در پایان سوره هود آمده است؛ (يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلُمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ. فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَيُنْفَوْنَ النَّارَ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهيقٌ. خَالِدِينَ فِيهَا...) [۹۹].

۳. نویسنده کتاب فتوحات نیز بر این نظر است که آن چه رسول الله (صلی الله علیه و آله) را پیر کرد، همان فرمان «دور باش» خدای سبحان است. خداوند درباره بسیاری از اقوام در سوره هود، دورباد می گوید؛ مانند دور باد قوم ثمود؛ دور باد قوم مدین؛ (أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعِثْتَ ثَمُودَ) [۱۰۰]. خبر تلخ دور باد، انسان را پیر می کند؛ زیرا می ترسد که شاید دستور دورباش از ساحت قدس الهی، به قوم وی برسد که البته این بی ارتباط با مسئله قیامت نیست. با در نظر گرفتن آیه (فَإِنَّمَا ثَوَّلُوا نَافِلَهُمْ وَ جِهَ اللَّهُ) [۱۰۱] و آیه (هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ) [۱۰۲]، باید دوری از خداوند، به دوری از رحمت خاص او معنا شود و گرنه مجموعه قهر و مهر الهی و جامع جلال و جمال حق، همه جا هست [۱۰۳].

شب زنده داری

پرسش ۴۷. عبادت و شب زنده داری پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، چگونه بود؟

خداوند سبحان، رسول گرمی (صلی الله علیه و آله) را به شب زنده داری امر فرمود تا از این طریق، به مقام محمود بار یابد؛ (وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا) [۱۰۴].

پیامبر در اقامه نماز، به قدری به خود زحمت می داد که خداوند فرمود: (مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِشِقَى) [۱۰۵]؛ «قرآن نیامده تا خود را به زحمت بیندازی».

پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای خواندن نماز شب، نخست آب وضو و مسواک خود را از قبل مهیا می کرد و پس از خوابی کوتاه، بیدار می شد و چهار رکعت نماز می خواند و سپس قدری می خوابید و دوباره برمی خاست و به همین ترتیب عمل می کرد. او هر بار که بیدار می شد، به آسمان ها نگاه کرده، این آیات را تلاوت می کرد [۱۰۶]: (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَبْصَارِ. الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ) [۱۰۷].

این گونه آیات، انسان را به تفکر در نظام آفرینش تشویق کرده، ضمن بیان برخی اوصاف فرزنانگان، دیگران را به فرزانه شدن ترغیب می کند و نیز هدفداری نظام خلقت را گوشزد می کند و روش نیایش مسبحانه در پیشگاه خداوند را برای امن از عذاب دوزخ، به سالکان می آموزد [۱۰۸].

مقام محمود

پرسش ۴۸. منظور از مقام محمود که در سوره اسراء، آیه ۷۹ و همچنین زیارت عاشورا آمده، به چه معناست؟

۱. مقام محمود، مقام شفاعت است و این مقام، در مرحله نخست، ویژه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و بعد اهل بیت(علیهم السلام) او است. روایات فراوانی وجود دارد که مقام محمود را به مقام شفاعت، تفسیر کرده است. امام صادق(علیه السلام) درباره مقام محمود می فرماید: مقام و مرتبه ای است که همه پیشینیان و متأخران، غبطه آن را می خورند[۱۰۹].

در حدیث دیگری چنین آمده است: وقتی علی بن ابی طالب(علیه السلام)، آیه (فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً) [۱۱۰] را تلاوت کرد، پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، به علی(علیه السلام) فرمود: «همانا پروردگار متعال، شفاعت را به من بخشید تا در حق اهل توحید از اتم، شفاعت کنم و آن را درباره دشمنان تو و دشمنان فرزندان تو، ممنوع ساخت»[۱۱۱].

همچنین فرمود: مقام پسندیده، مقامی است که من در آن برای اتم شفاعت می کنم[۱۱۲].

در این زمینه، در آثار دانشمندان اهل سنت، روایات زیادی از پیامبر(صلی الله علیه وآله)، نقل شده که در آنها، مقام محمود، به شفاعت، تفسیر و تأویل شده است[۱۱۳].

مفسران به پیروی از این احادیث، معتقدند که «منظور از این مقام والا و ارجمند، منزلت شفاعت و بالاتر از مقام شفاعت است»[۱۱۴].

۲. گرچه مقام محمود، ویژه پیامبر و آل اوست، ولی در مراحل پایین تر، عالمان راستین، شهدا و مؤمنین هم می توانند این مقام را دارا شوند و به اذن خدا، از بعضی افراد، شفاعت کنند. امیرالمؤمنین(علیه السلام) در مورد اهل محشر می فرماید: «جمع می شوند در موطنی که در آن جا، مقام حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) است. آن گاه، پیامبر به گونه ای خداوند را ستایش می کند که هیچ کس قبل از او ستایش نکرده است و بعد از آن، ستایش می کند هر مؤمن و مؤمنه ای، و ابتدا می کند به صدیقین و شهدا و بعد از آن صالحان؛ در این هنگام تمامی اهل آسمان و زمین، پیامبر را ستایش می کنند؛ چنان که در قرآن آمده است: (عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً)؛ «پس خوشا به حال کسی که برای او در این روز، بهره و نصیبی باشد و وای به حال کسی که در این روز، بهره و نصیبی نداشته باشد»[۱۱۵].

عدم اطلاع پیامبر(صلی الله علیه وآله)

پرسش ۴۹. چرا در اوایل سوره یوسف، صفت غفلت به پیامبر(صلی الله علیه وآله) نسبت داده شده است؟

غفلت در آیه سوم این سوره، به معنای رایج آن، یعنی عدم التفات به مبدأ و معاد نیست؛ بلکه این سخن در ذیل آیه سوم سوره یوسف[۱۱۶]، اشاره به موردی است که در صدر همین آیه بیان شده است و مقصود از آن، عدم اطلاع پیامبر(صلی الله علیه وآله) از قصص نیکوی وحی است؛ پیش از آن که خداوند آنها را برای پیامبر(صلی الله علیه وآله) باز گوید.

از این مطلب، دو نکته مهم زیر استفاده می شود:

۱. این حکایات، پیش از نزول قرآن، در جامعه یا در کتاب های دینی پیشین مطرح نبوده تا ناباوران بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) خرده گیرند که آنها را از زبان مردم گرفته یا از متون پیشین اقتباس کرده است.

۲. علم پیامبر(صلی الله علیه وآله)، از ناحیه خداوند است و تا پروردگار عالم چیزی را از طریق وحی یا الهام به او تعلیم ندهد و فیض خودش را بر آن حضرت نازل نکند، او از این امور، آگاهی ندارد و به عبارت دیگر، علم الهی، مطلق و ذاتی است و علم پیامبر، فیضی(اعطایی) و از ناحیه خداوند سبحان و مقدر به تقدیر اوست.

معنای تحریم

پرسش ۵۰. آیا آیه اول سوره تحریم، گناهی را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) نسبت می دهد؟

نخست به این آیه دقت کنید:

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) [۱۱۷] ; «ای پیامبر! چرا برای خشنودی همسرانت، آن چه را خدا برای تو حلال گردانیده، حرام می کنی؟ خداست که آمرزنده مهربان است».

آیه اول سوره تحریم، هیچ گناهی را به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نسبت نمی دهد ; زیرا کلمه «تحریم»، مشترك لفظی بین چند معناست و همین مسئله، موجب سوء برداشت هایی از این آیه شده است که برخی عبارتند از:

۱. یکی از معانی رایج آن، «تحریم تشریعی» است ; یعنی چیزی را از نظر قانون حرام و ممنوع شمردن.

۲. معنای دیگر آن، «کف نفس» ; یعنی خودداری از استفاده کردن از چیزی است ; اعم از آن که از نظر شرع و قانون، آن چیز حلال باشد یا حرام. آن چه در این آیه منظور است، همین معنای دوم می باشد ; یعنی پیامبر(صلی الله علیه وآله) تصمیم گرفت که از آن امر مباح، پرهیز کند و این، چیز مذموم و ناپسندی نیست ; زیرا در آن، نافرمانی خدا صورت نگرفته است و اگر خداوند به پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: که «چرا چنین کردی؟»، توبیخ آن حضرت نیست ; بلکه به این معناست که لازم نیست برای توقع نابجای همسرت، خود را از نعمت دیگری محروم سازی.

علاوه بر این، در خطابات قرآنی، آیاتی هست که ظاهر اولیه آن عتاب و سرزنش پیامبر(صلی الله علیه وآله) است ; ولی باطن آن، تمجید و ستایش اوست ; مانند آیه (لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ) [۱۱۸]. آیه مورد بحث نیز چنین است و نشان می دهد که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) تا چه اندازه - بیش از حد وظیفه - نسبت به رعایت حال همسرانش اهتمام موردزیده است. بنابراین، عتاب و سرزنش، در حقیقت متوجه همسران پیامبر است که زمینه چنین موضوعی را فراهم کردند و کلمه غفور و رحیم نیز نسبت به همسرانی است که این زمینه را فراهم کردند تا پیامبر از چیز حلالی اجتناب کند [۱۱۹].